



An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

چشم انداز
CHASHM ANDAAZ

March/April 1996 No. 47 אדר-ניסן תשנ"ו فروردین ۱۳۷۵ شماره ۴۷

اثری از
شهره فیض جو،
پری کوچک غمگینی که
یک شب
باد او را
با خود برد ...



نیازمندیهای جامعه

بیمه

- ایرج منیفی

۸۱۸-۷۸۱-۰۴۰۱

- بیژن اسحاقیان

۲۱۳-۹۲۰-۹۹۰۲

پزشک

- دکتر دوستان

۳۱۰-۸۵۹-۰۴۱۵

- دکتر مایکل طاهری

۳۱۰-۳۶۰-۰۰۶۷

۸۱۸-۲۶۵-۹۴۹۹

- دکتر مهران خرسندی

۳۱۰-۶۵۲-۲۷۴۴

۸۱۸-۹۰۵-۵۹۰۴

- دکتر بخشنده

۳۱۰-۲۷۴-۵۵۴۴

۸۱۸-۹۸۶-۸۴۲۰

- دکتر کامران تربتی

۳۱۰-۳۸۵-۰۵۵۳

۸۱۸-۹۰۶-۲۴۹۶

پزشک کودکان

- دکتر عزیزالله نورمند

۳۱۰-۸۲۹-۳۳۱۱

۸۱۸-۹۰۵-۵۵۵۲

پوشاک

- جوراب تیفانی

۲۱۳-۷۴۸-۸۸۲۳

تعلیم برمیتصوا، بت میتصوا

- ۸۱۸-۷۵۷-۲۶۴۸

تعلیم موسیقی

- پیمان اخلاقی

۳۱۰-۸۲۰-۸۲۶۱

تهیه اسناد ملکی

- Property Tax

۳۱۰-۴۷۱-۰۲۳۵

حسابداری

- ظاهر فلاّحی .C.P.A

۷۱۴-۵۴۶-۴C.P.A.

۷۱۴-۵۴۶-۴۲۷۲

- یوسف ظهیری

۴۰۸-۲۹۲-۳۸۰۰

- افشین کاشانی

۳۱۰-۲۰۲-۱۰۱۰

خرید و فروش املاک در اسرائیل

- کورش ابراهیمیان

۸۱۸-۷۸۹-۴۸۹۴

- جمشید شبان

۰۳-۵۴۶-۵۵۳۱

- گروه داوید

۳۱۰-۶۵۹-۲۶۵۹

دندانپزشک

- دکتر سهیل خدادادی

۳۱۰-۲۷۱-۳۰۰۳

- دکتر بهروز زینتی

۳۱۰-۶۵۲-۲۰۱۰

۸۱۸-۹۸۶-۸۶۶۹

- دکتر بیژن عافار

۳۱۰-۵۵۷-۱۵۴۷

۸۱۸-۷۸۴-۴۸۶۷

- دکتر سیروس ارشادی

۳۱۰-۸۲۴-۲۶۲۴

سالن جشنها

- المپیک کالکشن

۳۱۰-۵۷۵-۴۵۸۵

طراحی خانه

- ایرج و داریوش صفائی

۳۱۰-۴۵۳-۳۳۳۵

کایروپراکتیک

- دکتر روزبه مسرور

۸۱۸-۷۰۵-۰۷۳۶

- دکتر بهروز صموها

۸۱۸-۷۰۱-۱۰۵۸

۸۱۸-۳۰۸-۳۰۸۴

کلاسهای آموزشی

- انستیتوی حرفه‌ای اُرت

۲۱۳-۳۸۷-۴۲۴۴

۸۱۸-۷۸۸-۷۲۲۲

کیترینگ

- کیترینگ گلت کاشر شادی

۳۱۰-۶۵۹-۵۹۸۲

- کیترینگ گلت کاشر شارون

۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰

- کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم رویال کیترینگ

۳۱۰-۴۵۸-۹۹۹۳

- کیترینگ المپیک کالکشن

۳۱۰-۵۷۵-۴۵۸۵

- کیترینگ بهادر

۸۱۸-۶۰۹-۷۱۳۵

مشاور مالی

- دانیل فرید یاشارال

۳۱۰-۵۵۰-۰۷۷۰

- سیاوش اشتهاردی

Fredric Berger

۳۱۰-۴۵۸-۳۶۴۹

۸۰۰-۸۷۹-۳۱۱۸

مواد غذایی

- بستنی اکبر مشدی

۲۱۳-۸۷۴-۰۱۴۴

وام

- La Cienega Jewelry & Loan

۳۱۰-۳۶۰-۰۰۲۰

وسایل پارتی

- تهران رنتال

۸۱۸-۳۴۲-۷۳۶۸

وکیل

- فریبرز سلکی

۳۱۰-۴۴۱-۱۱۱۱

- مارتین ولف

۳۱۰-۲۰۵-۲۰۳۳

- فریبا سلیمانی

۳۱۰-۴۴۱-۸۳۰۱

- نیلوفر ذکریائی (آرام‌نیا)

۳۱۰-۵۵۲-۰۰۶۶

- فریبرز «مایکل» ضرابیان

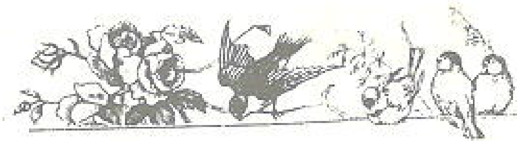
۸۱۸-۳۵۶-۱۲۵۴

۸۱۸-۷۹۶-۴۰۰۰

- رامین یونسی

۳۱۰-۸۰۱-۵۰۰۱

۸۱۸-۹۹۹-۹۹۰۸

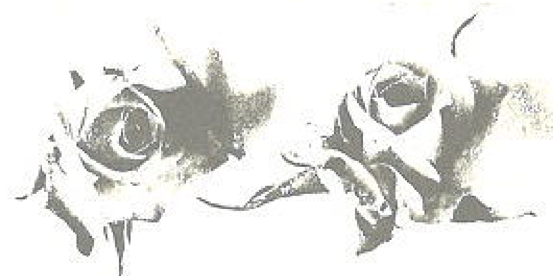


صدای بال پرستو
صدای پای بهار!

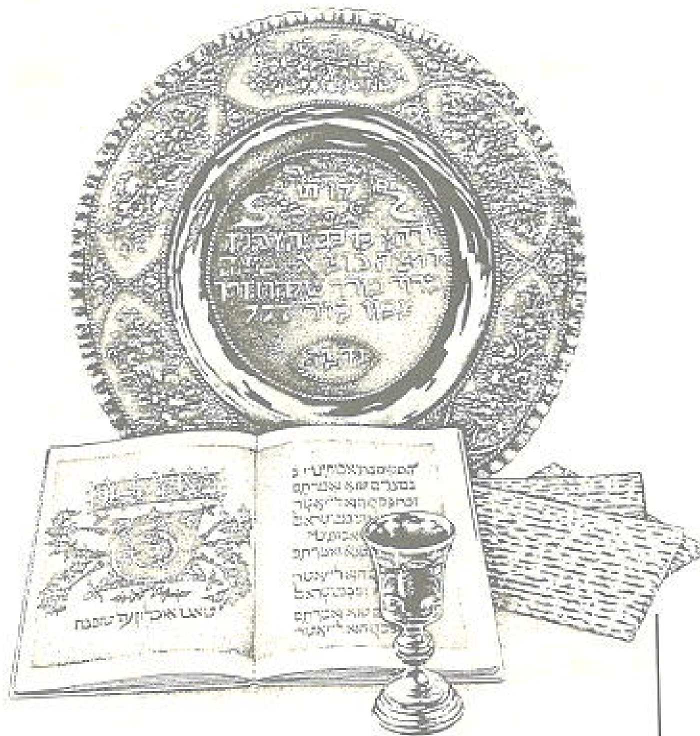
صدای شادی گنجشک‌ها
صدای بهار!

غم زمانه به پایان نمی‌رسد، بر خیز

به شوق یک نفس تازه در هوای بهار



فرارسیدن نوروز و بهار راصمیمانه
تبریک و تهنیت می‌گوئیم



فرا رسیدن
موعد پسح را
شاد باش
می‌گوئیم
سازمان سیامک



بزرگترین گاردن پارتی سال ۱۹۹۶

با همکاری گروه های ایرانی وابسته به سازمان حداسا
بار دیگر حداسا سال باغ موعد را در کنار همکیشان گرامی جشن میگیرد

گاردن پارتی حداسا

در محل بسیار زیبا، وسیع و با صفای
Ronnie Semler's
Saddlerock Ranch

بهمراه برنامه های شاد و متنوع برای کودکان، جوانان و بزرگسالان
موزیک، رقص، بازیهای مختلف، غذای کاشر (باربکیو)،
مسابقه تخته نر و برنامه های سرگرم کننده دیگر.

روز خوش و فراموش نشدنی همراه با تمام اعضأ خانواده.

زمان: یکشنبه ۱٤ آپریل ۱۹۹٦ از ساعت ۱۱ الی ۵ بعد از ظهر

مکان: 31727 Mulholland Hwy. Road
Malibu, California

ورودیه: بزرگسالان نفری ۱۰ دلار و کودکان زیر ۱۳ سال ۵ دلار

لطفا از آوردن غذا خودداری فرمائید.

برای اطلاعات بیشتر با تلفنهای زیر تماس حاصل فرمائید.

(۳۱۰) ۲۷۵-۳۲۱۲ (۸۱۸) ۸۸۳-۹۸٤٤
(۳۱۰) ٤۷٤-۵۷۰۵ (۳۱۰) ٤۷۷-۷۸۷۷
(۳۱۰) ٤۷٤-۰۸۸۵

چشم انداز

Published bY:
International Judea Foundation
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212
TEL: (310) 479-4798
FAX: (310) 445-5488

چشم انداز، نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا. هدف ما، روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژاد پرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.
نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.

چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌های رسیده، باز پس فرستاده نمی‌شود.نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا، استفاده می‌شود.

چشم انداز

(۳۱۰)۴۷۹-۴۷۹۸



در این شماره می خوانید

אדר-ניסן תשנ"ו March/April 1996 No. 47 فروردین ۱۳۷۵ شماره ۴۷

بهای اشتراک چشم‌انداز سالانه : ۲۶ دلار خارج از کشور ۳۶ دلار
شما با عضویت در سازمان سیامک به طور رایگان نشریه را دریافت خواهید نمود.

خواهشمندم «چشم انداز» را به نشانی من بفرستید

نام خانوادگی ـ نام : L / Name ____________ F / Name ____________
شماره ی آپارتمان : Apt,No.__________
خیابان : Street____________________
شهر ـ ایالت ـ پیش شماره : City __________ State ________ Zip Code (________)
تلفن خانه : H.Phone (_____) ______________
تلفن کار : B.Phone (_____) ______________

گنجشک‌ها و خون

درجستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم؟

داریوش باخری



متن سخنرانی در روز یادبود کشته شدگان اخیر اسرائیل

که در مجتمع فرهنگی ارتص در روز یکشنبه ۱۰ مارچ ایراد شد.

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گُلی است و بوی یاسمنی
مزاج دهر تبه شد در این بلا، حافظ
کجاست فکر حکیمی و رأی برهمنی

هفته گذشته با انفجار بمبی که سوء قصد کننده‌ای حماسی به دور بدن خود بسته بود مرگ و خون فضای تل‌آویو را انباشت و برای باری دیگر صورت زشت و شیطانی‌ای که برای از میان بردن صلح در منطقه بین فرزندان ابراهیم میکوشند را جلوه گر نمود.

این وقایع شوم و این سمومی که بر طرف بوستان صلح می‌گذرد را می‌توان از زبان آمار دید:

از زمانی که قرارداد صلح بین اعراب فلسطینی و اسرائیلی در سپتامبر ۱۹۹۳ در محوطه کاخ سفید امضاء شده تا کنون:

در ۶ آپریل ۱۹۹۴ - بمبی اتوبوسی را در آفولا منفجر نمود که ۸ نفر را کشت و ۵۰ نفر را زخمی کرد، حماس اعتبار این جنایت را به خود اختصاص داد.

۷ آپریل - حماسی دیگری با مسلسل اوزی در ایستگاه اشدود سربازان منتظر اتوبوس را زیر رگبار گرفت، یکی را کشت و ۴ نفر را زخمی نمود.

۱۳ آپریل - تروریستهای حماسی یک اتوبوس شخصی را در هادِرا *Hadera* منفجر کرد. ۵ اسرائیلی را کشتند و ۳۰ نفر را زخمی کردند.

۹ اکتبر ۱۹۹۴ - ۲ نفر تروریست حماسی در رستورانی در خیابان شلمو بروی مشتریها آتش گشودند، ۲ نفر را کشتند و ۱۳ نفر را زخمی نمودند.

۱۹ اکتبر - (۱۰ روز بعد) یک خودکشی کننده حماسی در اتوبوسی در تل‌آویو در منطقه شلوغ خرید این شهر با بستن بمب به بدن خود، این اتوبوس و اتوبوس پشت سری را منفجر نمود، ۲۲ نفر جان خود را از دست دادند و ۴۲ نفر مجروح شدند.

۱۱ نوامبر همان سال تروریستی از گروه جهاد اسلامی با راندن دوچرخه خود به یک ایستگاه بازرسی مرزی ۳ سرباز اسرائیل را کشت، ۶ اسرائیلی و ۵ فلسطینی را زخمی نمود.

سال بعد نیز با کاشتن بذر کینه و نفرت شروع شد.

۲۲ ژانویه - جهاد اسلامی - ۲۱ کشته، ۶۰ زخمی.

۹ آپریل - جهاد اسلامی - ۷ سرباز اسرائیلی، یک دختر دانشجوی آمریکائی کشته و ۳۰ زخمی را در یک اتوبوس بر جای گذاشت.

۲۴ جولای - اتوبوسی دیگر - باز هم ۶ کشته - ۳۲ زخمی، این بار دست حماس خون آلود بود.

بار دیگر حماس - ۲۱ آگوست - ۴ کشته و یک صد زخمی.

۲ نوامبر - ۲ اتوبوس در نزدیکی غزه، این بار هم جهاد اسلامی ۱۱ نفر را زخمی نمود.

۲۵ فوریه - گروه حماس در نزدیکی ایستگاه مرکزی اتوبوس اورشلیم با انفجار یک خودکشی کننده در انتظار رفتن به بهشت، ۲۴ نفر را کشتند - ۴۹ نفر را مجروح نمودند و ۵۰ دقیقه بعد در نزدیکی اشکلون بمب دیگری به قصد ترور در محل انتظار اتوبوس منفجر شد که یک اسرائیلی را کشت و ۳۱ نفر را زخمی نمود.

ما به عزای این فرزندان راستین قوم یهود و ۱۹ نفری که در ۳ مارچ در اورشلیم و ۱۲ نفری که هفته پیش در دیزینگوف کشته شدند و همدردی با صدها زخمی دیگر اینجا جمع شده‌ایم تا خدای نکرده چشمم کور و گوشم کر کدامین پیک، بار دیگر خبر اسحاق‌ها را برای ساراهای اسرائیل ببرد.

این زبانِ آمارِ فاجعه‌هاست.

ولی می‌توان پرده را کنار زد و پشت این همه ارقام بی روح نگاهی انداخت به انسانهایی که این چنین قربانی کوته فکریها و کینه توزیها می‌شوند، قربانیانی که روح دارند، خانواده دارند با هزاران امید و عشق به زندگی. بگذارید به دو هفته پیش برگردیم.

یکی از قربانیان مسن‌تر یک بازمانده هالاکاست بوده به نام *Peretz Ganz* که تمام افراد فامیل خودش را در هالاکاست از دست داده بود و وقتی ۸ ساله بوده به فرانسه فرارش داده بوده‌اند و ده سال بعد از آن به اسرائیل آمده بود.

قربانی دیگری تازه مهاجری بود ۶۴ ساله به نام *Boris Sharpolinsky* که تنها ۹ ماه از علیای او به سرزمین مقدس می‌گذشته است. و پسرکی ۱۶ ساله روسی که او هم تازه مهاجری بوده و دانشجویی در کیبوتص که از دیدن خواهر ۱۷ ساله خود برمی‌گشته است.

برای سربازی دیگری که در اتوبوس جان خود را از دست داد زمانی زیاد نمی‌گذرد که برادر خودش را از دست داده بوده است.

تنها قربانی انفجار بمب اشدود، دختر ۲۰ ساله‌ای بود به نام *Hofit Ayash* که قبل از اتمام دوره سربازی خود مرخصی کوتاهی گرفته بود که لباس عروسی خود را از خیاط تحویل بگیرد. او قرار بود در ماه جون عروس بشود. در روز خاکسپاری او مادرش شیون می‌کشید:

«بجای آنکه برای عروسی تو آماده شویم، داریم تو را برای بخاک سپردن حاضر می‌کنیم». مادرش با چشمانی اشکبار می‌گفت: «امسال سال سیاهی بود. ۲ هفته پیش شوهرم مادرش را از دست داد - سال پیش پدرش را و حالا دارد دخترش را خاک می‌کند».

فامیل *Merav Nahum* وقتی اخبار تلویزیون را می‌دیدند فهمیدند دخترشان را از دست داده‌اند. برادر ۸ ساله او *Ranana* ساعت خواهرش را در میان انبوه قطعات و بدنهای پراکنده در میان تصاویر تلویزیون تشخیص داده بود. *Merav* سه ماه بود که به خدمت سربازی رفته بود و الان ۶ سرباز همقطار و هم سن او کفنش را که در میان پرچم اسرائیل پیچیده شده بود را به آرامگاه ارتشی کوه ارتصل در اورشلیم حمل می‌کردند. خانواده این دختر ۱۹ ساله، ۸ سال پیش نیز پسرشان را به خاطر بیماری قلبی از دست داده بوده‌اند.

بمبی که در تل آویو هفته پیش در مال معروف دیزینگوف منفجر شد دخترک ۱۵ ساله‌ای را که با دوستانش که شب قبل به خاطر تولد او در خانه‌اش خوابیده بودند و امروز برای جشن تولدش به مال او را همراهی می‌کردند را قطعه قطعه نمود.

و همچنین دختران و پسران کوچکی که با لباسهای مخصوص پوریم به استقبال شادی و سرور این جشن می‌رفتند. و دردناک‌تر از همه، جمع کردن چشمها، دستها، پاها و قطعات کوچک و پاره پاره بدنهای این بچه‌های بیگناه بود که ابلیس‌های کثیف حماسی به اطراف، روی درختان و دیوارها و شیشه‌ای مغازه‌های اطراف پراکنده بودند.

امّا می توان این فاجعه را از زاویه ایدئولوژی و روانکاوی یک جنبش نیز

دید.

که چگونه یک ایدئولوژی که بر مبنای کینه توزی و عقده‌ها و افکار قشری مذهبی پایه ریزی شده می‌تواند به چنین جنایاتی دست بزند.

پاسکال گفته بود: «نفرت و کینه بیشتر از آنکه از ظلم واقعی سرچشمه بگیرد از عقده‌های حقارت سرچشمه می‌گیرد.»

با نگاهی به موقعیت و اعتبار کشور اسرائیل و اکثریت همسایگانش احتیاج به توضیحی در این مورد نیست.

یک رهبر حماسی سخت‌گیر، متعصب و خامی که بقول مولوی کارش خون‌آشامی است با اقتدا به شیطانی که پیش از او وجود داشته، «هیتلر» کسی که در کتاب معروفش «نبرد من» می‌نویسد: «نبوغ یک رهبر در آن است که همه نفرتها و کینه‌ها را در وجود یک دشمن واحد متمرکز کند»، می‌داند چگونه این نیروی شیطانی و براندازه را بر علیه یک یهودی به کار بیاندازد.

او میداند که به قول ***Montaigne***: «وقتی روح کینه و نفرت، تمایلات افراد را به تعصب، بیرحمی، عصیان و ویرانگری برانگیزد، نیرویی پدید می‌آید که غالباً هیچ چیز قدرت پایداری را در برابر آن ندارد.»

خاصه آن که با چاشنی اعتقاداتی پوچ و مذهبی قشری به جوانکی ۱۶ - ۲۰ ساله بگویند پس از این جنایت مقدس!! بهترین خانه بهشت با هفتاد حور و پری که فرمانت را می‌برند و هر گونه امیال جنسی تو را ارضاء می‌کنند در اختیارت خواهد بود.

اگر این قانون مذهب - طبیعت انسانی و منطقه خاور میانه است پس چرا اسرائیل اعراب ناحیه را جمع نمی‌کند و خانواده جانیان را تیرباران نمی‌کند؟ دهکده آنان را به توبره نمی‌کشد؟ نسلی را منقطع نمی‌سازد؟ کاری که هر کشور دیگری شاید یا در نهان یا بسیار آشکار انجام می‌داد.

شاید به خاطر این که خداوند در «ایزیا» به این قوم فرمود: «شما را نوری خواهم نمود در میان ملل». و بانیان این کشور این گفته را آویزه گوش خود کردند.

شاید به خاطر آن که در *Abot, 1, 12* می‌گوید: «همه افراد بشر را دوست بدار» شاید به خاطر اینکه ربی اکیبا این دانشمند بی نظیر یهودی می‌گوید: «قانون کلی تورا در این پاسوق است که همسایه‌ات را چون خودت دوست بدار».

شاید بخاطر اینکه در زوهر می‌خوانیم: «اسرائیل مثل قلب برای انسانیت است. همانطور که آدمی بدون قلب نمی‌تواند زنده بماند انسانیت نیز بدون قوم اسرائیل نخواهد ماند».

و شاید بخاطر صدها دستور دیگر در دین ماست که کلید بهشت به

گردنمان نمی‌اندازیم و چنین جنایات و قساوتهایی از ما سر نمی‌زند.

چون به ما یاد داده‌اند: «جائی که شمشیر است تورات نیست و جائی که تورات است، شمشیر نیست». و دنیا و مسلمین همیشه ما را قوم صاحب کتاب خوانده‌اند.

و حالا سرنوشت ما را به جائی کشانده است که برای صلح در منطقه بقول صافی:

«دردا که دوای درد پنهانی ما
افسوس که چاره پریشانی ما
بر عهده جمعی است که انگاشته‌اند
آبادی خویش را به ویرانی ما»

اما من به عنوان یک یهودی - یک انسان متعلق به جهان می‌گویم علیرغم آن که **Jean Anouith** گفته بود که: «هیچکس نمی‌تواند برای تمام جهان گریه کند. این کار از قدرت انسان خارج است - هرکسی باید انتخاب کند که برای چه کسی گریه کند».

من، پابپای گرسنگان اتیوپی اشک ریخته‌ام - من در کنار مسلمانان سومالی - در میان انبوه فراریان هوتو - من پابپای مارتین لوترکینگ برای آزادی سیاهان آمریکا راه رفته‌ام و کشته داده‌ام. من برای مسمانان بوسنی از مراجع قانونی دنیا اعلام دادخواست کرده‌ام.

هماطور که امروز نیز از پای این تریبون، اعلام جرم می‌کنم در دادگاه عدالت انسانی در پیشگاه خداوند.

اعلام جرم می‌کنم بر علیه مطبوعات غربی‌ای که برای چهار صد فلسطینی تبعید شده از طرف اسرائیل به کوههای لبنان آن چنان ماهها و ماهها فریاد کشیدند و این چنین در مقابل این جنایات خونسرد مانده‌اند و تنها خبر واقعه را می‌دهند.

برای کشورهای تروریست پروری که این چنین خون آشامانه به این ابلیس‌ها کمک می‌کنند اعلام جرم می‌کنم.

برای کسانی که در مقابل این جنایات پای می‌کوبند و شادی می‌کنند و شیرینی پخش می‌کنند.

برای دولتهایی که می‌توانند و بخاطر منافع اقتصادی جلو این تسلسل ترور و وحشت و خون را نمی‌گیرند، اعلام جرم می‌کنم.

من بر علیه آن آدمکشی که این چنین فرزندان بیگناه قوم یهود را پاره پاره می‌کند اعلام جرم می‌کنم.

که بنام خدایی که من یهودی به جهان و او شناساندم
چگونه میتواند دست به چنین جنایاتی بزنند.

اما بگذارید چون من یک یهودی ایرانی زاده‌ام بر علیه خودمان نیز اعلام جرم کنم.

از ایرانیانی که درون ایران نقل و شیرینی پخش می‌کنند و بر این جنایت پای می‌کوبند، از عامیان و مردم کوچه و بازار شاید چندان گله‌ای نیست. من

بر علیه روشنفکران دوران گذشته نه چندان دور از سیاوش مطهری که در شبهای ده شب پیش از انقلاب در انستیتو گوته در دوران زمامداری شاه برای عرب فلسطینی می‌خواند:

«و خون سرخ تو، یکباره پاک خواهد کرد، غبار کذب تقدس
ز روی چهره، بیت المقدس»

یا علی موسوی گرمارودی که در شعر سلام بر فلسطین، یهود را خصم می‌خواند و پوزش می‌خواهد که با خلق فلسطین برای مقابله با این خصم همراهی نکرده.

یا کیومرث منشی زاده که در آن شبهای پیش از انقلاب در شعر سفرنامه مرد مالیخولیائی، گلدا را هیتلر میخواند.

یا دیگران دیگر که از صدها سال پیش از اینها تا امروز به یهود همین نظر را داشته‌اند که از حوصله این مقاله و زمان خارج است.

زمانی که اسکادهای عراقی، تهران و ایران را زیر حملات پی در پی خود گرفته بودند من یهودی ایرانی زاده، انبوه معترضین به جنایات این آدمکش بغدادی بر علیه هموطنان خود را جان بخشیدیم و در مقابل فدرال بیلدینگ وست وود با بالاترین تعداد، صدای مظلوم هموطنان ایرانی خود را به گوش رسانه‌های گروهی و عدالت خواهی انسانهای آزاده جهان رسانیدیم.

زمانی نه چندان دور، اسکادهای این رهبر نا انسان، انسانهای بیگناه و بیدفاع شهر تل آویو را هدف قرار دادند.

با آنکه در آن زمان سازمان سیامک با همراهی دکتر جوانی به نام آرمان نیومن تظاهراتی را در مقابل کنسولگری اسرائیل بر پا نمود و اعلامیه‌هایی برای شرکت تمام انسانهای خوب و ایرانیان هموطن را به رسانه‌های گروهی داد من یک ایرانی غیر یهودی را آنجا ندیدم.

همانطور که امروز نمی‌بینم، رضا پهلوی اعلامیه بدهد - یا حسن نزیه یا مدنی یا دیگر رهبران سیاسی و سر جنبانان گروههایی که ادعای متفاوت بودن دارند.

وقتی سعیدی سیرجانی در زندان بود من نیز به دعوت روشنفکران ایرانی در غربت پای اعلامیه آزادی او امضاء گذاشتم و شاید بسیاری از یهودیان دیگر نیز.

من بر علیه سازمانهای زنان که بسیاری مادرند و درد آن مادران در عزای اسرائیل را می‌فهمند - و نهادهای اجتماعی و مترقی دیگر ایرانی -

من بر علیه اکثریت روشنفکران در غربت نیز اعلام جرم میکنم.

من از جمعیت ۲ میلیون نفری هموطن خودم (در سراسر جهان) می‌خواهم فریاد بشنوم - اعلامیه ببینم - تظاهرات مشاهده کنم.

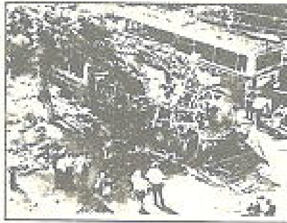
من می‌خواهم صیادها - آغداشلوها - و دیگران و دیگرانی را که با حمایت از آنان سر پای‌شان نگاهمیداریم صدای عدالت خواهی قوم مرا به گوش جهانیان برسانند.

می‌خواهم خوانندگان و آوازه خوانانی که در شادی‌های من و میلیونها دلاری که هر ساله خرج هنر در این جامعه می‌کنیم سهیمند، اگر صادقانه با ما هستند در این عزای من نیز با من باشند، تا خودم را برای صدها سال هموطنی در ایران این چنین، مفت باخته نبینم.

با آرزوی

«شالم»

جهانگیر صداقت‌فر
چهارم مارچ ۱۹۹۶ - نیوران



«یکی نبود، یکی بود...»

وقتی که قلب دیزنگف
آوار خون شد از نفیر انفجار
نازدخترکان تپه‌های بهار
در آرایش استر
شاه بانوی فداکار
دلبرانه نقل قهقهه می‌فروختند
به بهای کلوچه‌ی قندی.
و پسر بچگان تخس، زیرکانه
پنهان به پشت نقاب‌های رنگ رنگ
قهرمانان کوچک درامِ سترگ تاریخ می‌شدند:
مردخای فاضل،
خشایارشای عادل،
هامان کژ آهنگ.

(آن زمان،
شنیده بود گویا
آوای تلخ التماس قوم یتیم خویش را،
آدُنای،
خداوند خالقِ ما
و خالق اجداد ما.)

وقتی ز انفجار قلب دیزنگف
خون آجین شد آغوش خیابان
و ز نعره‌ی باروت
ترکید بغض زهره‌ی انبوه کودکان
و شکست شیشه‌ی خورشید
و زمین به خود لرزید
و جوش زد از شکاف سنگ
فواره‌های شقایق
در شوم گهانِ دقایق،
آن جا
در کنیسه‌ی پس کوچه‌های تنگ
دور، در فراسوی کوه و دره و دریا
پیران
- بازماندگان قوم همیشه غریبِ مهاجر -
در کورسوی چراغکی
لغات مقیلا را
به عادت سنّتِ سنوات
مزه مزه می‌کردند
بی اعتراضِ عصیانکی ز تکرارِ مکافات.

(زیرا:
«خداوند اورشلیم را بنا می‌کند،
و پراکندگان اسرائیل را جمع می‌نماید.»
و...«با هیچ امتّی چنین نکرده است،
و داوری‌هـــای او را نـــدانستــه‌انـد
هللّویاه.») (۱)

وقتی سرود جشنواره‌ی شهر
یخ به ناگهان
ز شیون رهگذران خیابان دیزنگف
و ضجّه‌های زخمدرد و خوف و عذاب
گم شد
در هذیانِ زوزه‌ی آژیر
و تندر فریادهای خشم و شتاب،
وقتی که مادری
در کورمالِ وحشت و بهت
با لنگه کفشی دریده تار و پود
در جستجوی «سیندرلا»ی ملوسک خود بود،
و عروسی
در ردای گلدوزِ لخته‌های سرخگون
داماد را میهمان کرده بود
به حجله گاهِ خون و جنون،
وقتی که خضر
میان آتش دوزخ
در دهشتِ مرگزای معرکه می‌مرد،
من،
در امنِ خانه خویش
سرشارِ رامش و آسایش
مهمان بزم سرخ شعله و رقص ارغوانی سایه
لم داده بودم
به نرمای تکیه گاهِ متّکا
با فنجان داغ قهوه مهّیا
و کتاب دلخواه
بر سر زانو...
و ملودی گیتار فلامینگو
مکعب دنج اطاق را تسخیر کرده بود.

(و من امّا
در سرزمین بیگانه هماره خوانده بودم
عتیق‌ترین ترانه‌ی دل خود را:
«اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم
آنگاه دست راست من فراموش کند.») (۲)

□

آه
خواهش خواستن
بی جنبش برخاستن...

کدامین کفّاره آیا
جبران راستینِ گناهِ بی خبری است
کدام تاوان
در ترازوی عدل الهی
همسنگِ شرم کور دلانه نظاره گری است؟

آه
دیزنگف داغدار،
تابوتِ میعادِ شور و نشاط و هیاهو،
دیدن را
فراموش کند نی نی چشمم
گر خون نپالدم به گونه‌ی تبدار
از درد داغمرگِ رهگذرانِ تو این بار.

۱ - کتاب مزامیر داود - مزمور ۱۴۷
۲ - کتاب مزامیر داود - مزمور ۱۳۷

گزارشی از مراسم یادبود قربانیان اخیر اسرائیل

برگزار شده توسط شورای سازمانهای یهودی ایرانی

عکسها از منصور پور اتحاد

در روز یکشنبه ۱۰ مارچ مجلس تذکری برای قربانیان بیگناه اخیر جنایتهای حماس در اسرائیل از طرف شورای سازمانهای یهودی ایرانی در لس‌آنجلس در محل مجتمع فرهنگی ارتص برگزار گردید.

در فضای غم زده این مجلس بیش از ۵۰۰ نفر از اعضای جامعه برای ابراز همدردی و اعتراض به این جنایات موحش و غیر انسانی حضور داشتند.

مجری برنامهٔ این مجلس آقای جورج هارونیان بودند. مجلس با قرائت پاتح الیاهو شروع گردید.

سخنرانان این برنامه عبارت بودند از:

خانم پری جورابچی از طرف سازمان ارت - آقای ایدو اهرونی، مسئول روابط عمومی کنسولگری اسرائیل در لس‌آنجلس - راو داوید شوفط، مقام مذهبی - آقای جان فیشل، رییس امور اجرایی شورای فدراسیون یهودیان لس‌آنجلس برزگتر - دکتر سلیمان آقایی از طرف مجتمع فرهنگی اورآمونا - آقای مسعود هارونیان از طرف سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی - آقای اسدالله مُرُوّتی، رییس رادیو فارسی زبان ۲۴ ساعته لس‌آنجلس - راو داوید زرگری، مقام مذهبی - حاخام بدید شوفط، مقام مذهبی (قرائت هشکاوا) - آقای لیپو، کاندیدای نمایندگی مجلس در آمریکا - خانم شهلا سرشار قطعانی از مثنوی مولوی را با آواز در سوگ این عزیزان خواندند - داریوش فاخری از طرف سازمان سیامک و مجله چشم انداز.

سخنرانان ضمن محکوم نمودن این جنایات مراتب همدردی خود را با ملت اسرائیل اعلام نموده و خواستار رفع این کینه‌توزیها و صلح کامل در منطقه گردیدند.



آقای اهرونی، مسئول روابط عمومی کنسولگری اسرائیل در لس‌آنجلس



جان فیشل، رییس امور اجرایی شورای فدراسیون یهودیان لس‌آنجلس برزگتر



آقای اسدالله مُرُوّتی، رییس رادیو فارسی زبان ۲۴ ساعته لس‌آنجلس



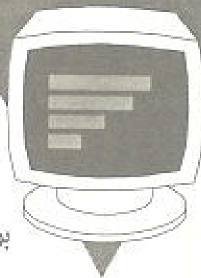


آموزشگاه تکنولوژی اُرت لس آنجلس تقدیم می کند

Los Angeles ORT Technical Institute

a non-profit organization

سازمانی غیر انتفاعی



quality training in a short time

آموزش در سطح عالی در مدت کوتاه

- **Scholarships Available for Those Who Qualify**
- بورس تحصیلی برای اشخاص واجد شرایط
- **Financial Aid for Qualified Applicants**
- کمک هزینه تحصیلی برای اشخاص واجد شرایط
- **Day & Evening Classes**
- کلاسهای روزانه و شبانه
- **Job Placement Assistance**
- کمک برای کاریابی
- **Hands on Training**
- آموزش از طریق عملی
- **One Computer Per Student**
- یک کامپیوتر برای هر دانشجو

- ***Computer Graphics / Desktop Publishing***
- طراحی باکامپیوتر - امور انتشارات باکامپیوتر
- ***Medical Secretary***
- منشیگری پزشکی
- ***Electronics Technician (Computer repair)***
- تکنیسین الکترونیک (تعمیر کامپیوتر)
- ***Computerized Accounting***
- حسابداری باکامپیوتر
- ***Computer- Aided Design & Drafting***
- طراحی و نقشه کشی باکامپیوتر
- ***English as a 2nd Language (ESL)***
- زبان انگلیسی برای افراد غیر آمریکائی



Main Campus

635 S. Harvard Blvd.
Los Angeles, CA 90005
(213) 387-4244



Accredited by ACCSCT & ACCET

Classroom Extention

6435 Wilshire Blvd.
Los Angeles, CA 90048
(213) 6[illegible]5-2108



Branch Campus

15130 Ventura Blvd.
Sherman Oaks, CA 91403
(818) 788-7222

رویدادهای سازمان سیامک

تیکون عُلام (بهبود و مرمت جهان)

در ماه گذشته ۱۲ خانواده از سازمان سیامک مقادیری لباس و غذا دریافت نمودند. خانم ناهید معلم زاده با اهداء ۳ کیسه لباس - فریده لاله‌زاری ۶ کیسه لباس، ۵ کیسه برنج، ۵ کیسه شکر و ۵ قوطی روغن - فریبرز نیکخو با ۲ جعبه لباس - جورج برال یک کیسه لباس - سعید سعیدفر ۴ بسته لباس و فریده سوفر با همکاری در راه پخش این کمکها به خانواده‌های نیازمند به این افراد و سازمان یاری دادند.

آقای مجید آبایی و آقای بهزاد توبیان هر کدام یک دستگاه کامپیوتر به گروه نوجوانان سازمان سیامک (پارادیز جودیا) اهداء نمودند که از آنان کمال تشکر را داریم.

یشیوای راو ایتصحاکسون ۱۰ بسته لباس را از سازمان سیامک تحویل گرفت.

گروه خاوریم (یاران) ۴۵ - ۲۱ ساله

۱۳ فوریه کمیته آشنایی و تبادل تجاری **Business Networking** این گروه در محل بورلی هیلتون جلسه‌ای را برای شنیدن سخنانی درباب مالیات و تورم و بحث و تبادل نظر با صاحبنظران تشکیل داد.

۲۰ فوریه شب کلوب کتاب بود و ۵ مارچ نمایشنامه خوانی که شهرام بروخیم برنامه جالبی ارائه نمود.

۲۷ فوریه آخرین جلسه این دوره میز گرد جوانان برگزار گردید. دوره بعدی این میز گردها بعداً به اطلاع عموم خواهد رسید.

۱۷ مارچ شب شعر این گروه با شرکت تعداد کثیری از علاقمندان و با هنرمندی ویلن نواز چیره دست پیمان وصال برگزار گردید.

این گروه در نظر دارند ۲۱ آپریل برنامه اسب سواری و پیک نیکی را برای جوانان ترتیب بدهند. گروه خاوریم در صدند برای آشنایی با **Internet** کلاسی دائر نمایند. علاقمندان می‌توانند برای اطلاعات بیشتر با دفتر سازمان تماس حاصل نمایند.

گروه پارادیز جودیا (نوجوانان سیامک) ۱۹ - ۱۵ ساله

اولین پارتی این گروه روز ۲۴ فوریه پس از ۶ ماه آشنایی و برنامه ریزی در محیطی امن و بدون هیچ گونه شرایط نامساعد در محل بورلی هیلتون با حضور ۱۵۰ نفر از اعضاء این گروه که بین سنین ۱۹ - ۱۵ ساله می‌باشند برگزار گردید.

این برنامه تا ساعت ۱/۵ صبح ادامه داشت و بسیار مورد توجه این جوانان قرار گرفت. تمام برنامه‌های این گروه برای اعضاء آن می‌باشد و افراد غیر عضو به هیچ وجه پذیرفته نمی‌شوند. علاقمندان می‌توانند برای دریافت فُرمهای عضویت به دفاتر سازمان در منطقه غرب لوس آنجلس و ولی تماس حاصل نمایند. تلفنهای ۴۷۹۸-۴۷۹ (۳۱۰) و *JUDEA*۷۰ (۸۱۸)

۱۰ فوریه برای آشنایی افراد این گروه در مناطق مختلف شهر پیک نیکی در محل پارک **Cold Water** که همراه با بازی و تفریحات گوناگون بود برگزار گردید.

۲۱ فوریه با شرکت خانم **Allison Roth** از بیمارستان سیدرساینای و آقای سهیل نویدبخش مسئول کمیته پارادیز جودیای سازمان و با شرکت ۲۰۰ نفر از نوجوانان و والدین آنها در محل المپیک کالکشن سمیناری برای ایجاد و ارتباط بهتر بین والدین و فرزندان انجام شد. در این برنامه که همراه با نمایش چگونگی ارتباط از طریق گوش دادن - توجه کامل و متدهای دیگر علمی و تجربه شده توسط ۲ دختر نوجوان همراه بود بسیار مورد توجه قرار گرفت و باعث شرکت حاضرین در بحث و تبادل نظر بین ۲ نسل حاضر گردید.

۲۵ مارچ نیز سمیناری با شرکت آقای ژوزف ملامد برای والدین و نوجوانان درباره «پسخ» و برداشت و مفهوم روشنتری از آن در محل المپیک کالکشن برگزار گردید.

امـــور فرهنگـــی

در ماه گذشته سازمان سیامک با اهداء ۲۰۰۰ دلار به مجتمع فرهنگی ارتص برای کمک برای مدرسه، ۲۰۰۰ دلار کمک فرهنگی به پژوهشهای پرفسور نتصر و ۱۰۰۰ دلار به مدرسه **Etz Jacob** همچنان به امور فرهنگی جامعه کمک نمود.

کمک به خاکسپاری

ماه گذشته سازمان سیامک برای خاکسپاری، مخارج کفن و دفن خانمی مسن را با دیگر سازمانها بر عهده گرفت و مبلغ ۱۰۰۰ دلار به این مورد اختصاص داد.

سوپـر ساندی

در ۲۵ فوریه برای همبستگی و در راه همکاری با شورای فدراسیون یهودیان لوس آنجلس که سازمان عضو آن می‌باشد در برنامه تلفنی برای

جمع آوری پول شرکت فعالانه نمود.

جای آن داشت که سازمانهای دیگر نیز با درک این موضوع که وجود نفوذ جامعه یهودیان آمریکایی بوده که ما از چنین موقعیتی در آمریکا برخوردار و قادر به زندگی هستیم در این راه با این شورا همراه باشند که نبودند.

همبستگی و شرکت فعالانه سازمان‌های یهودی و افراد جامعه برای رادیو ۲۴ ساعته بجای خود با ارزش بود ولی ادای دین ما به جامعه یهودی این شهر که صادقانه و با محبت ما را در آغوش خود گرفته و در مواقع بحرانی برای ما با ارزش بوده و خواهند بود بسیار با اهمیت‌تر می‌باشد.

معالجه معتادین

در ماه گذشته یک بیمار معتاد توسط افراد سازمان تحت نظارت قرار گرفته و به بیمارستانهای مختص معالجه این بیماران ارجاع گردید.

پرونده ۳ معتاد دیگر در دست بررسی و تحقیق می‌باشد.

برای اطلاعات بیشتر و تماس یا کمک در حالت بسیار محرمانه با دفتر سازمان سیامک و آقای سهیل توید بخش تماس حاصل نمایید.

شورای سازمان‌های یهودی

سومین جلسه شورای سازمان‌های یهودی ایرانی در لوس‌آنجلس که به منظور همکاری و همگامی و جلوگیری از تداخل برنامه‌ها و بالا بردن کارآیی و جلوگیری از اتلاف وقت - انرژی و پول افراد جامعه می‌باشد، در تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۹۶ در محل ساختمان چرچیل در غرب لوس آنجلس برگزار گردید.

در این جلسه که با شرکت سازمان ارت - مجتمع فرهنگی ارتص - مجتمع فرهنگی اور آمونا - سازمان بانوان یهود ایران - سازمان هداسا (حیفا) - سازمان هداسا (ملکا) - دوستداران آکادمی عبری تورت حئیم - کانون سالمندان یهودی ایرانی - سازمان سیامک - سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی و کنیسای کهن انجام گردید. نام شورا با اکثریت آراء و ۴ رأی مخالف «شورای سازمانهای یهودیان ایرانی» اعلام گردید. همچنین با اکثریت آراء و یک رأی مخالف قرار شد که این سازمان مستقل، حالت مشورتی داشته و به ثبت نرسد.

هزینه متفرقه این شورا را قرار است سازمان‌های شرکت کننده به صورت تساوی در حساب یکی از سازمانهای این شورا واریز نموده و برای مخارج استفاده کنند.

شب شعر و آواز گروه یاران



شب شعر و آواز گروه یاران روز یکشنبه هفدهم مارچ متفاوت‌تر و زیباتر از همیشه برگزار شد. بزم‌آرای این مجلس، خانم ناهید یونانی بود که هفت سین و گل آرائی بسیار زیبایشان تحسین همگان را برانگیخت.

شعرای سرشناسی مانند آقای یحیی مسجدی، خانم شکوه درویش و خانم ساقیان با سروده‌های خود رونق خاصی به این گردهمایی بخشیدند. همچنین آواز خواننده محبوب جهان قشقایی به همراهی ویلن هنرمند زبردست استاد پیمان وصال مورد استقبال بسیار زیاد مهمانان قرار گرفت. گروه یاران از کلیه هنرمندانی که هنرشان را به رایگان در اختیار این برنامه قرار دادند سپاسگزار است. از دوستانی که علاقه‌مند به شرکت و همکاری در برنامه‌های آینده شبهای شعر هستند، تقاضا می‌شود با تلفن ۱۱۶۱-۲۸۱ (۳۱۰) تماس بگیرند.

انتخابات دادستانی کل لوس آنجلس

به دنبال انتخابات ریاست دادستانی کل کانتی لوس آنجلس برای دورهٔ بعدی، آقای زِو یاروس لاوسکی، سرپرست امور کانتی لوس‌آنجلس ضیافت صبحانه‌ای به منظور معرفی آقای گیل گارستی، دادستان کل کنونی لوس آنجلس بر پا نمود.

در این ضیافت علاوه بر مقامات عالی رتبه دادستانی و شهری و ایالتی و کشوری همچون شخص دادستان و چند نفر شهردار و قضات دادگاه‌های فدرال، سازمان سیامک نیز دعوت داشت که نماینده‌ای بدین منظور گسیل نمود.

آقای گارستی در سخنان خود توضیحاتی دال بر دفتر وی به عنوان بزرگترین دادستانی آمریکا ایراد کرد. سپس به نواقص موجود در قوانین جنائی کالیفرنیا و چگونگی تلاش‌های خویش در تغییرات لازمه در این گونه قوانین اشاره نمود.

دفتر دادستانی لوس‌آنجلس با داشتن کادری متشکل از یک هزار وکیل حقوقی، به طور متوسط در سال بیش از یک میلیون پرونده دریافت می‌کند. از این تعداد، متجاوز از هفتصد هزار پرونده مربوط به مسائل پس از طلاق نظیر نفقه، مقرری همسر و فرزند می‌باشد. هم اکنون در صد برندگی این دفتر در محاکمات از نود در صد تجاوز می‌کند.

جامعهٔ ایرانی مفتخر است که از میان شش نفر نامزدهای پست دادستان کل لوس‌آنجلس آقای سعید زند (*Steve Zand*) وکیل رسمی دادگستری کالیفرنیا، کاندیدای احراز این پست هستند. این انتخابات در ۲۶ مارچ ۱۹۹۶ انجام می‌شود و دورهٔ چهار ساله آن از ماه دسامبر ۱۹۹۶ شروع می‌گردد. علاقه‌مندان به رأی دادن می‌توانند با دفتر دادستانی برای آگاهی بیشتر تماس حاصل نمایند.



از چپ به راست: گیل گارستی، دادستان، مهرداد دلرحیم نماینده سازمان سیامک
زو یاروس لاوسکی سرپرست کانتی لوس آنجلس

گزارشی از گرد همایی شصتمین سالگرد تأسیس

کنگره یهودیان جهان

و سه هزارهٔ پایه‌گذاری شهر اورشلیم

از ۱۲ تا ۲۴ ژانویه امسال، کنگره یهودیان جهان شصتمین سالگرد تأسیس خود را جشن گرفت که مصادف با سه هزارمین سال تأسیس شهر اورشلیم بود.
این کنفرانس در اورشلیم با شرکت اعضای جوامع یهودی از حدود ۷۵ کشور جهان برگزار گردید.
گزارش زیر را فرستادهٔ ویژهٔ مجله چشم انداز برایمان تهیه کرده است.

از روبرت صالح ربیع
ژانویه ۱۹۹۶، اورشلیم



کنگرهٔ یهودیان جهان، در واقع سازمان مللی برای یهودیان است و مسائل و دیدگاههای یهودیان جهان را تحت بررسی قرار می‌دهد.

در این کنگره سخنرانان متعددی شرکت داشتند که در رابطه با مسائلی از قبیل آیندهٔ جامعهٔ یهود در اسرائیل و در گالوت، تحولات ناشی از صلح و اثرات سیاسی و اقتصادی آن بر اسرائیل و جامعهٔ یهود، نیازهای متفاوت جوامع یهودی در کشورهای مختلف جهان، جوانان و نقش اساسی آنها در پیشبرد آتی یهودیت سخنرانی کردند.

موضوع اصلی این کنفرانس «جامعه یهود بر سر دوراهی» بود.

آمار و ارقام نشان می‌دهند که جمعیت یهودیان جهان با خطر نقصان روبروست. با کاهش یهودی ستیزی در اغلب کشورها، آزادیهای فردی و اوضاع اقتصادی نسبتاً خوب، یهودیان رفته رفته دچار انحلال مذهبی شده و می‌شوند و به تدریج از جامعه و دین یهود کناره می‌گیرند.

این امر باعث شده که ازدواج با هم مذهب یهودی کاهش یابد و به تدریج جوانان جامعه از دست بروند.

نقصان جمعیت یهودیان در کشورهای آمریکای جنوبی و اروپا در حدود سی در صد بوده است. این در حالی است که آمار بیانگر این امر است که در دههٔ ۱۹۸۰ در آمریکا بیش از نیمی از یهودیان با همسری غیر یهودی ازدواج کرده‌اند و یهودیان که در اواخر جنگ جهانی دوم ۴ در صد جمعیت ایالات متحده را تشکیل می‌دادند الان به حدود ۲/۳ در صد کاهش پیدا کرده‌اند.

خطر انقراض، خطری است بسیار فاحش و جدی که جامعهٔ یهود با آن روبرو است. قریب به اتفاق سخنرانان بر این امر اعتراف دارند که برای جلوگیری از این انقراض تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه:

«یهودی بودن و فرامین دین یهود را باید هم خودمان اجرا کنیم و هم آنرا به فرزندانمان بیاموزیم.» در غیر این صورت فرزندانمان به تدریج دچار انحلال فرهنگی و مذهبی می‌شوند و این را نباید انکار کنیم چون واقعیتی است بس آشکار.

این نکته‌ای است که باید روی آن بدقت فکر کنیم و توجه نمائیم

***

در میان شرکت کنندگان یهودی در این کنفرانس بین المللی، یهودیانی از کشورهایی بودند که کمتر کسی در مورد آنها می‌شنود. نمایندگانی از یهودیان کشور هندوستان، کوبا، بوسنی - هرزگوین، صربستان و یوگسلاوی، مغولستان، تاجیکستان، ازبکستان، نمونه کوچکی از این گروه هستند.

نمایندگان یهودیان بوسنی، صربستان و یوگسلاوی به همراه رؤسای کنگره یهودیان جهان در طی مراسمی، مدال افتخار این کنگره را به ریچارد هولبروک، دستیار کشور ایالات متحده، به خاطر فعالیتهای خستگی ناپذیرش در پایه ریزی طرح صلح در یوگسلاوی سابق و آتش بس بین بوسنی و صرب‌ها اعطا کردند.

از نکات جالب این کنفرانس این بود که نمایندهٔ یهودیان تایلند، اشاره کرد که تعدادی



یهودی ایرانی در تایلند زندگی می‌کنند که بیشتر به دلیل کار و کسب خود چند ماه از سال را در بانکوک بسر می‌برند.

کشور تایلند، یهودی تایلندی ندارد و یهودیان ساکن آن از دیگر کشورها بدان مهاجرت کرده‌اند و این مهاجرت‌ها دلایل شغلی دارد.

نکتهٔ دیگر این که اغلب یهودیانی که با آنها صحبت کردم یک چیز را مشترک بودند: در طول زندگیشان هر یک چند بار از کشوری به کشور دیگر مهاجرت کرده بودند. همه نمونه‌ای بودند از یهودی آواره. و تأیید بر اینکه خدا را شکر که زنده‌ایم و در طی حیات ماکشور اسرائیل بوجود آمد.

***

در رابطه با تغییر و تحولات ناشی از صلح در اسرائیل پرزیدنت عزر وایزمن، نخست وزیر شیمون پرز، رهبر حزب لیکود بنیامین نتنیاهو و چند تن از اعضای پارلمان اسرائیل (کنست) سخنرانی کردند.

پرزیدنت وایزمن تهاجم فرهنگی غرب را خطری جدی برای کشور اسرائیل دانست. تهاجمی که یهودی و جوانب مذهبی و فرهنگی آنرا در آینده بشدت تهدید می‌کند. او جامعه یهودی در گالوت را به ملحق شدن به خاک ارض موعود تشویق کرد.

شیمون پرز آینده اسرائیل را بسیار شکوفا توصیف کرد. او اشاره کرد که بعد از امضای قرارداد صلح با اردن و فلسطینها، سرمایه گذاری داخلی و خارجی بطور فاحشی افزایش یافته است. و ضمن یادآوری به برقراری روابط سیاسی با کشورهای تونس، مراکش و جمهوری اسلامی موریتانی گفت که خوشبین است که در آیندهٔ نزدیک قرارداد صلح با سوریه را نیز به دست آورد. اسرائیل روابط اقتصادی با کشورهای قطر و عمان را هم تحت بررسی دارد.

بنیامین نتنیاهو، که سمت رهبری حزب مخالف لیکود را دارد گفت که حزب او مخالف صلح با اعراب نیست بلکه مخالف با صلحی است که عجولانه و بدون در نظر گرفتن منافع اقتصادی و امنیتی خاک اسرائیل به امضا برسد. او بر این امر پافشاری دارد که اراضی اشغالی در شرایطی باید پس داده بشود که امنیت شهروندان اسرائیل تحت تهدید اعراب نباشد.

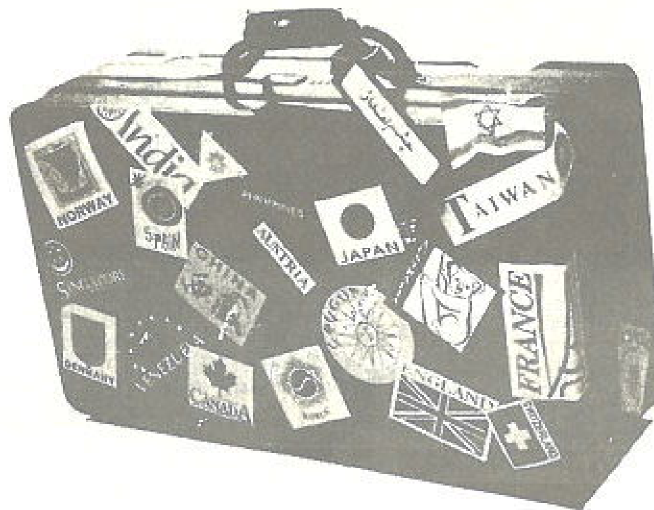
شرکت در این کنفرانس، فرصتی بود تا از نزدیک با آنچه بر دیگر همکیشانمان در گوشه و کنار جهان می‌گذرد آشنا شویم. هر جامعه‌ای مشکلات مخصوص بخود را دارد ولی همه یک مشکل بزرگ را مشترکیم:

جامعهٔ ما، اگر ما بر پا نخیزیم و خودمان و فرزندانمان مانند یک یهودی زندگی نکنیم، جامعه‌ای است رو به انقراض.

کمی به این جمله فکر کنید. اگر از خواندن آن رنج نبردید، عمق بحران را درک نکرده‌اید.□

نقش یهودیان در تحولات جهان

منبع :کنگره جهانی یهود



آمریکا

لغت نامه

دانشگاه سائوپولو در برزیل اقدام به انتشار اولین فرهنگ لغت عبری - پرتقالی در جهان نموده است. این لغت نامه دارای ۶۰,۰۰۰ واژه عبری و آرامی است و تأکید بسیار نیز به واژه‌های مذهبی دارد.

انتصاب

یک اقتصاددان یهودی به نام موریس هارف به مقام وزیر تجارت خارجی کشور کلمبیا منصوب شد. آقای هارف که یکی از افراد فعال در جامعهٔ یهودیان کلمبیا است اولین فرد یهودی در آن کشور است که به مقام وزارت رسیده است.

ناجی

واریان فرای که در زمان جنگ دوم جهانی در دوران حکومت ویشی در فرانسه جان هزاران یهودی را نجات داد اولین فرد آمریکایی است که در موزهٔ یادواشم هالوکاست در لیست افراد «ناجی» قرار گرفته است. مارک شاگال، نقاش معروف فرانسوی از جمله افرادی است که توسط وی از طریق کشور پرتقال فراری داده شد.

اروپا

آمار انگلیسی

بنا بر آمار اخیر در انگلستان ۴۴ در صد از مردان زیر ۴۰ سال یا با یک غیر یهودی ازدواج کرده‌اند و یا در رابطه با یک غیر یهودی می‌باشند. این در صد در بین بانوان زیر ۴۰ سال بین ۲۰ تا ۲۵ در صد می‌باشد.

بدون نقش

بنا بر یک برنامه تلویزیونی در آلمانی سیمون وایزنتال که صیاد جنایتکاران نازی می‌باشد هیچگونه نقشی در دستگیری آدولف آیشمن در سال ۱۹۶۰ نداشته است. وایزنتال قبلاً ادعا کرده بود که او طراح دستگیری آیشمن در آرژانتین بوده است.

مأموریت انجام یافته

آژانس یهود ۴۲ نفر از آخرین بازماندگان یهودی در چچنیا را از آنجا نجات داده. از نوامبر سال ۱۹۹۴ که جنگ در چچنیا آغاز شد ۳۳۰ نفر یهودی از یکساله تا ۱۱۲ ساله به توسط آژانس یهود به اسرائیل فرستاده شده‌اند. در حال حاضر فقط ۳۰ نفر افراد مسن و مریض حاضر به خروج از آنجا نشدند.

اسرائیل

طرح سری

بنا بر اسناد محرمانه منتشره دولت انگلستان، در سال ۱۹۶۵ دولت‌های انگلستان و آمریکا طرحی را مورد بررسی قرار دادند که به موجب آن در صورت تجاوز ممالک عربی از دولت اسرائیل دفاع کنند. این اسناد به موجب قوانین انگلستان که اجازهٔ انتشار اسناد محرمانه پس از ۳۰ سال را می‌دهد در دسترس عموم قرار گرفته‌اند.

تعلیمات

بیش از ۵۰ نفر از راهنمایان جهانگردان در اسرائیل در یک دوره کلاسهای کوتاه در دانشگاه عبری اورشلیم مشغول فراگیری تاریخ مسیحیت می‌باشند. این تصمیم به خاطر تعداد روز افزون جهانگردان مسیحی به دنبال عقد قرارداد با واتیکان از کشور اسرائیل از طرف مقامات جهانگردی اسرائیل اتخاذ شده است.

مهاجرت

آمار رسمی کشور اسرائیل حاکی از آن است که در سال ۱۹۹۵، ۷۷۰۰۰ نفر به آن کشور مهاجرت نموده‌اند. تعداد مهاجران سال ۱۹۹۴، ۸۰۰۰۰ نفر بوده است. بالاترین مهاجران از اوکرائین (۲۲۷۵۰ نفر)، روسیه (۱۹۵۰۰ نفر) و تعداد کمتری از آمریکا (۲۷۰۰ نفر) و آمریکای لاتین (۱۵۰۰ نفر) می‌باشند.

علوم و تکنولوژی

ارتباط ژاپونی

صادرات اسرائیل به ژاپن در سال ۱۹۹۵ رقم ۳۷ در صد رشد را نشان می‌دهد یعنی رسیدن به رقم ۸۸۰/۷ میلیون دلار. در سال ۱۹۹۴ این رقم ۶۴۰/۵ میلیون دلار بوده است. صادرات وسایل و ماشین آلات ۱۳۰ میلیون دلار در ۹ ماهه اول ۱۹۹۵ را نشان می‌دهد در مقایسه با رقم ۸۷ میلیون دلار سال پیش. وسایل الکترونیک به ۴۸ میلیون دلار رسیده که افزایش ۹۴ در صد را داشته است.

شارژ مسطح

دانشمندان انستیتوی علوم وایزمن در رخووت توانستند مسطح ترین باطری تجدید شارژ جهان را بسازند. این باطری که از الکترولیت جامد به جای مایع استفاده می‌کند و به این خاطر فضای کمتری را می‌گیرد برای وسایل الکترونیکی قابل حمل و نقل خانوادگی و ابزاری چون کامپیوتر - تلفن دستی و دوربین فیلمبرداری بسیار ایده‌ال می‌باشد.

دستگاه کوچک برای قلب

یک حق اختراع جدید اسرائیلی برای یک Cardioscope که با باطری کار می‌کند و در دست جای می‌گیرد و برای سنجش عملکرد قلب به کار می‌رود، صادر شد.

این وسیله که روی قلب بیمار قرار می‌گیرد بسیار ارزانتر از وسایل مشابه‌ای است که در بیمارستانها برای ECG استفاده می‌گردد.

RPV

بر اساس اظهارات منابع دفاعی کره جنوبی به زودی کره جنوبی در صدد تصویب برنامه‌ای است که در ازای پرداخت ۳۰ میلیون دلار مقادیری جنگنده‌های هوایی ساخت اسرائیل را دریافت نماید. خرید این هواپیماها که به RPV مشهورند یعنی پرواز آنها با وسیله کنترل از راه دور به جای خلبان هدایت می‌شود در عرض ۳ سال و پس از ۱۹۹۷ شروع خواهد شد.

از گوشه و کنار

کنیسای قدیمی

حفاران و باستانشناسان که محلی را در Surrey انگلستان کشف کرده‌اند معتقدند این محل باقیمانده‌ای و آثاری از یک کنیسای خصوصی است که به دوره قرون وسطی بر می‌گردد و امکان دارد اولین محل عبادت شخصی باشد که در اروپا کشف شده است.

در عرض سالهای ۹-۱۲۷۸ تمام ۳۰۰۰ یهودی موجود در انگلستان از آن کشور بیرون رانده شدند.

یهودی کشی اطریشی

یک تیم باستانشناس اولین مدرک فیزیکی قتل عام یهودیان وین در ۱۴۲۰ را از دل خاک بیرون کشیده‌اند. این قتل عام که در طی آن تمام جمعیت یهودیان پایتخت اطریش یا کشته شدند یا اخراج گردیده یا به زور به دین مسیحیت وارد کرده‌اند را تا به حال تنها از آن در یک دستنوشته ۵۰۰ ساله‌ای به نام Wiener Gezeira نام برده شده بوده است.

برادران خونی

دولت مراکش طی درخواست مخصوصی از جامعه یهودیان این کشور خواسته است که در طی ماه رمضان، دورانی که برای مسلمین دادن خون قدغن می‌باشد، خون اهداء کنند.

یک مقام جامعه یهودیان اظهار داشت که یهودیان هر ساله در این ایام برای نشان دادن همبستگی با هموطنان مسلمان خود کوشش بیشتری برای اهداء خون به عمل می‌آورند.

چه فرقی دارد امشب با شب های دیگر؟

نگاهی به کودک شماره پنج

سال گذشته در چنین ایامی شهر لوس آنجلس میزبان یکی از بزرگترین شخصیت‌های یهودی معاصر ربای آدین اشتینسالتز بود. وی بنا به گفته بسیاری، بزرگترین متفکر زمان ما است که مورد احترام همهٔ طیف‌های مذهبی از متدین‌ترین حسیدیم‌ها تا لیبرال‌ترین یهودیان آمریکا است. بزرگترین شاهکار این ربای ترجمه تلمود بابلی به زبان انگلیسی است که در ۴۲ مجلد در دست انتشار است و اخیراً تلمود را به زبان روسی نیز ترجمه کرده است. ربای اشتینسالتز نویسنده ۵۸ کتاب مختلف است و همراه با همسرش که روانشناس می‌باشد در یروشالیم زندگی می‌کند. عالم علم ریاضیات - کابالیست و آشنا به چندین زبان مختلف می‌باشد.

این اَبَر مرد علم یهود سال گذشته چند روزی قبل از پسح در سخنرانی در کنیسای «بنی دیوید جودیا» مطالبی عنوان کرد که شاید وصف حال جامعه ما است. در شب پسح هر سال داستان خروج از مصر را دوره می‌کنیم و شاید بزرگترین نقطه عطف در دوره کردن هگادا داستان چهار شخصیت چهار کودک است که در این شب هر یک سمبل چیزی هستند.

یکی از اساسی‌ترین پایه‌های یهودیت سؤال کردن است. در هگادا صحبت از چهار کودک متفاوت است. کودک عاقل - کودک شرور - **کودک ساده لوح و کودکی که حتی نمی‌داند چگونه سؤال کند.** این چهار کودک در حقیقت سمبل چهار نسل مختلف می‌باشند. **کودک اول - کودک عاقل** مظهر نسلی تمام آگاه از کلیهٔ سنن یهودی و تاریخ یهود است این کودک سؤالات بسیاری دارد سؤالاتی در سطح بالا.

کودک دوم - کودک شرور، کودکی است که حتی سؤال پرسیدنش از روی شرارت است. او به دنبال جواب سؤالش نیست بلکه بیشتر از روی شرارت سؤال می‌کند. **کودک سوم - کودک ساده لوح** مظهر نسل سوم کودکی است که از نسل دوم یعنی کودک شرور متولد شده است. این کودک به همراه پدر خود که زمانی کودک شروری بود به سر سفره سدر نشسته است ولی وی نمی‌داند که در اطرافش چه می‌گذرد. او شاید حتی از فهمیدن عبری هم عاجز است. او پدر بزرگ خودش - نسل اول - کودک اول را می‌بیند که به انجام مراسم سدر مشغول است و سعی می‌کند همه چیز را به همه تفهیم کند و در این سعی شاید کودک ساده لوح اندکی فرا می‌گیرد.

کودک شماره چهار - که فرزند کودک ساده لوح و نوهٔ نسل دوم یعنی کودک شرور است حتی زحمت سؤال کردن را به خود نمی‌دهد. او حتی **نمی‌داند که چه چیزی را باید بپرسد.** پدرش، کودک ساده لوح چیزی نمی‌داند و پدر بزرگش - کودک شرور - برایش اهمیتی ندارد. جدّ وی کودک دانا شاید در این جهان نیست. او چه می‌تواند بکند؟ برای این کودک - کودکی که نمی‌داند حتی سؤالی بپرسد ما چیزی برای گفتن نداریم.

در اینجاست که شاهد نقطهٔ تاریکی در هگادا می‌شویم. چه می‌گذرد؟

کودک شماره پنجم - این کودک شماره پنج حتی به مراسم سِدِر هم نمی‌رود. پدرش کودک شماره چهار حداقل به مراسم سدر می‌رفت. چیزی برای او در سدر وجود نداشت، او حتی نمی‌دانست چه می‌بایست بپرسد. اما کودک شماره پنج حتی به مراسم سدر هم نمی‌رود.

این دقیقاً داستان زمان ما است. ما دیگر فرزند شماره چهار نیستیم. وقتی که شما به کنیسا می‌روید و یا در شب پسح در کنار سفره سدر نشسته‌اید فقط آنهایی را می‌بینید که آمده‌اند، **شما آنانی را که حضور ندارند نمی‌بینید.**

آنچه در بالا ذکر شد خلاصهٔ مختصری بود از سخنان ربای اشتینسالتز. این مطالب چه زیبا وصف حال جامعه‌یی است که ما در آن درگیر هستیم، نسلی که با سرعتی عجیب و باور نکردنی در سراشیب سقوط است. اکثریت ما آن ضربه اولیه مهاجرت را پشت سر گذارده‌ایم. دیگر بسیاری مسائل از قبیل گرین کارت - بیمه سلامتی - خرید خانه و فراگیری زبان برای ما حل شده‌اند، اما آنچه را که سه نسل مهاجران یهودی اروپای شرقی تجربه کرده‌اند و به مرحله‌یی رسیده‌اند که در صد ازدواج‌های مختلط - کناره‌گیری از مذهب - طلاق - و غیره چون موریانه زیر بنای این جامعه را از بین می‌برد ما در عرض کمتر از یک نسل تجربه می‌کنیم.

جامعهٔ ما شاید اکنون در موقعیت کودک شماره چهار دست و پا می‌زند ولی خواه ناخواه می‌بینیم که زمانی کوتاه از مراحل کودک دانا - شرور - ساده لوح و کودکی که حتی نمی‌داند چه باید بپرسد به مرحله کودک شماره پنج رسیده‌ایم.

هر چند بسیاری از افراد و سازمان‌ها آگاهانه و با تلاش بسیار در نبرد با این مشکلات اجتماعی هستند ولی باز نیروی بیشتری مورد نیاز است.

سازمان سیامک که یکی از اولین سازمان‌های تشکیل شده در بحبوحه مهاجرت به این خطه بود اکنون وظیفه خود می‌داند که با نگرشی به آینده در فکر چاره باشد. در رابطه با این مطلب کمک به سازمانهای فرهنگی در سر لوحه فعالیت‌های این سازمان بوده‌اند. سال گذشته به منظور آشنا کردن جامعه با یکی از مراکز آموزشی یهودیت اقدام به برگزاری ۵ کلاس مختلف با همکاری **University of Judaism** نمودیم. ده‌ها داوطلب که بدون هیچگونه ادعا و دریافت دستمزد فقط و فقط به قصد خدمت با ما همکاری می‌کنند بزرگترین مشوق ما هستند.

سازمان سیامک با بازوانی گشاده و رویی خندان چشم به راه دستانی است که به دستان ما بیاویزند. با چشمانی انتظار آلود چشم به راه دیدن رویی از شما، با گوش‌هایی تیز در پی شنیدن افتخارات شما هستیم. کمک‌های مالی و معنوی شما می‌توانند از فرو پاشی این کاخ دیرینه ۲۷۰۰ ساله یهودیان ایرانی جلوگیری کنند. □

دکتر مایکل طاهری

جرّاح و متخصص در زنان و زایمان از NYU

دارای فوق تخصص در جراحی های نازایی، عدم کنترل ادرار و سرطان از Mayo Clinic

Century City Hospital, Brotman Hospital, Midway Hospital, Cedars Sinai

Junior Fellow of American College of Obstetries & Ginecology

Junior Fellow of American Urogynecology Society

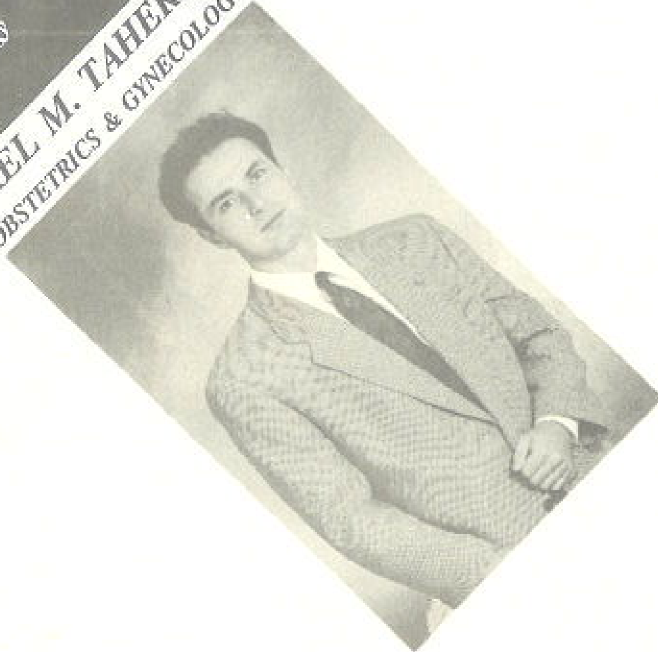
عضو کادر پزشکی

عضو انجمن پزشکی زنان و زایمان آمریکا

عضو انجمن جلوگیری از عدم کنترل ادرار در زنان

MICHAEL M. TAHERY, M.D.

OBSTETRICS & GYNECOLOGY



* مامائی و زایمان بدون درد
* نازائی
* کنترل ادرار
* جرّاحی زنانه با اشعهٔ لیزر
* تشخیص سرطان زنانه و معالجه
* جلوگیری از حاملگی
* پیشگیری از یائسگی
* تنظیم خانواده
* بیماریهای سینه و مموگرافی
* تعیین جنسیّت نوزاد و بیماری‌های ژنی
* بازسازی محتویات لگن و جرّاحی پلاستیک زنان

Obstetrics
Infertility
Urogynecology
Laser Surgery
Cancer Screening & Surgery / Papsmear
Cantraceptive Counseling
Menopause
Family Planning
Breast Disease & Mamography
Amniocentesis, Sampling, Ultrasonography
Vagino Plasty, Hymone Plasty, Pelvic Surgery

Glendale Medical Arts Building
1030 S. Glendale, Suite 308
Glendale, CA 91205
(818) 265-9499

Cedar Sinai Medical Office Tower
8635 W. 3rd. Street, Suite 1195W
Los Angeles, CA 90048
(310) 360-0067

Design: Morteza Khanali

نوشته: فریار نیکبخت

حماس - غولی که نمی‌خواست بدرون شیشه بازگردد



ماه اَدّار امسال، مصادف با اواخر فوریه و اوائل مارس ۱۹۹۶، ماه سیاه مرگ و تروریزم بود. طی چهار حادثهٔ انفجار بمب توسط سازمان بنیادگرای اسلامی موسوم به «حماس»، ده‌ها تن از یهودیان کشته و قریب دویست نفر زخمی شدند. بخصوص حملهٔ انتحاری چهارم مارس در منطقهٔ دیزینگوف تل‌آویو، که تعداد زیادی از کودکان معصوم را آگاهانه هدف انفجار مرگبار خود قرار داد زخمی عمیق بر پیکرهٔ جامعهٔ ما بر جای گذاشت. اینک هواداران این سازمان بنیادگرا و سایر عوامل توسعه و تداوم تنّفر مذهبی به خود افتخار می‌کنند که از زمان امضاء اعلامیهٔ اصولی صلح در سپتامبر ۱۹۹۳ در کاخ سفید، طی ۱۶ حملهٔ تروریستی ۱۳۷ نفر یهودی را کشته، ۵۹۱ تن را زخمی کرده (۱) و بدینوسیله تأثیرات شوم سیاست خود را بر روند صلح و بر سیاست اسرائیل تحمیل نموده‌اند.

«یوسی کلاین لوی» نویسندهٔ کتاب «خاطرات یک یهودی افراطی» طی مقاله‌ای در «لس آنجلس تایمز» (۲) روحیهٔ کنونی اسرائیلیان را نقطهٔ مقابل روحیهٔ بالای دوران نجات گروگانهای «انتبه» و در حالتی از بی‌چارگی و بی دفاع بودن شرح میدهد. او دوران تشکیل و تثبیت کشور اسرائیل را در تقابل با دوران بی عملی «هالوکاست» این چنین تفسیر می‌نماید که: طی یک نسل ما از حالت مردمی که به واسطهٔ روانه شدن گوسفندوار به کشتارگاه‌های نازی‌ها مسخره می‌شدند به پیشرفت خاصی دست یافتیم و به مردمی مبدل شدیم که به علت نظامی‌گری‌مان محکوم می‌شویم. و این چنین نتیجه می‌گیرد که روند صلح به تدریج غرور و مردانگی ما را در هم شکسته و در صورتی که پرز ما را قانع نسازد که روند صلح جان خانواده‌های ما را تهدید نمی‌کند او را در انتخابات آینده بیرون خواهیم راند. بدین ترتیب واضح است که عملیات تروریستی نامبرده حرکت تاریخی و امیدهای خوشبینانهٔ صلح را مبدّل به حرکتی شکّاک و روحیاتی عجولانه نموده و

انتظار حلّ اختلافات عمیق و خونین یکصد ساله را جایگزین انتظارات واقع بینانه و صبورانه می‌نماید.

«یوسی ملمن» در مقالهٔ دیگری پرده از اهداف سیاسی تروریستهای حماس بر می‌دارد (۳): او می‌نویسد که در هفتهٔ دوم ماه مارس، سرهنگ «جبریل رجوب»، ریس سرویس امنیتی فلسطین در شهر «یریخو» از یک گروه خبری وابسته به تلویزیون اسرائیل مخفیانه دعوت بعمل می‌آورد که با یکی از اعضای جناح نظامی حماس که در زندان فلسطینیان به حبس ابد محکوم شده بود دیدار نموده و مصاحبه‌ای بعمل آورند. در پاسخ این سئوال که حماس چه هدفی از قتل مردم بیگناه دارد، «محمد ابو وردا» چنین پاسخ می‌دهد: «ما قصد داشتیم که هرج و مرجی ایجاد نماییم که در اسرائیل تحولی سیاسی ایجاد کند. قصد ما این بود که دولت حزب کارگر را پایین بکشیم و جناح راست لیکود را به قدرت بنشانیم». یوسی ملمن، علیرغم عدم اعتماد کامل به گفتار این زندانی تروریست، اظهار می‌نماید که قصد حماس احتمالاً چیزی در حدود همان گفتهٔ بالاست. واقعیت اینست که لااقل تا قبل از پیگردهای اخیر بر علیه حماس و کنفرانس «شرم الشیخ»، محبوبیت حزب کارگر به میزانی کمتر از محبوبیت لیکود سقوط کرده و شیمون پرز نیز طی نُطقی هشدار داده است که «...نگذارید تروریستهای خونخوار آیندهٔ ما را تعیین نمایند...» (۴)

در رابطه با این واقعیات و حملات سیاسی رهبران اسرائیل به یکدیگر، «دیوید گروسمن» نویسندهٔ اسرائیلی می‌نویسد: «حماس با ما چه می‌کند؟ به جز قتل‌ها و بر هم زدن امنیت فردی ما، حماس به تدریج در کار به جان هم انداختن ما موفق می‌شود. حماس ما را به سربازان مخفی و مؤثر خود مبدل می‌سازد. او باعث می‌شود که منافع واقعی خویش بمثابه یک کشور و یک جامعه و حتی بمثابه افراد را فراموش کنیم.» (۵)

اما «حماس» چیست؟ این جریانی که این چنین سرنوشت ملّت اسرائیل، یهودیان جهان و ملّت فلسطین را بازیچهٔ خطرناک خود ساخته است از کجا آمده، از کجا نیرو می‌گیرد و چه می‌خواهد؟ «حماس» بمعنای حرکت مقاومت اسلامی، در اوائل دوران قیام «انتفاضه» که از سال ۱۹۸۷ همراه با تبلیغات دائمی رسانه‌ها و سرویس‌های خبری غرب آغاز گردید به وجود آمد. حماس بمثابه شاخه‌ای از «اخوان المسلمین» مصر و جدا از «سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO)» به توسعهٔ فعالیتهای خویش پرداخت و به زودی در میان فقیرترین اقشار فلسطینی و بخصوص در منطقهٔ فقرزده و پر جمعیت غزّه پایه گرفت. بر خلاف بسیاری از سازمانهای سنّتی فلسطینی و سازمان «جهاد اسلامی»، حماس از طریق ایجاد یا نفوذ در مساجد، مدارس، بیمارستانها و سرویسهای خدماتی گوناگون در درون جامعهٔ فلسطینی نفوذ کرد (۶). اخوان المسلمین مصر، از قدیم الایام در مخالفت با ملّی گرایی و کمونیزم آلترناتیو دیگری را در میان کشورهای اسلامی مطرح می‌ساخت. مخالفت آنان با جمال عبدالناصر در مصر و تأثیرات عمیق آنان حتی در درون ایران در جهت گیری آیت‌الله کاشانی بر علیه مصدق که تحت عنوان همکاری با شاه بر علیه حزب توده و کمونیزم صورت گرفت، این آلترناتیو را همواره مورد توجه قدرتهای غرب و بصورت دستاویز آنان در حلّ معادلات منطقه‌ای قرار داد. امّا این «آلترناتیو» همواره دو مسئلهٔ خطرناک را به همراه داشته است: بنیادگرایی اسلامی و شیوهٔ مبارزهٔ تروریستی. هر دوی این اثرات شامل حال ما ایرانیان گردیده است، و از تروریزم فدائیان اسلام در زمان شاه، تا حرکات و برنامه‌های آیت‌الله خمینی، که همواره ملهم و مرتبط با اخوان المسلمین بوده‌اند را از نزدیک تجربه نموده‌ایم.

امّا توفیق و پایه‌گیری سریع حماس مدیون دو عامل دیگر نیز بوده است. نخست آن که قیام انتفاضه، قیامی محلی بود در حالیکه رهبری «سازمان آزادیبخش فلسطین» کاملاً در خارج و به دور از وقایع روزمره قرار داشت. رهبری «ساف» و از جمله یاسر عرفات در عمل در رساندن فلسطینیها به پیروزی و حتی در ایجاد بهبود شرایط سیاسی و اجتماعی آنان کاملاً شکست خورده و بخصوص در اوج انتفاضه، در قمار بزرگ جنگ آمریکا و عراق، به فجیع‌ترین وضع دچار گردیدند. در نتیجه بخش قابل توجهی از فلسطینیان ناامید از رهبری «ساف» به نیروهای اسلامی و بخشی دیگر به نیروهای محلی معتدل گرایش یافتند. عامل دوم آن بود که اسرائیل در ادامهٔ سیاست سازش ناپذیر خود بر علیه «ساف» (PLO) آگاهانه به رشد و توسعهٔ جناح رقیب، یعنی حماس یاری رساند. حماس تا یک سال پیش از این از آزادی کامل فعالیت و دایر نمودن تأسیسات و مدارس و دفاتر، آزادی انتشارات و بخصوص جمع‌آوری پول از کشورهای خارج برخوردار بود. اسرائیل امیدوار بود که «حماس»، «ساف» را تضعیف کرده و در مجموع جنبش فلسطین را دچار تضاد، درگیری درونی و اختلال نماید.

در گذشته‌های کمی دورتر هم یک چنین برنامه‌های سیاسی در جنوب لبنان پیاده شده بود. سازمان امنیت ایران (ساواک) با بودجهٔ خود و وزارت آموزش و پرورش، نهضت اسلامی جنوب لبنان را با پشتیبانی خود به نخستین حرکت سیاسی - نظامی اسلامی در تاریخ مدرن خاورمیانه مبدّل ساخت. این نهضت با رهبری کسانی چون امام موسی صدر و مصطفی چمران (ایرانی) و تعدادی از مسلمانان غیر بنیادگرا مانند نهیه برّی (عرب) در تشکیلات «حرکت المحرومین - جنوب لبنان» و چند شاخهٔ منبعث از آن مانند سازمان «اَمَل»، ابتدا به موازات نیروهای فلسطینی مستقّر در لبنان و بعدها در تضاد و حتی در برخوردهای مسلحانهٔ متقابل با آنان توسعه یافت. تأثیرات معنوی این نهضت بر روشنفکران مذهبی ایرانی و شرکت بسیاری از آنان در برنامه‌های تبلیغاتی و حتی رزمی این نهضت بدون شک یکی از پایه‌های پیروزی و استقرار جمهوری اسلامی در ایران را در دوران نخستین انقلاب اسلامی تشکیل داد. با سقوط شاه، اسرائیل به این نهضت نزدیک

شد تا جهت مقابله با نیروهای «ساف» از آن بهره جوید. در زمانیکه اسرائیل به بیرون راندن فلسطینی‌ها از جنوب لبنان مشغول بود، شیعیان جنوب لبنان در مقابل تانکهای اسرائیل گُل می‌افشاندند، ولی با طولانی شدن اشغال لبنان، پیش آمدن ماجرای «صبرا» و «شتیلا»، دخالت فعال سوریه و سپس جمهوری اسلامی، کلیهٔ نیروهای اسلامی مستقر در لبنان تغییر جهت داده و به فعال‌ترین نیروهای نظامی -تروریستی بنیادگرا مبدل گردیدند که حزب‌الله لبنان نمونهٔ برجستهٔ آنهاست. بدون شک، امر مهم کشورداری و بخصوص مسئلهٔ تشخیص موقعیت‌ها، کاری بس دشوار است، امّا لااقل در نگاهی به گذشته می‌توان دریافت که تقویت و اتکاء به نیروهای بنیادگرای مذهبی برای مقابله با سایر نیروهای رقیب، عملی بس خطرناک و اشتباه بوده است. اگر قدرتهای بزرگ جهانی، گاه از این تاکتیک‌ها بهره بسته‌اند، بطور قطع این بازی‌ها چیزی به جز زیان نصیب ایران و اسرائیل ننموده‌اند. امروزه حماس به غولی مبدل شده است که به همان سادگی به درون شیشه باز نمی‌گردد، و به خصوص با رشد وسیع بنیادگرایی در سایر کشورهای اسلامی کنترل آن ابعاد بسیار وسیعتری از محدودهٔ غزه و چند شهر کوچک ساحل غربی اردن را در بر می‌گیرد. «ابو مرزوک»، رهبر تشکیلات نظامی حماس موسوم به گروه «عزالدّین قسّام» در تهران و دمشق دفاتری باز کرده و فعالیتهای خشونت‌بار هوادارانش را در جهت اخلال در روابط مابین اسرائیل و «ساف» رهبری می‌نماید (۷). توسعهٔ نهضتهای بنیادگرای مذهبی در مصر و الجزائر، و فعال شدن مالی عربستان سعودی در زمینه حمایت از بنیادگرائی اسلامی در افغانستان، پاکستان، تاجیکستان و سایر جمهوری‌های نوبنیاد جنوب شوروی سابق، بدون شک زمینه‌های حمایت و بقای حماس و نظایر آن را فراهم می‌آورد.

آقای «آمی آیالون» ریاست جدید «شین - بت» (سازمان امنیت داخلی اسرائیل) که مسئولیت ستاد جدیدالتأسیس ضد تروریزم را نیز عهده‌دار شده است در برابر کِنِست چنین گفته است: «**صدها جوان فلسطینی در مناطق مختلف منتظر نوبت خود برای شهادت در عملیات انتحاری هستند**»، ۴۰ نفر از این جوانان تنها در شهر حبرون در کمپ آوارگان «الفّوار» که موطن دو تن از بمب گذاران قبلی بوده است (بمب‌های اورشلیم و اشکلون) در هفتهٔ اول ماه مارس دستگیر شده‌اند. و اضافه می‌نماید که تا زمانی که تبلیغات روحانیون وابسته به حماس در مساجد ادامه دارد، زیربنای عملیاتی برای حملات انتحاری بر جای خواهد ماند (۸). همچنین خانم «اینا فرید من» خبرنگار نشریهٔ (جویش جورنال) از اورشلیم وضعیت و روحیهٔ بمبگذاران انتحاری و سیستم تربیتی آنان را چنین توضیح می‌دهد (۹): بمب‌گذاران معمولاً جوانان ۱۸ تا ۲۵ ساله‌ای هستند که هنوز مزدوج و صاحب کودکانی از آن خود نیستند. آنها معمولاً از میان توده‌های طبقات

پایین و متوسط - پایین و از خانواده‌های محافظه کار و سنتی کمپ‌های آوارگان، دهات و محلات فقیرنشین شهرها بر می‌خیزند. آنها را معمولاً بر حسب روحیات افراطی مذهبیشان در مساجد نشان می‌کنند و توسط امام‌های محلی (آخوندها) به سازمانهایی مانند حماس یا جهاد اسلامی معرفی می‌نمایند. گاه آنان را در قبرستانها داخل یک قبر می‌خوابانند تا ترسشان از مرگ فرو ریزد و بهشت را تجسّم نمایند. به آنان اطمینان می‌دهند که به عنوان یک شهید، مستقیماً وارد بهشت می‌شوند و در آنجا با غذای عالی و مُکفی و ۷۲ باکره (حوریان بهشتی) از آنان تا ابد پذیرایی خواهد شد. در واقع داوطلبان عملیات انتحاری را نه بسوی مرگ، بلکه به جانب یک زندگی بهتر و مرفّه‌تر دعوت می‌نمایند. مسلماً جوانان فقیر، احساساتی و متعصّب در شرایط بحرانی محیط، یک چنین زندگانی بهشتی را به یک دقیقه زندگی در محیط آلوده و فقرزدهٔ کمپ‌های خود ترجیح خواهند داد. باز هم ما ایرانیان با چنین روشی نیک آشنا هستیم. جوانانی که در ماههای قبل از انقلاب اسلامی، حتی نه برای مبارزه و یا شعار دادن بلکه برای گلوله خوردن به خیابانهای تهران می‌آمدند، و کودکانی که در زمان جنگ ایران و عراق از روی میدانهای مین عبور می‌کردند و «کلید بهشت» به گردن داشتند را با ناباوری، حیرت و تأسف به یاد داریم.

از سوی دیگر، اساس بنیادگرایی مذهبی بر این تفسیر مبتنی است که در برابر فرامین الهی و در واقع تفسیر فلان رهبر یا آخوند از فرامین آسمانی، جان انسانها، منافع جوامع و مصالح سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هیچ ارزش و مقامی ندارند. برای عاملین متعصب عملیات تروریستی که به چنین بینشی اعتقاد داشته باشند، آتش زدن سینما رکس آبادان با ۸۰۰ نفر تماشاگر، قتل اسحق رابین یا منفجر نمودن کودکان معصوم و امیدوار به برگزاری مراسم شادی آفرین پوریم، اهمیتی بیش از یک عمل عادی و روزمره ندارد. از این گذشته، هواداران چنین عقایدی، لزوماً از عمل خود انتظار هیچ نتیجهٔ قابل لمس و واقعی، فرضاً نتیجهٔ سیاسی، نظامی یا اقتصادی (آنچنانکه تروریستهای «عادی» دارند) را ندارند. در نتیجه هر گاه رهبران این روبات‌ها، که خود اهداف مشخصّی را دنبال می‌کنند، قصد مهار نمودنشان را نیز داشته باشند، از عهدهٔ انجام آن قاصر خواهند ماند. خطر بنیادگرایان تروریست و خطر استفاده یا سوءاستفاده از این غولهای کوچک مغزشوئی شده، در پرتو ارزیابی بالا، بیشتر از پیش روشن می‌گردد.

متعاقب بمب‌گذاری ۲۵ فوریه در اورشلیم که ۲۶ کشته بر جای گذاشت برای دومین بار اعلامیه‌ای از جانب حماس انتشار یافت (۱۰): ما به (شیمون پرز-نخست وزیر) پرز اعلام می‌نماییم که انتقام گیری ما از بابت مرگ شهید «یحیی عیاش» کامل شده است،...(«یحیی عیاش» ملقب به «مهندس» بمب ساز اصلی حماس بود که در انفجار بمبی که گویا سرویسهای امنیتی اسرائیل در تلفن دستی او کار گذاشته بودند کشته شد). ما برای ۳ ماه عملیات مسلحانهٔ خود بر علیه اسرائیل را قطع می‌نمائیم، مشروط بر اینکه اسرائیل از سرکوب مردم ما (منظور هواداران حماس است)

صرفنظر کند...ما آمادهٔ آتش بس و مذاکره با اسرائیل از طریق قدرت خودمختار فلسطینی هستیم.» اما چند ساعت بعد، اعلامیهٔ دیگری به امضای حماس توزیع گردید که ضمن تکذیب اعلامیهٔ اولی ادامهٔ عملیات مسلحانه را تعهد می‌نمود. رهبران مختلف حماس هر کدام از یکی از این دو اعلامیه پشتیبانی نمودند. در درون حماس شکافی به وجود آمده است. جناح اصلی و سیاسی حماس به رهبری «شیخ احمد یاسین» که در اسرائیل به حبس ابد محکوم شده است متمایل به مذاکره و جناح نظامی موسوم به «عزالدین قسّام» متعهد به ادامهٔ تروریزم می‌باشد. جناح اصلی رهبری در غزّه ریشه دارد و مدتهاست که به مذاکره و معامله با یاسر عرفات و حتی اسرائیل تن داده است، رهبری جناح کوچکتر نظامی، در تهران و دمشق مستقر بوده و مسّلماً علاوه بر در برداشتن اعضای متعصب‌تر تحت تأثیر سیاستهای این دو دولت قرار دارد.

حماس که با تکیه بر خدمات اجتماعی و شعارهای افراطی دوران انتفاضه سرانجام به میزان ۲۰ تا ۳۰ در صد از فلسطینی‌ها را به سوی خود جلب کرده است، اینک در برابر تحوّلات جهانی و روند صلح خاور میانه فاقد هرگونه برنامه و شعار سیاسی کارساز است. در حالی که اهداف نهایی حماس دائر بر اسلامی کردن جامعهٔ فلسطینی و نابودی کشور اسرائیل، جذبه و قابلیت تحقّق خود را در انظار فلسطینیان و سایر اعراب از دست داده‌اند، حماس حتی فاقد برنامه‌های کوتاه مدت سیاسی واقع بینانه‌ای است که بتواند با یاسر عرفات و سایر جناحهای درگیر رقابت نماید. تنها راه باقی مانده برای حماس، بخصوص پس از انتخابات فلسطینیان و فجایعی که حماس اخیراً به بار آورده است، یا همراهی توأم با اعتراض با برنامهٔ «قدرت فلسطینی» است یا ادامهٔ تروریزم و مواجهه با سرکوب شدید نه تنها توسط اسرائیل بلکه توسط پلیس فلسطینی. جناح «سیاسی» حماس که ادامهٔ تروریزم را مساوی با از دست دادن طرفداران خود می‌بیند، به احتمال قوی متمایل به همکاری با قدرت فلسطینی خواهد گردید، در حالی که جناح نظامی حماس احتمالاً به صورت هسته‌های کوچکتر تروریستی در داخل و خارج از اسرائیل گهگاه خشم خود را نمایان خواهد کرد.

طی چند هفتهٔ اخیر سرکوب همه جانبهٔ تشکیلات حماس آغاز گردیده است. صدها تن از فعالین حماس دستگیر شده و در اسرائیل تشکیلات خاص مبارزه بر علیه تروریزم در جنب سازمان‌های امنیتی آن به وجود آمده است. تحت فشار شدید اسرائیل و محافل غرب، یاسر عرفات علاوه بر غیر قانونی نمودن جناح نظامی حماس و جناح نظامی جهاد اسلامی، بسیاری از اعضای آن را دستگیر و مساجد و مدارس آنان را به دنبال اسلحه، مدارک و افراد تحت پیگرد جستجو نموده و صدها مورد اسلحه و مواد منفجره را توقیف نموده است. در شهر غزه تظاهرات عظیمی بر علیه

عملیات حماس صورت پذیرفت و بدین ترتیب به قول دیوید گروسمن (۵): «...تحت شرایط فعلی بخشی از جامعهٔ فلسطینی با ما بر سر مبارزه با تروریزم اشتراک منافع دارد. این چیزی است که قبلاً هرگز اتفاق نیافتاده بود. چرا باید آن را کنار بگذاریم؟»

بلافاصله پس از آخرین انفجار بمب، کابینهٔ اسرائیل طرح جداسازی دراز مدت اسرائیلیان و فلسطینیان را به تصویب رساند. علیرغم این مصوبه احتمال دائمی شدن این طرح ۱۰۰ میلیون دلاری زیاد است. طرح مزبور که عملاً شامل ایجاد پاسگاههای مرزی، دیوارکشی و غیره می‌باشد ممکن است در چهار چوب شکل گیری نهائی مرزهای کشور آیندهٔ فلسطینی و اسرائیل مؤثر واقع گردد. در تکامل این طرح دولت اسرائیل با صدور یک صد هزار اجازهٔ کار برای کارگران غیر فلسطینی از کشورهای دیگر موافقت کرده است تا بدین وسیله نیازی به پذیرش فلسطینیان در داخل اسرائیل نباشد (۱۱).

در عکس العملی فوری به جنایات حماس، در تاریخ ۱۳ مارچ ۱۹۹۶ رهبران و نمایندگان دهها کشور ذینفع در «شرم الشیخ» واقع در جنوب شبه جزیرهٔ سینا، گرد هم آمدند. رؤسای کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و روسیه، نمایندگان رؤسا و پادشاهان ۱۳ کشور عربی از جمله مصر و اردن و مراکش، عربستان سعودی و کشورهای جنوبی خلیج فارس، یمن و غیره، ریاست سازمان ملل و برخی دیگر، گرداگرد شیمون پرز و یاسر عرفات به طرح ریزی مبارزهٔ همه جانبه با تروریزم در سطح جهانی، منطقه‌ای و محلی پرداختند. در کنفرانس شرم‌الشیخ برای نخستین بار کشور کلیدی عربستان سعودی و تعدادی از کشورهای خلیج فارس با شرکت علنی خود و تأیید حرکت کلی کنفرانس، بیش از هر زمان رؤیای شناسایی اسرائیل توسط کشورهای عرب و مسلمان را به تحقق نزدیک ساختند. برخی از کشورهای عربی مانند مصر که خود در خطر سقوط بدامان بنیادگرایان قرار دارند و کشورهایی مانند بحرین و امارات متحده که از صدور انقلاب اسلامی ایران در هراسند دارای منافع واقعی و مشترک در مبارزه بر علیه گسترش بنیادگرایی اسلامی هستند. شرکت دولتهای فرانسه و آلمان نیز می‌تواند به معنای محکمتر شدن مواضع آنان در برابر حرکت نسبتاً آزادانهٔ تروریستهای بین‌المللی و بالاخص مأمورین جمهوری اسلامی باشد که سابقاً چندین عمل تروریستی بر علیه مخالفین ایرانی خود در آن کشورها انجام داده و وسیعاً در کار قاچاق اسلحه و قطعات بمب اتمی فعال بوده‌اند. حتی در صورت ظاهری بودن تعهدات کشورهای نامبرده، کنفرانس شرم الشیخ اثراتی قطعی بر اعتماد به نفس عرفات در کار مبارزه با حماس، و بر چهرهٔ سیاسی شیمون پرز در داخل اسرائیل و در رابطه با انتخابات ماه می این کشور بر جای گذاشته‌اند. همچنین قطعنامهٔ جداگانهٔ آمریکا و مصر در مورد جلوگیری از فعالیتهای تشکیلاتی و مالی گروههای تروریستی مخالف با روند صلح مسلماً جدّی و کاربُر خواهد بود. صِرف شرکت عربستان سعودی نیز، برگ برندهٔ سیاسی این کنفرانس محسوب می‌گردد. اگر حماس درک نماید که تمامی این تحولات نتایج بمب گذاری‌های اخیر خودِ او بوده است، بی شک به عواقب حملات بعدی خود بیشتر خواهد اندیشید. معروف است که یک دیوانه سنگی را در چاه می‌اندازد که ده نفر عاقل برای بیرون آوردنش لازم خواهند بود. اینک حماس دانسته است که دهها نفر عاقل برای این کار حاضر و آماده‌اند.

جیمز بیکر وزیر خارجهٔ دولت جمهوریخواه سابق آمریکا و طرّاح اصلی روند صلح خاورمیانه، طی مقاله‌ای در لس‌آنجلس تایمز (۱۲) با تأیید کامل روند صلح، لزوم همکاریهای جهانی و منطقه‌ای را یادآور گردید. جیمز بیکر، تأکید فراوانی بر لزوم حمایت از مردم اسرائیل و تأمین امنیت آنان می‌گذارد. وی در اشارهٔ روشنی به اختلافات سیاسی درون اسرائیل اظهار می‌نماید که: «...تضاد و درگیری واقعی امروز در خاورمیانه، دیگر مابین عرب و اسرائیلی نیست بلکه مابین معتدل‌ها و افراطیون هر دو طرف می‌باشد...» بیکر بدین وسیله به تمامی طرفهای درگیر هشدار می‌دهد که طرح صلح خاورمیانه طرحی نیست که با تغییر رییس جمهوری آمریکا یا حزب حاکم در آن کشور، تغییر جهت دهد. وی همچنین همانند برخورد روشن کنفرانس شرم الشیخ که سه روز بعد از این مقاله صورت پذیرفت، مسئلهٔ ایران را بسیار کلیدی و مهم توصیف نموده است.

برخورد جناح لیکود و شخص نتنیاهو به تمامی مسائل پیش گفته، صرفنظر از مخالفت‌های سیاسی و طبیعی، در مجموع محتاطانه و

غیرخصمانه بوده است. او سعی کرده است در برابر حماس و تراژدی‌های پی در پی ماههای اخیر، لبهٔ تیز حمله را متوجه تروریزم و عوامل آن سازد. وی از کنفرانس شرم الشیخ حمایت نموده و آگاهانه از برخوردهای تند و تیز مرسوم در دروان قبل از ترور اسحق رابین خودداری نموده است.

ژنرال یوری سگوی، در سال ۱۹۹۲ در مقام ریاست اطلاعات ارتش اسرائیل طرح قتل شیخ عباس موسوی، رهبر حزب‌الله لبنان را به کابینه پیشنهاد نمود. این طرح موفقانه به اجرا در آمد. به انتقام قتل موسوی، عوامل حزب‌الله سفارت اسرائیل در بوئنوس آیرس را منفجر نموده و ده‌ها دیپلمات اسرائیلی و تعدادی مردم عادی را به قتل رساندند. ژنرال سگوی اظهار می‌نماید که: «...به نظر من کشتن او (موسوی) علیرغم بهای سنگینی که پرداختیم کار درستی بوده است. چگونه می‌توان با تروریزم مبارزه نمود و رهبران آن را نکشت؟...این معما همیشه باقی خواهد ماند: آیا ضربه‌ای که به دشمن وارد می‌آوریم بزرگتر از انتقام اوست یا نه؟» (۱۳) به قول یکی از مقامات ارشد «شباک»: «مبارزه بر علیه تروریزم همواره به صورت کنترل لطمات وارده است» (Damage Control) (۱۴). این گفته بدان معناست که جلوگیری از تروریزم امکان ناپذیر است و تنها می‌توان نسبت بدان عکس‌العمل به خرج داد. دیوید گروسمن در مقالهٔ پیش گفته (۵) جمعبندی می‌نماید که: «...ما محکوم به زندگی توأم با تروریزم هستیم. ما محکوم به زندگی با آن و مرگ با آن هستیم تا به تدریج، پس از سال‌های طولانی نیروی زندگی پیروز گردد. ما با تروریزم یکصد سال زندگی کرده‌ایم. قبول این که یکصد و پنجاه سال دیگر نیز با آن زندگی خواهیم کرد، اعتراف به شکست نیست، حقیقتی بیدار کننده است. تنها زمانی شکست را پذیرفته‌ایم که بخود اجازه دهیم یکبار دیگر بدرون جنگی بزرگ کشانیده شویم.»

واقعیت آنست که هیچ راه حل عکس‌العملی، عجولانه و غیر ریشه‌ای پاسخگوی نهایی معضل تروریزم نیست. تروریزم، جنگ و تضادهای بزرگ ملی و مذهبی، مسائلی ریشه‌دار و معضلاتی اجتماعی هستند. پلیس و نیروهای امنیتی وظائف خاصی دارند که طبیعتاً باید بدان عمل کنند، اما سیاستمداران هرگز نمی‌توانند دیدگاه خویش را محدود به دیدگاه پلیسی و امنیتی نمایند. لازم است که سیاستمداران برای معضلات ریشه‌ای، راه حل‌های ریشه‌ای جستجو کنند. اهمیت صلح، ایجاد روابط عادی اجتماعی و اقتصادی، برسمیت شناختن حقوق سیاسی، تبادلات ارضی، ایجاد رفاه و از میان بردن فقر سیاه جوامع فلسطینی پیش گفته و مبارزه با جهل و نادانی در همین واقعیت انکار ناپذیر معنا و مفهوم خود را باز خواهند یافت.

زیرنویس:

۱ - در میان تلف شدگان تعداد فلسطینی بی گناه نیز وجود داشته‌اند.

۲ - یوسی کلاین یوی: لس آنجلس تایمز، ۱۲ مارس ۱۹۹۶. نویسندهٔ ارشد "Jerusalem Report".

۳ - «یوسی ملمن»، خبرنگار روزنامهٔ "HaAretz"، متخصص مسائل تروریزم، نویسندهٔ کتاب:

"The Master Terrorist: The True Story Behind Abu Nidal"

لس آنجلس تایمز، ۱۰ مارس ۱۹۹۶ - قسمت "M".

۴ - یوسی ملمن - همانجا.

۵ - لس آنجلس تایمز - ۴ مارس ۱۹۹۶ David Grossman.

۶ - خبرگذاری JTA March 5, 1996 (Jewish Telegraphic Agency).

۷ - JTA - March 5, 1996.

۸ - JTA - March 5, 1996.

۹ - "The Jewish Journal" March 15-21, 1996.

۱۰ - JTA - March 5, 1996.

۱۱ - L.A. Times - March 25, 1996.

۱۲ - L.A. Times - March 10, 1996.

۱۳ - L.A. Times - March 10, 1996. مقالهٔ یوسی ملمن.

۱۴ - همانجا.

تسلیت

مصیبت ناگوار درگذشت فرزند آقای عزت‌الله و وجیه سلیمانی را تسلیت عرض کرده و از خدای بزرگ برای بازماندگان آن روانشاد صبر و شکیبایی طلب می‌کنیم.

سازمان سیامک

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله بیست و پنجم

۴۴ - حمله مغول به ایران

انگیزه نگارش این یادداشت سخنانی است که بارها نگارنده در مورد حمله مغول به ایران از دهان پاره ای از ایرانیان میشنوم. در سخنرانی که در نهم ماه مه ۱۹۹۴ در کانون سخن در لس آنجلس ایراد کردم، دوستان ایرانی من از نحوه برداشت تاریخی که محققین واقع بین و بیطرف در مورد حمله مغول به ایران دارند خشمگین شدند. به نظر این دوستان، مغولها آدمهای وحشی بودند که آمدند ایران را ویران کردند، و هر بدبختی و سیه روزی که پس از آن در ایران مشاهده شده (و میشود) نتیجه همین «یورش وحشیانه» است. در سخنرانی پانزدهم ژانویه ۱۹۹۷ کنفرانس تاریخ شفاهی یهودیان ایران در لس آنجلس، همین عقیده نادرست بار دیگر تکرار وتأکید شد. وقتی نگارنده در جلسه مذکور برداشت محققین را در مورد حمله مغول ارائه دادم باز سر و صدای اعتراض بلند شد.

خوشبختانه اخیراً دانشمند گرانمایه، استاد احسان یارشاطر، یادداشتی در این زمینه در فصلنامه ایرانشناسی (سال هفتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۴ / ۱۹۹۵، ص ۲۵۵ - ۲۶۰) انتشار داده اند که با اجازه نویسنده دانشمند و سردبیر فصلنامه نامبرده، دوست فرزانه، دکتر جلال متینی، قسمت هایی از آنرا در اینجا به اطلاع خوانندگان میرسانم و قرائت تمام مقاله را به فرهیختگان علاقمند به تاریخ ایران توصیه میکنم. استاد یارشاطر زیر عنوان «غلطی مشهور» چنین مینویسند:

> گاه تصور خطایی رواج می یابد. مردم آنرا می پذیرند و تکرار می کنند و به نسل های بعد از خود می سپارند، به طوری که حتی دانشمندان و اهل پژوهش نیز این گونه اشتباهات را مسلم می گیرند و بر آن بنا می کنند. بدین گونه اندیشه ای که از آغاز نادرست بوده و یا جز اندک حقیقتی نداشته جزء لوازم ذهنی ما می شود.
>
> یکی از این غلطهای مشهور تاثیر حمله مغول و نتایجی ست که گمان می رود از آن برخاسته است. هر کتاب تاریخی را باز کنید که موضوعش به بعد از مغول می کشد، می بینید جمله ای از این قبیل در آن مندرج است: «پس از حمله خانمانسوز مغول که شهر های ایران در طی آن ویران شدند ... ایران دیگر نتوانست قد راست کند و رونق پیشین خود را باز یابد». هر کتاب تاریخ ادبیاتی را بگشایید، می بینید که انحطاط ادبی ایران در قرنهای اخیر نتیجهٔ حملهٔ مغول شمرده شده، منتهی گاهی تعصب و خشونت مذهبی صفویه نیز بر آن افزوده می شود. هر اثری که به وضع اجتماعی ایران در دوران کنونی و به انحطاط سیاسی و فرهنگی ایران در عصر اخیر بپردازد باز حملهٔ مغول را به عنوان علت العلل تنزل و سقوط ایران به کار می گیرد. در حقیقت حملهٔ مغول ترجیع بند سرود ناکامیهای ما شده است و همه گمان داریم که اگر سپاهیان مغول به ایران نتاخته و شهر ها را نسوخته بودند ما امروز حیات مرفه و خوشرنگ و بویی داشتیم و در راه پیشرفت قدم می زدیم.
>
> البته یک حسن بزرگ این تصور این است که ما را از رنج تفکر می رهاند و علت ساخته و پرداخته ای شبیه «توطئه دول استعماری» و یا «تقدیر» و یا «حکمت بالغهٔ الهی» در اختیار ما می گذارد و ما را از زحمت تردید و تأمل معاف می دارد و چهرهٔ حق به جانبی که مخصوص دانندگان رموز تاریخ و تحول جامعه هاست به ما می بخشد.

استاد یارشاطر با صراحت و استحکام مینویسند که **«فرض انحطاط عمومی که پس از حملهٔ مغول روی داده باشد به هیچ رو درست نیست»**. در ادامه این مقاله استاد فرزانه شرحی مبسوط و مستدل در ترقیاتی که در تمام شئون فردی و کشوری در دوره مغول نصیب ملت ایران شد ارائه میدارند که قرائت آن برای هر ایرانی اندیشمند لازم و مفید است. واما در مورد کشتاری که مغول در ایران انجام داد نوشتار استاد یار شاطر جالب است:

> در این تردید نیست که مغولها با مغلوبان در نهایت بیرحمی رفتار می کردند و این نیز درست است که ساکنان برخی شهرها مثل هرات و نیشابور را قتل عام کردند. اما این که به گفتهٔ حبیب السیر ۱/۶۰۰/۰۰۰ نفر را کشتند و یا در نیشابور ۱/۷۴۸/۰۰۰ نفر را از دم شمشیر گذراندند (تاریخ مغول، عباس آشتیانی، ص ۵۴ و ۵۷) و سایر ارقامی که به دست

داده اند فقط حکایت از عدد نشناسی ما می کند. چگونه در شهری مثل شادیاخ (نیشابور نو) که شاید بیش از سی چهل هزار تن جمعیت نداشته بیش از یک میلیون و هفتصد هزار نفر را به قتل آورده اند؟ این از نوع پریشان گوییهایی ست که در کتب «عجایب المخلوقات» می توان یافت. وانگهی باید پرسید که شمرده است؟ که فرصت شمردن داشته؟ کدام آمار به چنین اعدادی راهبر شده؟

نیز باید به یاد آورد که در ایام مغول توپ و خمپاره اختراع نشده بوده و اسلحه آتشی وجود نداشته و نفت بکار نمی رفته. ویران کردن همه بناهای خشت و گلی شهری و «با خاک یکسان کردن» آنها با بیل و کلنگ و اهرم که وسائل رایج آن زمان بوده، گذشته از آن که زمان می خواهد از نظر فاتحان نیز چندان سودمند نمی توانست باشد.

استاد پس از اینکه نمره حساب چنین افراد «صاحب فضل» را صفر میدهند، در پایان نتیجه میگیرند «... حملۀ مغول را مسؤول انحطاط فرهنگی ایران شمردن نیز فرضی بیش نیست، جز آن که قرائن بسیار خلاف آن را نشان میدهد. باید امیدوار بود که مورخان و جامعه شناسان و نقادان ادبی ما از این راه حلی که ما طوطی وار به تکرار آن خو کرده ایم درگذرند و به جستجوی علل و اسباب واقعی تری روی بیاورند و مسؤولیت مردم سرزمین خود ما و یا علل دقیق تر تاریخی را از یاد نبرند.»

۴۵ ـ حمله مغول و هالاکاست

در جلسه سخنرانی نامبرده (۱۵ ژانویه)، بر خلاف آنچه با خود عهد کرده بودم که از مردم کشوری که در آن زاده شده ام انتقاد نکنم، به خانم سخنران، از میان توضیحاتی که لازم میبود بدهم، دو توضیح دادم. یکی اینکه «دلالة الحائرین» رامبام تفسیر تورات نیست (شگفتا که رامبام در میان انبوه کارهایش کتابی در تفسیر از تورات ننوشته است)، دیگر اینکه وقت آن رسیده است که مورخین ایرانی عقاید خودشان را در بارۀ حمله مغول با حقیقت تطبیق بدهند و بسیاری از جنبه های مفید و مثبت حکومت مغول را در ایران نادیده نگیرند. خانم سخنران در واکنش به این توضیح جواب دادند که کوره های آدم سوزی هیتلر هم جنبه های مثبتی داشت، و با این جمله بین حمله مغول به ایران و فاجعه هالاکاست قیاسی بوجود آوردند.

روی سخنم اینجا با خانم سخنران، یا جوان چهل و چند ساله ای که در صف اول سالن نشسته با لبخند و جنباندن سر گفته خانم سخنران را تأیید میکرد، نیست. من برای هر دوی اینها احترام قائلم و سخنرانی هر دو (در بارۀ آنتی سمیتیزم و فعالیت های سیاسی یهودیان در ایران) در مجموع مفید و آموزنده بود. ولی در مقابل مردمی که در سالن نشسته بودند، و یا آنهایی را که ممکن است فیلم ویدئوی این سخنرانی را ببینند، نمی توانم ساکت بنشینم. **در باره هالاکاست هرگز نباید ساکت نشست.**

به گمانم بُعد و عمق جنایت غیر قابل توصیف نازی ها علیه ملت یهود هنوز آنطوریکه باید از سوی در صد بالایی از هم کیشان ایرانی من درک نشده است. درست است که مغولها به ایران حمله کردند و چند شهر را ویران کردند و بسیاری از سکنه شهر های ویران شده را از دم تیغ گذراندند، ولی این ویرانی و قتل، که باید مورد سرزنش همگان قرار بگیرد و تاریخ بشریت نباید آنرا از یاد ببرد، شرائط و محدودیت هایی داشت که ما از دو تای آن یاد میکنیم. یکی اینکه مغولها در صورتی دست به قتل و ویرانی میزدند که سران و سکنه شهر در مقابل هشدار ها (یا اخطار ها)ی متعدد آنها تسلیم نمیشدند و دست به مقاومت و نبرد میزدند. دوم اینکه کمتر از ده در صد از شهرها و آبادی های ایران دچار قتل و ویرانی شد، و بقیه جان سالم بدر بردند. فراموش نشود که شاهان ایران هم کشتارها، ویرانی ها و مصیبت ها، نه تنها بر سر ملت های دیگر، بلکه بر سر ملت ایران نیز وارد آوردند، که شاه اسماعیل صفوی و نادر شاه افشار دو نمونه بارز از اینگونه شاهانند.

حال ببینیم نازی ها با یهودیان چه کردند، و از خود بپرسیم چگونه میشود اعمال آنها را با سربازان مغول برابر دانست، یا حتی جمله ای اداء کرد که این دو موضوع را کنار هم قرار میدهد. متأسفم آنچه را همه میدانند و یا همه باید بدانند و هزاران کتاب و ده ها هزار مقاله تحقیقی و صد ها فیلم مستند در بارۀ آن تهیه و تدوین شده و منتشر شده، نگارنده باید برای یهودیان تحصیل کرده ایرانی خودمان باز گو کند.

جنایتی که نازیها مرتکب شده اند از ابتدای تاریخ بشریت تا امروز شبیه و مانندی نداشته و ندارد. نابودی برنامه ریزی شده یک ملت، قتل عام حساب شده با شیوه های منظم اداری و با سرعت هرچه تمامتر ... نابودی همه: پیر وجوان و بچه، کوچک و بزرگ، زن و مرد، نابودی یهودی ولو اینکه خود او مسیحی شناخته شده ولی یکی از اجدادش یهودی بوده، نابودی



در شرائط صرفه جویی در مهمات، و بالاخره نابودی از سوی دولت و به دستور سران کشور و بیاری برخی دانشمندان «متخصص در نژاد شناسی» ...! چنین جنایتی در اوراق تاریخ هیچ ملتی نوشته نشده، و هنوز کسی نتوانسته است به این پرسش پاسخ بدهد: **چگونه چنین جنایتی در قرن بیستم، در قاره متمدن اروپا، در برابر دیدگان میلیونها انسان اروپایی، که ادعای فضل و ادب داشته و دارند، صورت گرفته است؟**

من در جایی نخوانده ام و نشنیده ام که رهبران مغول جلسه ای تشکیل داده تصمیم گرفته اند از روی برنامه تمام ملت ایران را، زن و بچه و جوان و پیر، به اردوگاه های مرگ بفرستند و همه را نابود کنند. من در جایی نخوانده ام و نشنیده ام که مغولها از چربی بدن ایرانیان صابون ساخته و انسانها را در کوره های آدم سوزی به خاکستر تبدیل کرده باشند. من در جایی نخوانده ام و نشنیده ام که مغولها اطاق های گاز ساخته و مادران لخت را، در حالیکه کودکان شیرخوار خود را در آغوش میفشارند، همراه با موزیک، به این اطاقها هدایت کنند و سپس اجسادشان را بسوزانند. من در جایی نخوانده ام و نشنیده ام که رهبران مغول مؤسسات مجهز و منظم با مشاوران «دانشمند» برای کشتار ملت ایران تدارک دیده باشند.

شغل من ایجاب میکند که انتقاد کنم. انتقاد به مفهوم آکادمیک بخشی از کار من و همکارانم را تشکیل میدهد. بدون انتقادِ من از دیگران و انتقاد دیگران از من چیزی را که ما دانش یا واقعیت و یا حقیقت می نامیم گسترش نخواهد یافت و به جایی نخواهد رسید. بشریت پیشرفت خود را تا اندازه زیادی مرهون انتقادهای سازنده و شایسته است. مردمی که طاقت شنیدن انتقاد را ندارند در جایی که هستند درجا میزنند. **انتقاد کردن در میان ما نه تنها «وحشتناک» است، بلکه گفتن کلمه «نه» کینه و خصومت ایجاد میکند.** جمله زیر را که استاد یارشاطر در یادداشت فوق الذکر نوشته اند به دقت بخوانید:

«آزاد اندیشی و تحملِ رأیِ مخالف هیچ گاه در ایران و یا در خاورمیانه ریشه نداشته و برمی نبوده است ...».

گفتگویی با ژولیت تهرانی

سیمرغ کوه تجارت آمریکا



ژولیت تهرانی در شمار تعداد بسیار معدودی از نسل جوان‌تر جامعه ماست که در پناه تحصیلات و خلاقیت فکری خود به چنان درجه‌ای بالا در شرکتهای عظیم آمریکایی رسیده که برای بسیاری مخصوصاً جامعه زنان بی نظیر می‌باشد.

ژولیت متولد لندن و چهارمین فرزند از پنج فرزند خانواده آقای باروخ نهیمیان می‌باشد. او بخشی از تحصیلاتش را در انگلستان و دیپلم خود را از مدرسه آمریکایی تهران دریافت نموده است. در سن هفده سالگی با آقای ناجی تهرانی، عشق زندگیش در تمام دوران زندگی مشترکشان، به آمریکا مهاجرت نمود و به تحصیلات خود ادامه داد. دارای یک پسر به نام ریچارد و دختری به نام میشل می‌باشد که به عنوان یک یار و یاور سالها پیش با همسرش ناجی یک شرکت بازاریابی تکنولوژی را تأسیس نمودند که مسئولیت فعالیت‌های متعدد و همچنین امور مالی به عهده او بود.

ژولیت تهرانی در حال حاضر معاون ارشد و رییس مالی شرکت *MBIA* که بزرگترین شرکت در نوع خود (بیمه اوراق قرضه شهری) در آمریکا با دارایی ۷ بلیون دلار می‌باشد، از وظایف او مسئولیت سرمایه گذاری، برنامه ریزی، روابط بانکی و حسابداری شرکت و همچنین اطلاعات تکنولوژی می‌باشد.

بنا به رسالتی که چشم‌انداز و سازمان سیامک برای ایجاد تحولاتی در ارزشهای اجتماعی به عهده گرفته با خانم ژولیت و شوهرشان آقای ناجی تهرانی که به مناسبت دریافت جایزه زن شایسته از طرف سازمان بانوان یهود ایران به لوس‌آنجلس آمده بودند به گفتگو نشستیم تا از نزدیک با ایشان آشنا شویم. جا دارد از خانم مینو کوتال که ترتیب این قرار را دادند تشکر نماییم.

لازم به یادآوری است که آقای ناجی تهرانی خود از طلایه داران افراد

موفق جامعه یهودی ایرانی هستند که در شماره بعدی این نشریه به صورت جداگانه با ایشان که شخصیتی جالب - خونگرم - موفق می‌باشند گفتگویی خواهیم داشت.

ژولیت را با همسرش ناجی سر قرار روز یکشنبه می‌بینم، بسیار با شخصیتهایی که در ذهنم از آنها دارم متفاوتند، دو شخصیت بسیار موفق در کار و نه سطح عادی‌ای که جامعه ما می‌شناسند بلکه در سطح جهانی و آمریکا. بسیار راحت لباس پوشیده و خیلی خودمانی و راحت‌تر برخورد می‌کنند. در یک رستوران دلخواه آقای ناجی، سفارش قهوه برای بیدار شدن و بعد صبحانه و در میان آن شلوغی و ازدحام مصاحبه شروع می‌شود. ژولیت از ضبط صدایش چندان احساس راحتی نمی‌کند، ناجی آن را به عنوان وسیله‌ای حرفه‌ای می‌پسندد و تأیید می‌کند راضی می‌شود و می‌گوید با من انگلیسی مصاحبه کنید راحت‌تر می‌توانم حرف بزنم. گر چه از نظر من زنی است بسیار شرقی، چه از لحاظ صورت دوست داشتنی، مهربانی روح، زنی همراه با شوهر و مسلط به محاوره به زبان مادری فارسی.

می‌پرسم درجه تحصیلی شما چیست؟ و جواب می‌شنوم دیپلم از مدرسه آمریکایی تهران، لیسانس در روانشناسی، چون همیشه می‌خواستند تحصیلات خود را در رشته روانشناسی بالینی ادامه بدهند را از آمریکا گرفته ولی به خاطر تغییر علاقه فوق لیسانس در رشته مدیریت را از دانشگاه کانتیکت گرفته‌اند.

- شروع کار؟

- از ۱۹۷۸ شروع به کار کردم.

-کار شرکت شما چیست؟

این شرکت اوراق قرضه را بیمه می‌نماید.

-از خانواده می‌پرسم تا این زاویه مهم، مخصوصاً برای کسی که این چنین در کار روزانه غرق است را از دریچه چشم آن طرف ببینم.

- دارای دو فرزندم، یک پسر به نام ریچارد و دختری به نام میشل. هر دو تحصیلات عالیه دارند و در شرکت پدرشان کار می‌کنند. پسرم ناشر مجله و همیار پدر در نشر مجلات دیگر و مدیر بازاریابی غرب آمریکا علاوه بر شغلهای دیگر می‌باشد و میشل دخترم معاون سردبیر نشریه، و مدیر اداری است.

- آیا هیچکدام ازدواج کرده‌اند؟

- نه هر دو مجردند.

- آیا خوشحالید که هنوز ازدواج نکرده‌اند؟

- خوشحال؟ دلم می‌خواهد یک روزی سر و سامان بگیرند ولی نه به این زودی، عجله زیادی ندارم. ما مثل یک خانواده تیپیک ایرانی نیستیم، باید وقتی ازدواج کنند که آمادگی آن را داشته باشند. شاید تا ۲ سال دیگر، سن مهم نیست، آمادگی برای ازدواج مهم‌تر است.

- آیا هر دو بر و بت میتصوا شده‌اند؟

- البته، هر دو.

خوشبختی را در چه می‌بینید؟

- خوشبختی باید از درون آدم سرچشمه بگیرد و بیرون بیاید.

- و شما؟

- آری، هم خوشبختم و هم راحتم. خانواده خیلی خوبی دارم اگر چه موفقیت در کار حرفه‌ای و شغلی لزوماً باعث خوشبختی نمیشه ولی این فرصت و موقعیت را در زندگی نصیبم شده که در کارم هم خیلی موفق شده‌ام.

- به عنوان یک زن بسیار موفق درکار، آیا عاشق کارتان هستید؟

- البته، من عاشق کارم هستم - عاشق - من صد در صد خودم را به کار می‌دهم.

- آیا چیزی را در زندگی قربانی این ایثار به کار می‌کنید و یا اگر قبلاً این کار را کرده‌اید فکر می‌کنید کار درستی بوده؟

- زندگی یک توازن است، عمل موازنه برقرار کردن. درست است که ۱۰۰ در صد خود را به کار دادن از ۱۰۰ در صد خود را وقف خانواده کردن جلوگیری می‌کند ولی فکر می‌کنم کار من مرا انسان کاملتری کرده به نحوی که بهتر به خانواده‌ام برسم که در صورت خلاف آن میسر نبود.

- بزرگترین نگرانی که بعنوان یک زن، مادر یا یک فرد شاغل در زندگی دارید چیست؟

- به عنوان یک مادر می‌خواهم بدانم که آیا وظیفه خودم را انجام داده‌ام و آیا کار درستی برای تربیت بچه‌هایم کرده‌ام یا نه.

- در مورد جهان؟

- در مورد جهان نظر فیلسوفانه‌تر از واقعیت است، می‌خواهم مردم دنیا متحد باشند، با هم راه بیایند و جنگ را از بین ببرند.

- راجع به جهان صحبت کردیم، سرعت و شتاب پیشرفت بسیار زیاد است و شاید کمتر کسی در دنیا باشد که واقعاً بتواند پیش‌بینی درستی برای آینده خودش بکند بعنوان یک آدم موفق، آدم موفق در تجارت آینده را چگونه می‌بینید؟

- تجارت دارد خیلی جهانی می‌شود این فرد یا شرکت باید جهانی فکر کنند. ببینید تمام بانکها و مؤسسات مالی جهانی شده‌اند. آدم موفق آینده بایستی بازار جهانی را درک کند. ما الان با نفوذ هر چه بیشتر بازار آسیای جنوب شرقی روبرو هستیم و آن را کاملاً حس می‌کنیم در عرض ۱۰ تا ۲۰ سال آینده جهان متحدتری خواهیم داشت.

الان آنها را دیگر کشورهای در حال توسعه نمی‌نامند و ***Merging Countries*** صدا می‌کنند؟

بله، کاملاً باید تکنولوژی را هم خوب درک کنند اثر تکنولوژی بر روی ساختمان اقتصادی و نیروی کار بسیار مشهود است.

- آیا امکان پیدا شدن ***Bill Gate*** دیگری هم است. آیا فرصتی طلایی وجود دارد که کسی یکشبه راه صد ساله برود؟

- حتماً.

اما جامعه یهودی ایرانی یا ایرانی در کل اقتصاد کوچکی دارد، جهانی نیست ما این کشور را کاملاً نمی‌شناسیم. فرهنگش را نمی‌دانیم توانگران ما از لحاظ مالی در آمریکا بسیار کوچکند چه امیدی برای جامعه ما وجود دارد.

- این جامعه را باید دو قسمت کرد. آنهایی که جوانند و اینجا دارند تحصیل می‌کنند (تحصیلات خیلی مهم است) خیلی فرصت دارند و موقعیت برایشان پیش خواهد آمد. برای کسانی که از ایران آمده‌اند و امکان تحصیلات اینجا را نداشته‌ام فکر می‌کنم خیلی مشکل باشد. این گروه باید راهی که آمریکا عمل می‌کند را یاد بگیرند نه تبدیل کردن اقتصاد آمریکایی به شیوه ایرانی تا موفق شوند.

- می‌گویند برای پیشرفت زنان در آمریکا سقف شیشه‌ای وجود دارد. به این معنی که در حین آنکه می‌گویند راه باز است ولی شرکتهای بزرگ را مردسالاران اداره می‌کنند و در عمل راضی به پیشرفت زنان نیستند این سقف وجود دارد؟

- بله، وجود دارد. فکر می‌کنم آخرین ترفیعی که گرفتم و مرا به چهارمین مقام شرکت و بالاترین مقام یک زن رسانید این سقف را شکست.

- چگونه بر آن غلبه کردید؟

- سالهای زیادی با شرکت بوده‌ام. حدود ۲۰ سال، وفاداری، ایثار و کمک به پیشرفت شرکت و در ضمن بلند پروازی خودم و رابطه خوب حرفه‌ای با مدیران سطح بالای شرکت. ولی بصورت غیر منتظره و

خوشایندی خوشحال شدم که مقام ریس امور مالی شرکت را به من دادند.

- اسم شرکت وکارش و موقعیت آن در آمریکا چیست؟

- *MBIA* شرکتی است که اوراق قرضه دولتی، شهری و ایالتی را بیمه می‌کند که ۳ شرکت بزرگ و چند شرکت کوچک در آمریکا این کار را می‌کنند که ما بزرگترین و موفق‌ترین هستیم. دارایی‌این شرکت در حدود ۷ بلیون دلار و درآمد خالص آن ۲۰۰ میلیون دلار در سال می‌باشد. حدود ۳۵۰ - ۳۰۰ کارمند دارد که از نظر مقدار درآمد سرانه به نسبت کارمند در آمریکا اول می‌باشد.

آدمهای بسیار مشهوری مثل پال فروکر که قبلاً ریس خزانه‌داری آمریکا بود، روسای شرکتهای بزرگ بیمه مثل بیمه اتنا و دیگران جزو هیأت مدیره شرکت ما هستند.

این شرکت یک شرکت سهامی است و در بازار سهام نیویورک عرضه می‌شود و جزو *Forbes 500* می‌باشد.

- برای فرار از مشغولیات زندگی چکار می‌کنید؟

- وقت زیادی ندارم ولی تازگیها سالی دو هفته به اروپا می‌روم و نقاشی می‌کنم، تا خودم را از همه چیز و فکری دور کنم.

- آیا در مؤسسات خیریه عضو هستید؟

- متأسفانه نه، انشاءالله در آینده، هنگامی که وقت بیشتری دارم.

تشکر می‌کنم، آقای ناجی تهرانی می‌خواهد اضافه کند که عشق بی دریغ ژولیت در خانه و خانواده به عنوان یک همسر و مادر ضامن موفقیت همه افراد خانواده و تربیت ۲ فرزند خوب شده است. از هم خداحافظی می‌کنیم تا دیدار بعدی. □

متن سخنرانی خانم شیریندخت دقیقیان

درکانون سخن ۱۲ / فوریه / ۱۹۹۶



اسطوره شناسی از دیدگاه رولان بارت

آزادی مفهومی خطی نیست، آزادی مفهومی است چند وجهی

رولان بارت و اسطوره شناسی او به یکی دیگر از کرانه‌های مفهوم آزادی دست می‌یابد که کشف آن یکی از ویژگی‌های تفکر مدرن و پسا مدرن نیمهٔ دوم قرن کنونی است. بارت از زاویهٔ تازه‌ای به مفهوم اسطوره نگاه می‌کند. دیگر اسطوره منحصراً گفتاری نیست باز مانده از روزگار تفکر پیش منطقی و دنیای باستان، بلکه پدیده‌ای است که می‌توان آن را در تمام عرصه‌های زندگی معاصر بشر دید. در هنرها، روابط روزمره، سیاست، تبلیغات، آداب پوشاک و خوراک، مدل اتوموبیل، دستورهای آشپزی، اخترگویی مجله‌های زنانه و غیره. از دید بارت دیگر اسطوره نه گفتاری پیچیده شده در هالهٔ رمز و تقدیس، بلکه گفتاری است قابل رمز گشایی که می‌توان قصد و انگیزشش را یافت، انگیزشی که می‌خواهد از راهی نقطهٔ مقابل بینش علمی و به گونه‌ای پرخاشگر و آمرانه معنایی را به مخاطب القا و تحمیل کند.

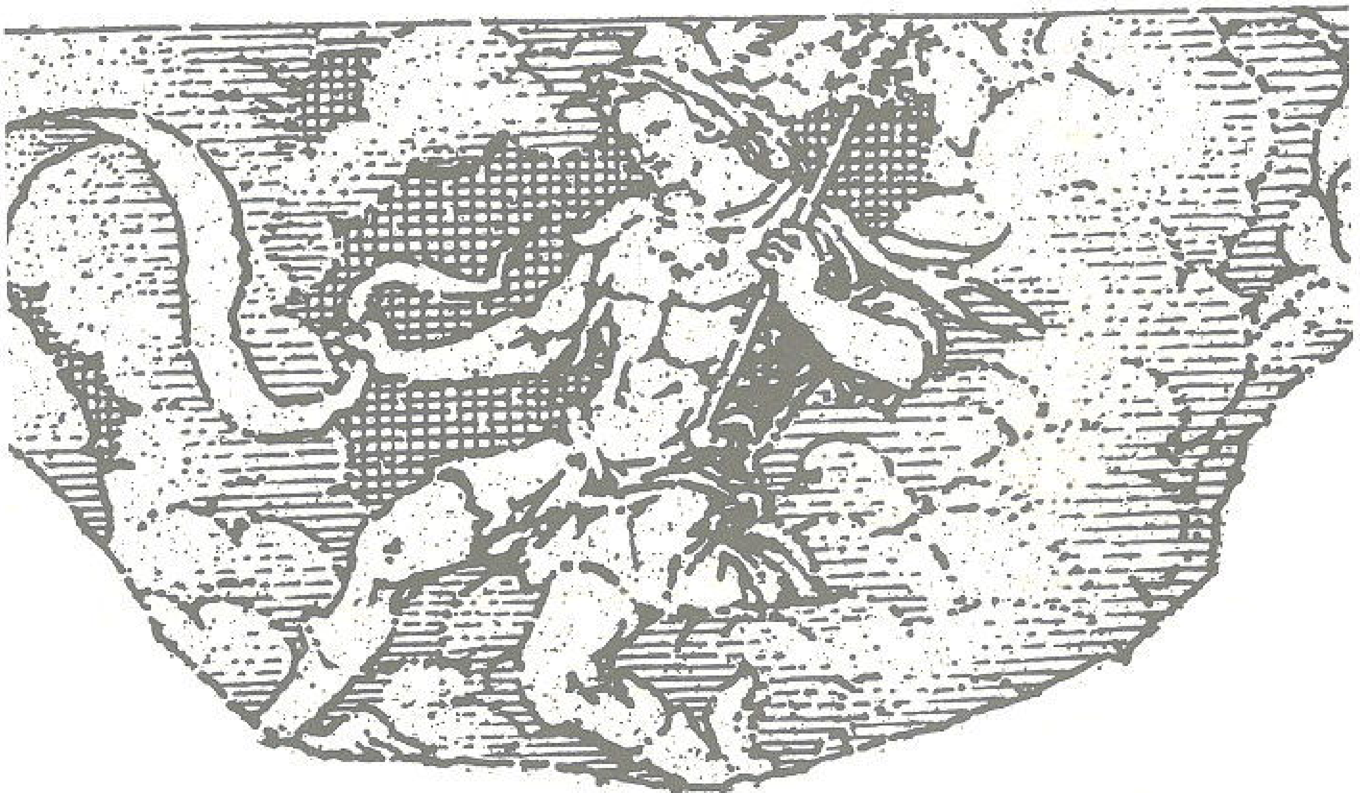
اسطوره شناسی به سبک بارت، این چنین برخوردی را با مفهوم اسطوره ممکن می‌سازد. بر جلد نخستین چاپ اسطوره شناسی‌ها در دههٔ پنجاه در فرانسه این جملهٔ برشت نقش بسته بود: «پس هر قاعده‌ای فریبی نهفته است.» و کار بارت دقیقاً یافتن همان فریب‌هاست. اما این که بارت چگونه به این مهم دست می‌یابد، نیازمند فرو رفتن در پیچ و خم استدلال‌های ویژهٔ اوست. تاب آوردن در پیچ و خم تعریف‌ها و استدلال‌های بارت را به شنوندگانی که امشب در عین حال تاب نابلدی‌های مرا هم در این پیچ و خم می‌آورند، توصیه می‌کنم چرا که پس از بیرون آمدن از آن، روشنایی دلپذیری بر بسیاری از مفاهیم می‌افتد. بارت یک اندیشمند فرانسوی است، پس می‌توان مطمئن بود که فرانسوی‌ها هرگز لذت را فراموش نمی‌کنند، حتی پس از دشواری‌های یک روش شناسی تحلیلی.

ابتدا ناگزیر چکیده‌ای از دانش نشانه شناسی یا **Semiologie** و تعریف چند اصطلاح زبان شناسی و نشانه شناسی که سنگ بنای تحلیل بارت است می‌آورم.

مونژن فردیناند دو سوسور را بنیانگذار دانش نشانه شناسی می‌دانند. واژهٔ ***Semiologie*** بر گرفته از واژهٔ ***Semeton*** لاتین و سیمان عبری به معنای نشانه است. انگلیسی زبانان به این دانش ***Semiotics*** نیز گویند. در پیشگفتاری که بر ترجمه‌ام از اسطوره شناسی‌ها نوشته‌ام کاربردهای این دانش را در قلمرو دانش‌های دیگر آورده‌ام که در این گفتار نمی‌گنجد، همچنین تبار شناسی واژهٔ ***Semiologie*** را. اما این دانش با وجود کارکردهای گوناگون آکادمیک، دارای سویهٔ رهایی بخش در دیدگاه‌های اجتماعی است. یکی از استادان نشانه شناسی در دانشگاه‌های فرانسه به نام «پیرگیرو»، اشاره‌ای شنیدنی این سویهٔ رهایی بخش دارد. او می‌نویسد:

«پیش از این پادشاهان پسران خدایانی بودند که آنها را همراه تاک و ذرت به زمین فرستاده بودند. امروز رئیس جمهورها مخلوقاتی تلویزیونی هستند که با روغن نباتی و آنزیم‌های درمان بیماری قند بر صحنهٔ اسطوره فرود آمده‌اند. ولی دستکم از این پس بدانیم که مادر میان نشانه‌ها زندگی می‌کنیم و طبیعت و توانایی آنها را دریابیم. آگاهی نشانه شناسیک امروز ما فردا می‌تواند اصل تضمین کنندهٔ آزادی ما باشد.»

پس می‌پردازیم به واژهٔ نشانه. سوسور ***Cours de Linguistigue generale*** دو واژه از دو زبان فرانسه و لاتین را مثال می‌زند که هر دو به معنای درخت هستند. این دو واژه دو نشانهٔ زبان شناسی در آن درزبانند



(arbre, arbor) که حتی می‌توانند همین شباهت آوایی را نیز با یکدیگر نداشته باشند. همان گونه که مثلاً در فارسی و انگلیسی درخت و Tree حتی همان شباهت آوایی را نیز ندارند اما همگی برای بیان یک مفهوم و اشاره به یک مصداق به کار رفته‌اند. سوسور می‌گوید: «نشانهٔ زبان شناسیک نه یک چیز و یک نام بلکه یک مفهوم و یک تصور آوایی را به هم پیوند می‌دهد. در نشانه شناسی سوسور آن مفهوم یعنی درخت نام مدلول (در فرانسه) Signifié (در انگلیسی) Signified و آن تصور آوایی نام دال یا Signifiant یا Signifier می‌گیرد. پس نشانه نتیجهٔ همبستگی یک دال و یک مدلول است. ویژگی نشانه در زبان قراردادی بودن آن است». این تعریف سوسور را داشته باشیم، یک نشانه شناس آمریکایی به نام Peirce تعریف گسترده‌تری از نشانه ارائه می‌دهد که راه را برای بیرون آمدن نشانه از انحصار زبان شناسی باز می‌کند. «نشانه برای کسی، چیزی را به جای چیز دیگری با نسبت و توانایی خاصی بیان می‌کند. پس یک نشانه می‌تواند حاکی از چیز دیگری برای مخاطب باشد، فقط از این رو که این رابطهٔ حاکی بودن به میانجی‌گری یک تأویل کننده صورت می‌گیرد.»

امبرتواکو، نشانه شناس و فیلسوف معاصر ایتالیایی، مفهوم نشانه را چنین جمع بندی می‌کند: «من نشانه را هر چیزی می‌دانم که بر اساس قرارداد اجتماعی از پیش استوار شده‌ای بتواند چیزی قلمداد شود که به جای چیز دیگری ارائه می‌گردد.» در اینجا یک مثال روشنگر خواهد بود.

گل سرخ یک چیز است. گلی است از یک تیرهٔ گیاهی مشخص و ویژگی‌های طبیعی. اما گل سرخی که به نشانهٔ مهر به کسی داده می‌شود، دیگر یک نشانه است. بر اساس قرارداد اجتماعی از پیش استوار شده‌ای می‌تواند به جای چیز دیگری قلمداد شود... یعنی گل به جای مهر دلالت کند.

بارت در مقالهٔ Semantique de L'objet، از مجموعهٔ Aventure Semiologique می‌نویسد: «تا کنون دانشی برای بررسی این موضوع وجود داشته است که چگونه انسان‌ها به صداهای بیان شدنی (Son articule') معنا می‌بخشند. این زبان شناسی است ولی این که چگونه انسان به چیزهایی که صدا نیستند معنا می‌بخشد، موضوع کنکاشی است که امروزه در برابر پژوهشگران قرار دارد.»

بخش عمدهٔ کار بارت در زمینهٔ نشانه شناسی بر روی نشانه‌های کارکردی (Fonction - Signe) استوار است یعنی اشیایی که اجتماع با اهدافی دلالتی به آنها کارکرد دیگری جز کارکرد اولیهٔ خود بخشیده است. نوع خاصی از پوشاک، مدلی اتوموبیل، یک بشقاب غذای تزئین شده، یک ادای حرکتی، یک فیلم، گونه‌ای موسیقی، تصویری تبلیغاتی، نوعی مبلمان، همهٔ اینها در ظاهر چیزهای بس نامتجانسی هستند ولی بارت میان آنها وجه مشترکی می‌بیند. آنها دستکم همگی نشانه هستند. انسان مدرن، انسان شهرها وقت خود را به خواندن می‌گذراند. او در درجه نخست و به ویژه تصاویر و حرکات را می‌خواند. گونه‌ای خواندن

که زبان مانند میانجی در آن عمل می‌کند.

بارت در مقالهٔ ***La Cuisine du Sens*** یا «پخت و پز معنا» اشاره می‌کند که اتوموبیل یک فرد، پایگاه اجتماعی صاحبش را به ما می‌گوید و یا نوع لباس، طبقهٔ اجتماعی کسی که آن را پوشیده. در میهمانی نوع مشروب سبک زندگی میزبان را نمایان می‌سازد، اینها همگی چون نوشتارهایی دارای پیامی ثانوی در لا به لای سطور خود هستند. به این ترتیب نشانه شناسی بارت کارش یافتن دلالت معنایی در گسترهٔ بی پایان زندگی بشر امروزی است. از همین جا وارد دیدگاه بارت دربارهٔ اسطوره می‌شویم.

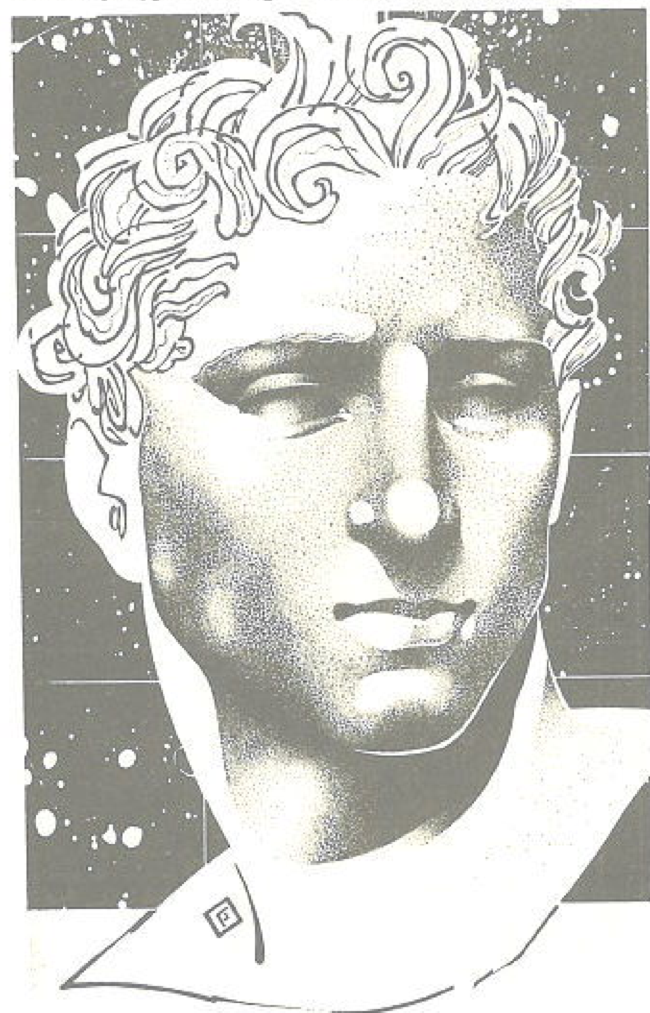
نشانه‌هایی که قراردادی بودن خود را پنهان نمی‌کنند، خود را عین طبیعت جا نمی‌زنند و دارای قصد نیستند، نشانه‌های سالمند همان گونه که سلامت زبان مدیون قراردادی بودن نشانه‌ها هستند. از این پیچ استدلال بارت که بگذریم، چشم انداز اسطوره جلو چشممان نمایان می‌شود. دقت کنید: نشانهٔ ناسالم آن است که از طبیعتی کاذب سود می‌جوید و دارای انگیزش و قصد است. به سوی مخاطب که می‌آید، پرخاشگر است و خیالی در سر دارد و داشتن انگیزه آن را دو لایه می‌کند. در واقع نشانهٔ ناسالم به اسطوره استحاله می‌یابد و این بحث تئوریک «اسطوره، امروز» در کتاب اسطوره شناسی‌ها است.

بارت مفهوم اسطوره را گسترش می‌دهد و از ما می‌پرسد که پس آیا هر چیزی می‌تواند به یک اسطوره تبدیل شود؟ و پاسخ می‌دهد بله زیرا جهان بی اندازه الهام بخش است. هر موضوعی در دنیا می‌تواند از موجودیتی بسته و خاموش به وضعیتی گویا و گشوده به تعلق اجتماعی گذر کند. برخی از موارد چندی در دام گفتار اسطوره‌ای می‌افتند، سپس از میان می‌روند و موارد دیگر به اسطوره تبدیل می‌شوند. و آنچه قانونمند زندگی و مرگ زبان اسطوره‌ای را تعیین می‌کند، همانا تاریخ انسانی است. اسطوره گفتاری است برگزیدهٔ تاریخ و نه آن گونه که تصور می‌شد برخاسته از طبیعت چیزها. در این جا یک چرخشگاه دیگر داریم و چشم انداز جدیدی جلو دیدگان ما باز می‌شود: پردهٔ تقدس از اسطوره برداشته می‌شود. کار اصلی نشانه شناسی در واقع خواندن و رمز گشایی است و اسطوره نیز به همین ترتیب رمز گشایی و راز زدایی می‌شوند. اما چگونه؟

گفتاری که در دام اسطوره می‌افتد پیشتر یک نظام دلالتی برای خود داشته است. وقتی بارت می‌گوید «گفتار» ***(Parole)*** منظورش همهٔ شکل‌های بیانگری یا بازنمایی ***(Representation)*** است. گزارش نویسی، نمایش، اشیاء، تصاویر و تبلیغات همگی گونه‌ای گفتار هستند که می‌توانند اسطوره‌ای شوند. باری هر یک از این گونه گفتارها یک نظام دلالتگر اولیه دارند. مثلاً تصویر گاوی شیرده در یک کتاب جانور

شناسی با گاوی شیرده در یک آگهی تبلیغاتی دربارهٔ خامه از نظر دلالت با یکدیگر فرق دارند.

تصویر گاو شیرده در کتاب علمی یک نظام دلالت اولیه است دربارهٔ جانوری با ویژگی‌های خاص جانور شناسی، اما همان تصویر روی بستهٔ خامه دارای نظام دلالت ثانویه‌ای شده است. نشانه انگیزش دار شده است و نظام ثانوی دلالتی برقرار شده که می‌خواهد قصدش را به مخاطب تحمیل کند. یعنی این مارک خامه حتماً و بی چون و چرا از شیر چنین گاوی درست شده است. این یک اسطوره است. نشانهٔ انگیزش‌دار به سوی مخاطب که می‌آید پرخاشگر است و می‌خواهد که او به قصدش گردن بگذارد، اما در عین حال اسطوره خشک و منجمد نیز هست و کاربردش منحصر به همان انگیزش خاصش است. اسطوره درست است



که نشان می‌دهد و آگاه می‌کند، اما می‌قبولاند و نیز تحمیل می‌کند. پس اسطوره گفتاری است که بسی بیش از لفظش به وسیلهٔ قصدش مشخص می‌شود.

حال آیا مواردی وجود دارند که در برابر تسلیم به اسطوره مقاومت کنند؟ بارت بر آن است که حتی چیزهایی که همهٔ تدابیر را در برای تأویل به کار بسته‌اند تا فقط یک معنا داشته باشند و هیچ دلالت انگل‌واری نتواند درون آنها جا خوش کند، هم می‌توانند در دام اسطوره بیفتند. فرمول نسبیّت آینشتاین $E=mc^2$ یک زبان ریاضی است که محکم در برابر هر گونه تأویل دیگر ایستاده است. بارت در مقالهٔ مغز آینشتاین نشان می‌دهد که چگونه اسطوره این گونه موارد را که غیر قابل شکل شکنی هستند، درسته می‌رباید. در مطبوعات آن روز فرانسه مغز آینشتاین به یک اسطوره تبدیل شده بود. بارت مقایسه می‌کند عکس‌های مستند این دانشمند در مطبوعات را با تصاویر گرافیکی و طرح‌ها. آینشتاین در عکس‌های مستند جلو تابلویی پر از فرمول‌های ریاضی، پر از خط خوردگی و دشواری دیده می‌شود. اما در طرح‌های گرافیکی و پس از اسطوره‌ای شدن، جلوی یک تابلوی سیاه ایستاده که فقط روی آن فرمول مختصر و مفید $E=mc^2$ نوشته شده است. فرمولی که کلید ساده و تک بعدی دستیابی به راز آفرینش قلمداد می‌شود. بارت می‌گوید زبان ریاضی بیشترین مقاومت را در برابر دزدیده شدن عناصر خود توسط اسطوره می‌کند اما اسطوره به جای کندن عناصر آن از کل، خودش را درسته می‌رباید. اسطوره همواره یک تردستی و چشم بندی می‌کند. یک نظام دلالت را از زبان می‌دزدد، که در اینجا همان فرمول ریاضی است در کلیت خود، و سپس آن را سر جای خود می‌گذارد. اما گفتار بازگردانیده شده، همانی نیست که دزدیده شده و تازه در همان جای قبلی خود قرار نمی‌گیرد. فرمولی که نه مانند تخته سیاه شلوغ یک کلاس واقعی فیزیک، بسیار بغرنج و پیچیده، بلکه مانند فرمولی ساده روی تخته‌ای خالی (مورد تصاویر گرافیکی) قرار می‌گیرد. فرمول دزدیده شده، باز گردانده می‌شود، اما بر یک زمینهٔ اسطوره‌ای. موارد دیگری هستند که بیشتر می‌توانند در برابر اسطوره‌ای شدن مقاومت کنند. گفتیم که اسطوره در اثر گسترش نظام اولیهٔ نشانه‌ها به وجود می‌آید. اما پدیده‌ای هست که درست بر خلاف این راه را می‌رود: شعر مدرن. اسطوره یک مافوق دلالت می‌خواهد، یعنی نظام ثانویه دلالت و شعر مدرن یک مادون دلالت، یعنی بازگشت به معنای خود چیزها و نه معنای واژه. شعر مدرن نظامی است از نشانه که ادعای بازگشت به نظام جوهری را دارد. بارت می‌گوید که حتی این ساز و کار نیز می‌تواند از سوی اسطوره یکباره به تصرف درآید. یعنی همان لحظهٔ مقاومت کردن در برابر اسطوره، می‌تواند به یک اسطوره تبدیل شود. تنها راهی که می‌ماند یک ضد حمله است. بارت می‌گوید: اینک که اسطوره زبان را می‌دزد چرا ما اسطوره را ندزدیم! اما این دزدیدن چگونه است؟ به اسطوره که می‌رسیم دو نظام نشانه شناسیک را در نور دیده‌ایم، ساختن یک نظام سوم چرا

نه؟ چرا اسطوره را به نوبهٔ خود اسطوره‌ای نکنیم و با ساختن یک اسطورهٔ مصنوعی، قصدهای اسطورهٔ اصلی را فلج نکنیم و دستش را رو نکنیم؟ این کار را در ادبیات مدرن ابتدا فلوبر در اثر خود به نام بوار وَپکوشه و جیمز جویس در اولیسیس انجام داده‌اند. می‌دانیم که جویس یک اسطورهٔ باستانی را به زمان حاضر آورده و برشت نیز این کار را به کرات کرده و جوهر پیشرو آثارش در همین جاست. «مادر» اثر برشت، مادر گورکی را اسطوره زدایی می‌کند. یک نظام سوم نشانه‌ها برقرار می‌شود که مادر از دیدگاه برشت است. اسطوره‌های قفقازی در دایرهٔ گچی قفقازی و یا یک اسطورهٔ به گمانم ژاپنی در «آنکه گفت آری، آنکه گفت نه». بارت بر آن است که ادبیات رئالیستی که خود اسطوره سازی می‌کند و در سطح نظام ثانویهٔ نشانه شناسیک متوقف می‌شود، توان اسطوره زدایی را ندارد و خود اسطوره زده است. با دید بارت که مثلاً به ادبیات معاصر ایران نگاه کنیم، بخش بزرگی از آن اسطوره زده است. شاید در ادبیات چند سال اخیر، رمانی از خانم روانی پور که هنوز چاپ نشده و من بخت خواندنش را داشته‌ام، به «کولی کنار آتش» چنین ویژگی ضد اسطوره‌ای داشته باشد.

این چکیده‌ای از دیدگاه بارت بود. اما بسیار مفصل‌تر است و موضوع‌های دیگری در خلال آن شکافته می‌شود که در حوصلهٔ این گفتار نمی‌گنجد و من امیدوارم تا حداکثر دو ماه دیگر ترجمهٔ فارسی این کتاب در اختیار فارسی زبانان قرار بگیرد. اما سویه‌ای از این بحث بسیار اهمیت دارد که همانا دیدگاه نقادانهٔ بارت به اسطوره است. پل ریکور فیلسوف معاصر فرانسوی می‌گوید: «**انسان مدرن نه می‌تواند از اسطوره خلاص شود و نه می‌تواند آن را در شکل ظاهری‌اش بپذیرد. اسطوره همواره با ما خواهد بود، اما باید همیشه بدان برخوردی انتقادی داشته باشیم.**»

هنگام به کار بردن واژهٔ اسطوره معمولاً به یاد فرهنگ‌های ابتدایی، باستانی و شکل‌های اندیشهٔ پیش منطق می‌افتیم و البته در این فرهنگ‌های ایستا بسته، اسطوره‌ها بهتر به چشم می‌خورند. جوامع مدرن به ظاهر آزادتر و استوارتر بر پایهٔ خرد می‌آیند. اما چنین نیست. نه تنها اسطوره‌های کهنسال در این جوامع رسوب کرده‌اند، بلکه اسطوره‌های معلقی با دوام‌های گوناگون و نیمه عمرهای بسیار ناچیز دائما ساخته و پرداخته می‌شوند. ذهنیت جوامع امروزی به گونهٔ حیرت‌انگیزی توانایی ساختن اسطوره از رویدادهای روزمره، سیاسی، اجتماعی، هنری، ورزشی و غیره دارد. گویی چرخ‌های کارخانهٔ اسطوره سازی لحظه‌ای از چرخش باز نمی‌ایستد و حیرت انگیزتر آن که ماهیت اسطوره‌ای فرورده این روند تولید پنهان می‌ماند.

نقد اسطوره در قرن بیستم به سویهٔ خطر آفرین گسترش اسطوره در فرهنگ بشری نظر دارد. از جمله فیلسوفانی چون ارنست کاسیرر که همزمان با اوج‌گیری نازیسم در آلمان چیرگی اندیشهٔ اسطوره‌ای بد اندیشهٔ خرد باور را هشدار داد. کاسیرر که خود شاهد نضج اسطوره‌های نازی بود، اسطوره‌های سیاسی از آن دست را به ماری تشبیه می‌کند که ابتدا شکار خود را فلج می‌کند و سپس به آن یورش می‌برد. مردم نیز بدون ایستادگی، تسلیم این اسطوره می‌شوند. خرد کُند می‌شود و شخصیت و مسئولیت فردی به سان جوامع بدوی، در میان اجرای مرتب و یکنواخت آیین‌ها رنگ می‌بازد. به یک معنا انسان به مرحله‌ای نزول می‌کند که جوامع بدوی در آن به سر می‌برند. اسطوره که در دوران چیرگی خرد در واقع نابود نشده بود، از کنج انزاوی خود بیرون می‌جهد و این زمانی است که انسان برای چیرگی بر دشواری‌ها دانش و خرد کافی را ندارد. کاسیرر استدلال می‌کند که انسان امروزی نیز مانند انسان ابتدایی، آنجا که دانشش برای انجام کارها کافی است، فقط به دانش تکیه می‌کند و با جادو کاری ندارد؛ اما به محض احساس ناتوانی، خطر و آیندهٔ نامعلوم به دامان اسطوره سقوط می‌کند.

کاسیرر در کتاب دیگر خود به نام ***La Philo So Phie Des Formes Symboliques*** به تفاوت شناخت علمی و نگرش اسطوره‌ای پرداخته است. کاسیرر بر آن است که اسطوره بر خلاف بینش علمی که معنای هماهنگی در آن وحدت چیزهای بسیار متفاوت و صداهای بس مختلف است، هیچ اصل دیگری جز اصل این همانی جزء و کل نمی‌شناسد، در اسطوره کل همان جزء است. مناسبات اسطوره پیوندهای روشنفکرانه‌ای نیستند که به برکت آنها بتوان در آن واحد عناصری را که به آن وارد می‌شوند جدا کرد و به هم پیوند داد، بر عکس نوعی سیمان سخت است که می‌تواند همواره به گونه‌ای چیزهای سخت ناهمگون را چسبیده به یکدیگر نگه دارد. تفکر اسطوره‌ای هیچ‌گاه مرز روشنی میان کل و جزء قائل نمی‌شود. جزء در آن نمایندهٔ کل نیست، بلکه عین کل است. وجه دیگر تقابل اسطوره و دانش در واقع رابطه میان اسطوره و خرد است که یکی از بحث‌های کلیدی فیلسوفان مکتب فرانکفورت و موضوع اثر مشترک آدورنو و هورکهایمر به نام «دیالک تیک روشنگری» است. به نظر فیلسوفان مکتب فرانکفورت، دوران روشنگری نتوانست خرد واقعی را به کرسی بنشاند بلکه خرد باوری ابزاری که نتیجهٔ منطقی آن فاشیسم است، بر فرهنگ بشر چیره شد. بابک احمدی در «مدرنیته و اندیشهٔ انتقادی» توضیح گویایی دربارهٔ این مقوله دارد: «فرد ابزاری، ابزاری دیدن طبیعت، ابزار ساختن از انسانی دیگر سود خواهی به یاری کارکرد ابزارها و نگرش ابزاری به مجموعهٔ مناسبات انسانی تا آنجا پیش می‌رود که همه چیز را باید به پای آن قربانی کنیم. نقادی عقل نباید گوهر خرد مدرن را بپذیرد، نفی ابزار ساختن و انکار قربانی ساختن، خود گوهر نقّادی است». بحث دربارهٔ قربانی کردن به «دیالک تیک روشنگری» و فصلی از آن به نام «اولیس یا اسطوره و خرد» باز می‌گردد. فصل دیگر این کتاب به نام «عناصر یهودی ستیزی» به بررسی نمونه‌ای عینی از تفکر اسطوره‌ای و انحرافی نازی می‌پردازد. این مقالهٔ بسیار مهم که در بخشی از گفتار خودم در «کنفرانس تاریخ شفاهی یهودیان ایران» به آن پرداختم، یهودی ستیزی را دیدگاهی خرد ستیز معرفی می‌کند و برای آشنایی با استدلال‌های آدورنو و هورکهایمر در زمینهٔ یهودی ستیزی و دیگر فیلسوفان این مکتب چون هانا آرنت و غیره نگاه کنید به متن این گفتار که در مجموعه‌ای از سوی مدیریت کنفرانس منتشر خواهد شد. اما من چکیده‌ای از مقولهٔ دیالک تیک خرد و اسطورهٔ فصل اولیس در کتاب دیالک تیک روشنگری را بیان می‌کنم.

انسان بدوی قربانی می‌کند تا خشم خدایان را فرو نشاند و بلا را از سر خود بگرداند. اولیس که از دیدگاه آدورنو و هورکهایمر پروتوتیپ انسان بورژوا است، پدیده دیگری را به جای «قربانی» می‌نشاند: نیرنگ. نیرنگ کردن در کار خدایان در داستان اولیس به مدد خرد صورت

می‌گیرد. اولیس هر بار خطرها را با نیرنگ زدن به خدایان از خود و همراهانش دور می‌کند. اما در اینجا قربانی درونی می‌شود. این قهرمان عنصری از شخصیت خود را قربانی می‌کند و تن به خفتی درونی می‌دهد. این نیرنگ بازی به اعتقاد نویسندگان دیالک تیک روشنگری شبیه همان کاری است که مسافر دنیای متمدن در قبایل وحشی می‌کند و با پیشکش کردن نگین‌های شیشه‌ای رنگارنگ و تعویض آن با عاج، بومیان را فریب می‌دهد. در اینجا خرد به ابزاری تبدیل می‌شود برای نیرنگ بازی و طعمهٔ مناسبی است که اسطوره آن را برباید و از آن خود سازد. این چنین خردی به اسطوره باز می‌گردد و از آنجا به ایدئولوژی تبدیل می‌شود. البته این بحث بسیار مفصلی است اما باید اشاره‌ای به آن می‌شد.

باری دو راه جداست بینش علمی و بینش اسطوره‌ای. و شاید بینش اسطوره‌ای در منتهی علیه جهت مقابل بینش علمی قرار داشته باشد و شاید هیچ گفتاری به اندازهٔ گفتار اسطوره‌ای در دنیای معاصر همخوان با گفته‌ای ظریف از کلود لِوی ستروس نباشد که گفت: «در پس هر معنایی، یاوه‌ای نهفته است.»

منابع این گفتار:

F. De Saussure, Cours de Linguistique Generale. Payot,

1 - Paris, 1965.

2 - O. ECO. A Theory of Semiotics.

3 - P. Guiraud. La Semiologie. Presse Universitaires De France, 1973.

4 - R. Barthes. Semantique de L'odjet. Aventure Semiologique. Edition du Seuil. 1985.

5 - R. Barthes, La Cuisine du Sens. Aventure Semiologique.

6 - R. Barthes, Mythologies. Editions du Seuil.

7 - Ernest Cassirer, La Philosophie Des Formes Symboliques, Volume 2.

۸ - بابک احمدی، مدرنیته و اندیشهٔ انتقا. نشر مرکز. چاپ اول، ۱۳۷۳.

9 - Theodor Adorno, Max Horkheimer, La Dialetique de la Raison. Gallimard 1974.

۱۰ - پل ریکور، زندگی در دنیای متن. ترجمهٔ بابک احمدی. نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۳.

11 - Pierre Cressant. Levi Strauss, Edition Universitaire, 1970.

این گفتار شامل بخش‌هایی از پیشگفتار مترجم در کتاب «اسطوره شناسی‌ها» است که از سوی «نشر مرکز» در تهران در دست انتشار است و تا نوروز ۷۵ به بازار خواهد آمد. برای دسترسی به منابع بیشتر و توضیح بیشتر نگاه کنید به پیشگفتار مترجم بر اسطوره شناسی‌ها اثر رولان بارت.

یاد بگیریم که چگونه سؤالهای درست را بپرسیم

نویسنده: ربای دیوید ولپ
برگردان: میترا حبیب زاده

در مصاحبه‌ای با آی - آی رابی که دکتر و برندهٔ جایزه نوبل بود پرسیده شد که چه شخصیتی و یا عاملی در موفقیت او نفوذ داشته است؟ شخص مصاحبه کننده انتظار داشت اسمی از انشتین و یا نیوتون بشنود ولی ربای بدون هیچ مکثی گفت: «مادرم».

«وقتی که من در اروپای شرقی یک بچه بودم، هر روز که از مدرسهٔ مذهبی به خانه برمی‌گشتم مادرم از من می‌پرسید، ایتصحاک، آیا امروز سؤال خوبی کردی؟» از آن زمان من یاد گرفتم که کلید زندگی پرسیدن سؤالهای درست است.

تجربهٔ رابی ارتباط عمیقی به ریشهٔ سنتهای یهودی دارد. ما قادر به دانستن همه چیز در این دنیا نیستیم و بعضی از سؤالها باید بدون جواب بماند، اما اولین قدم برای فهمیدن پیام و معنای زندگی پرسیدن سؤالهای درست است.

تاریخ سؤال کردن از کجا شروع می‌شود؟ تاریخ سؤال کردن به اولین آدمهای روی زمین برمی‌گردد. خدا اولین سؤالش را که درکتاب آسمانی نوشته شده زمانی پرسید که آدم و حوا گناه کردند و پشت بوته‌های باغ بهشت پنهان شدند. «شما کجا هستید؟» مسلماً خدا این سؤال را نمیکند به خاطر اینکه آفرینندهٔ جهان نمی‌تواند آدم و حوا را در بوته‌ها پیدا کند، بلکه این اولین سؤال، سؤالی است جاودانه. در هر دقیقه‌ای از زندگیمان خدا از ما می‌پرسد: «**شما از نظر فکری و روحی کجا هستید؟**» آدم، که اهمیت سؤال خدا را می‌فهمد، جواب نمی‌دهد «من اینجا هستم!» بلکه اعتراف میکند که ترسیده است و در میان بوته‌ها پنهان شده است. در عین حال همین اولین سؤال، باعث اولین اعتراف ثبت شده انسان به ترس است. با وقوع این حادثه نوری به روی طبیعت و زندگی انسان می‌افتد و حتی سؤال درست و حساب شده باعث فاش شدن اسرار قلب او می‌گردد.

شهادت یکی از دانشمندان قرن دوم به نام ربای هنانیا بن ترادیون این نکته را تأیید می‌کند. این دانشمند مشهور در زمان کشتارهای بزرگی که به فرمان شاه هدریان رومی انجام می‌شد زندگی می‌کرد. اگر چه تدریس توراه منع شده بود و جرم مرگ داشت، او هنوز به این کار ادامه می‌داد. وقتی که ربای هنینا دستگیر شد، رومی‌ها یک طومار توراه به دور او پیچیدند و یک پارچهٔ پشمی نم روی قلب او گذاشتند تا در حالی که او را آتش می‌زنند شعله‌ها آرامتر بسوزد و زجر او بیشتر بشود. شاگردانش که دور او جمع شده بودند تا آخرین لحظه‌های وحشت‌آمیز زندگی معلم عزیزشان را بنگرند، پرسیدند «ربای تو چه می‌بینی؟» هنینا بن ترادیون جواب داد، «**این پوستی است که می‌سوزد ولی کلمات به بهشت صعود می‌کنند**».

این داستان راجع به ابدیت توراه است، اگر چه توراه به دست انسان نابود می‌شود، پوست می‌سوزد ولی کلمات و دروس فنا ناپذیر هستند.

الی ویزل (برنده جایزه صلح نوبل - مترجم) می‌نویسد که موضوع این داستان همیشه برای او مسئله‌ای بوده است. چطور شاگردان هنینا توانستند وقتی که او داشت آخرین نفسهایش را می‌کشید و به مرگ نزدیک می‌شد از او سؤال بکنند؟ آیا او به اندازهٔ کافی درد تحمل نکرده بود؟

جواب آقای ویزل به این سؤال کاملاً زیباست. او می‌گوید که، احتمالاً اتفاق این حادثه برای این معلم بزرگ تحقیرآمیز بوده و در آن زمان مهمترین کمکی که شاگردانش می‌توانستند بکنند این بود که با پرسیدن یک سؤال به او نشان بدهند در هر موقعیتی او هنوز معلمشان است. در این صورت شاگردان ربای او را آزار نمی‌دادند بلکه به او احترام می‌گذاشتند.

یک سؤال دری به دنیای کشف نشده باز می‌کند. وقتی چیزی پرسیده شد کسی نمی‌داند که مکالمه به کجا کشیده خواهد شد و چه موضوع‌هایی بیان خواهد شد. پرسش نشان دهندهٔ ایمان و عقیده است. ما سؤال می‌کنیم حتی اگر ندانیم که جوابی خواهیم گرفت و یا این که آیا آن جواب با ارزش خواهد بود یا نه.

زنجیری که یهودیان را چه در زمان امروزه، و یا عهد قدیم به یکدیگر مرتبط می‌کند و کرده، سؤال کردن است. نه تنها جوابهایی که ما می‌دهیم بلکه سؤالهایی که بی پروا می‌پرسیم، روحی به زندگی معنوی و مذهبی ما می‌بخشد. تلمود یک سری دنباله‌دار است از سؤالها، جوابها، اعتراضات، بحث‌ها و اظهار نظرها. دنیا اگر در سؤال کردن توقف بکند خواهد مرد. در این مورد هم داستانی گفته شده است.

روزی یک ربای بزرگ خسیدیک به نام ربای بونام با مریدانش برای قدم زدن به بیرون رفتند. در میان راه او و اطرافیانش به گروهی از یهودیانی که مشغول صحبت بودند برخورد کردند. ربای به مریدانش نگاه کرد و گفت: «**آن گروه یهودیان را می‌بینید؟ آنها مرده‌اند**». اطرافیانش با تعجب به او نگاه کردند و ربای توضیح داد: «**آنها به این دلیل مرده‌اند که دیگر سؤال نمی‌کنند و دنبال جواب صحیح نمی‌گردند.**» خسیدها به راه خود ادامه دادند و راجع به پیامی که ربای به آنها داده بود به تفکر پرداختند. یکی از مریدان که از این صحبت دل نگران شده بود به طرف ربای رفت و پرسید: «ربای پس من چطور بدانم که نمرده‌ام؟» ربای بونام به طرف او برگشت و با لبخندی گفت: «**برای این که تو همین الان سؤالی کردی**».

ربای داوید ولپ، سخنران و دانشیاری است که افکار یهودیت امروزی را در دانشگاهی به نام دانشگاه یهودیت در لوس‌آنجلس تدریس می‌کند.





בס"ד

سازمان سیامک و مجتمع فرهنگی ارتص
تقدیم می‌کنند
سمینار تابستانی به کشور ایسرائل

سازمان سیامک و مجتمع فرهنگی ارتص مشترکاً بمنظور دسترسی نوجوانان با ریشه‌های تاریخی، کسب اطلاع و آشنایی هر چه بیشتر با فرهنگ قومی و اصالت یهودیت، عده‌ای از نوجوانان و جوانان را به کشور ایسرائل گسیل می‌دارند.

امسال با نظارت و همکاری سازمان ***World Zionist Organization-Torah Department*** و اشتراک مساعی پدران و مادران علاقمند نوجوانان برای مدت چهار هفته به آن کشور اعزام خواهند شد. شرکت کنندگان ضمن بازدید از مراکز علمی و دانشگاهی، تاریخی و آثار باستانی و تماس با شخصیت‌های معروف به ارزش‌های یهودیت پی خواهند برد و از نزدیک شاهد علل تحولات و ترقیات شگرف این کشور خواهند شد.

بدینوسیله از عموم مادران و پدران، و نوجوانان با نهایت احترام دعوت می‌گردد برای کسب اطلاعات بیشتر با پر کردن برگ درخواست پیوست در اسرع وقت با سازمان سیامک و یا مجتمع فرهنگی ارتص تماس حاصل فرمایند.

برنامه‌ها:

بازدید از نقاط دیدنی کشور ایسرائل، آشنایی با تاریخ یهود، آشنایی با دانشگاه‌ها و اساتید دانشگاه‌ها، ملاقات با اعضای پارلمان و ....

تاریخ: ششم جولای تا پنجم آگست، ۱۹۹۶. انوجوانان ۱۷-۱۴ سال

محل پست تقاضا نامه ثبت نام:

Eretz Cultural Center
6170 Wilbur Avenue
Reseda, California 91335

تلفن اطلاعات مجتمع فرهنگی ارتص: ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸)   سازمان سیامک ۴۷۹۸-۴۷۹ (۳۱۰)

محل اقامت:

در یروشالیم و سایر شهرهای ایسرائل، هتل‌ها و خوابگاه‌های مدرن نوجوانان.

مراسم شبات: شبات به صورتی زیبا برگزار خواهد شد. از بعد از ظهر روز جمعه تا پایان شبات هیچگونه مسافرتی بعمل نخواهد آمد.

قیمت:

مبلغ ۲۵۵۰/- دلار شامل تمام هزینه‌های مسافرتی پرواز، غذا، تورهای داخلی، کلاسهای مختلف، بیمه‌پزشکی داخلی، بلیط‌های ورودی به مکان‌های مورد بازدید، حمل و نقل از فرودگاه بن گوریون.

سازمان سیامک و مجتمع فرهنگی ارتص به بیست نفر که فوراً اقدام به ثبت نام نمایند مبلغ ۲۵۰ دلار برای این سمینار می‌پردازد. مبلغ ۴۰۰ دلار هنگام ثبت نام دریافت میشود. (این مبلغ بازپرداخت نمی‌شود).

مهلت ثبت نام:

آخرین مهلت ثبت نام اول ماه مِی می‌باشد. ثبت نام بعد از اول ماه می تا ششم ژوئن فقط با مبلغ کل ۲۶۵۰ دلار انجام خواهد شد.

سرپرستی گروه:

دکتر یوسف حکیمی و مربیان با تجربه اسرائیلی و سازمان سیامک خواهند بود.

برنامه‌های فوق با همکاری مالی و فرهنگی سازمانهای سیامک و مجتمع فرهنگی ارتص میسر گردیده است و قسمت عمده مخارج این سمینار توسط این سازمانها تأمین خواهد شد.

پاسپورت و اجازه خروج:

شرکت کنندگان می‌باید نسبت به تمدید و اخذ اجازه خروج اقدام نمایند. علاقمندان‌می‌باید فوراً نسبت با این امر اقدام کنند.

توجـه:

شرکت کنندگان می‌باید در برنامه‌های گروهی شرکت کنند.

تعداد گروه محدود به ۴۰ نفر می‌باشد. ثبت نام فوری، موجب شرکت نوجوان شما در این برنامه آموزشی و تفریحی خواهد بود.

بیاد شهره فیض جو
پری کوچک غمگینی که یکشب باد او را با خود برد

نوشته: داریوش فاخری



صبح یکشنبه ۱۷ مارج است، با دلی که سخت گرفته، بدون هیچ اختیاری حاضر می‌شوم که به ملاقات کسی بروم که هرگز ندیده‌امش. روز دلتنگ کننده‌ای است، یاد جمعه‌های «فرهاد» میفتم که انگار از «آسمان خون می‌چکد».

می‌روم با عزیز رفته‌ای، پس از مرگش ملاقاتی داشته باشم. با «شهره فیض جو». دکتر ژانت آفاری را می‌بینم که با چشمانی که اشک از آن دور نمی‌شود، در مورد شهره برایم حرف می‌زند. در متنی از موسیقی شوپن (Nocturnezo) که یکی از قطعات دلخواه شهره بوده و اکنون فضای غم زده کنیسا را پر کرده است. در گوشه‌ای تصویر خود کشیده‌ای از شهره، شمعهای دور میز و چند تکه از آثارش، یادآور غم ما و اوست.

با شهره آشنا می‌شوم، این دخترک یهودی ایرانی زاده - از زبان خانم فخری پرویز یار، زن دایی پدر شهره که مسلمان است و پس از مرگ مادر شهره عملاً جای مادر را برای او گرفته و با حمایت مالی و معنوی خودش، او را پرورانده است. بعد دکتر مونا آفاری که زیر باران اشکها و هق‌هق‌های لاینقطع احساس و دلش را روی سر ما می‌ریزد. دکتر باروخ بروخیم مدیر مدرسه اتفاق - استاد پیمان و خانم محیر معلمان نقاشی شهره، خانم انور آفاری و افسانه فیض جو.

این مجلس را دوستان شهره به خاطر دوستی - صفا - صمیمیت و وجود شهره انداخته بودند.

یاد می‌گیریم شهره متولد سپتامبر ۱۹۵۵ دیپلمش را از مدرسه اتفاق گرفته، از دانشگاه هنرهای زیبای بوزار پاریس فارغ التحصیل شده. سابقه طولانی در بیماری خونی داشته و بطور ناگهانی بر اثر سکته مغزی بدرود حیات گفته و یک هفته پس از مرگش در اطاق و آتلیه‌اش جسدش را می‌یابند.

شهره در مدت عمر کوتاهش مرزهای باور جهانی را از یک دختر ایرانی نقاش شکست قبل از مرگش یک گالری اختصاصی دائمی از آثارش در سن ژرمن به مدیریت رافائل که منتقد هنری است برقرار شده بود. آثار شهره به عنوان یک هنرمند آوانگارد و جهانی در موزه ژودوپمپ پاریس که بعد از موزه لوور جزو معتبرترین موزه‌های پاریس است به نمایش گذارده شد و پس از آن موزه‌های دیگر اروپا در شهرهای پاریس - لندن - پراگ - آمستردام - بلژیک - برلن و غیره برای نمایش آثار او نوبت گرفتند و به نمایش گذاردند.

شهره چنان در محافل هنری پاریس صاحب نام بود که خبر مرگ او را لوموند گزارش داد. کمتر از دو هفته بعد از فوت شهره، جمعی از

هنرشناسان و هنرمندان فرانسوی - اسرائیلی - ایرانی و انگلیسی کمیته‌ای هنری و غیر انتفاعی را برای حفظ، معرفی و عرضه کارهای او در سراسر جهان تشکیل دادند.

یکی از داوطلبانی که در این کمیته فعالیت می‌کنند، وابسته فرهنگی سابق فرانسه در اسرائیل و نیویورک و رابط بین این کمیته به گالری و دولت فرانسه، مسئول خریداری کارهای هنری برای موزه ژودوپمپ می‌باشد.

شهره در مورد سبک نو و منحصر بفرد خود نوشته بود که فرمهایی را با موم درست می‌کنم و در شیشه یا در جعبه میوه می‌گذارم و روی آن برچسبی می‌زنم: «محصولات شهره فیض جو». همچنین طومارهایی لوله شده شامل نقاشیهای دوران گذشته و یا تازه خودم را به هم وصل می‌کنم و لوله‌وار روی داربست مثل موکت می‌چسبانم که آنها هم برچسب «محصولات شهره فیض جو» را بر روی خود دارند. این نوع ارائه هنر که نشانی از طنز تلخ مخصوص روح حساس شهره را دارد گویای هنر امروز است که جنبه کالا به خود گرفته و به این صورت در بازار به مردم ارائه می‌شود، بصورتی، هنر مصرفی - و در این راه هنرمند مثل کالا مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد.

این نوع شیوه ابراز عقیده و از طرف شهره نظر مساعد منتقدین اروپایی را برانگیخت و از او هنرمندی صاحب نام ساخت، که در مجامع هنری اروپا از او دعوت بعمل می‌آید که سخنرانی کند.

این همه را این پری کوچک غمگین در طی مدت کوتاه زندگی ۴۰ ساله‌اش به جهانیان عرضه نمود و افسوس که جامعه یهودی ما برعکس اروپائیان در زمان حیاتش به بزرگداشت او برنخاست. نه این که او به این بزرگداشت محتاج بود بلکه این ما بودیم که به بزرگداشت او احتیاج داشتیم.

با هزار گلوله بغض کاشکی و اگر در گلویم، بدون این که حوصله‌ای برای بار دیگر و دیگر گفتن اینکه چرا نیستیم یا چرا نشدیم و نمی‌شویم، می‌آیم که چند صفحه‌ای از مجله چشم‌انداز که برایم بسیار عزیز است را با مرثیه‌ای توسط لیلی عشقی فلسفه‌دان و هنرشناس بر سر مزارش و نظرات صاحبنظران هنری ایرانی و اروپایی درباره او و چاپ عکسی از یکی از آثارش جامعه را به دیدار او بیاورم. با خودم می‌گویم:

چه دیر - چه حقیر،
افسوس ما «پری کوچک غمگینی را نشناختیم
که در اقیانوسی مسکن داشت، و یک شب باد او را با خود برد» [1]

۱ - تغییری است از شعر فروغ.

منتخبی از نظرات منقّدان هنری و دیگر صاحبنظران در مورد شهره فیض جو و آثار هنری‌اش

● کارهای شهره فیض جو جایگاهی است بین یک نوستالژی و یک میثاق. لیلی عشقی: منقد هنری: پاریس

● کارهای شهره فیض جو ترکیب غریبی است از زیبایی او و طنزش. بلیک برن: مدیر رادیو و تلویزیون: لوس آنجلس

● کارهای شهره فیض جو به ما یادآوری می‌کند که حافظه یک گنج شکنندهٔ نحیف بی جانشین است. کاترین داوید: مسؤول خرید کارهای هنری موزهٔ ژودوپمپ

● کارهای شهره فیض جو خاطرات تضمین شدهٔ ابدی است. ایو میشل برنارد: منقد هنری، پاریس

● کارهای شهره فیض جو جالبند...تا هست باید دیدشان. فرانسوا میتران: رئیس جمهور وقت فرانسه

● کارهای شهره فیض جو سمبل یک نوآوری است. دانیل میتران: همسر رئیس جمهور وقت فرانسه

● در نقاشی همیشه دو قطب وجود دارد. ورمه و ونگوک، پیکاسو و موندریان...درکارهای شهره فیض جو هر دو قطب دیده می‌شود. ایراندخت محصّص: استاد سابق دانشکدهٔ هنرهای زیبا دانشگاه تهران: پاریس

● شهره فیض جو همزاد من بود و حرف مرا می‌فهمید. او با احساس لطیف زنانه و جسارتی مردانه کار می‌کرد. استاد پیمان: لوس آنجلس

● کارهای شهره فیض جو من را همیشه متعجب خواهد کرد. ژک لَنگ: وزیر فرهنگ سابق فرانسه

علم مدرن کشف کرد که اگر به حرکت انرژی نگاه کنیم، از یک سو بمشابه یک موج می‌ماند و بمانند یک موج حرکت می‌کند و از سوی دیگر بمشابه یک تراکم دره‌ای است و مانند یک تراکم دره‌ای نیز عمل می‌کند. آنچه که در آثار شهره فیض جو مشاهده می‌شود نیز مشابه این حرکت است.

● کارهای شهره فیض جو ما را از تناقصی که در بطن جامعهٔ بشری وجود دارد آگاه می‌سازد. اِولین ژونو: منقد هنری: پاریس

● کارهای شهره فیض جو منعکس کنندهٔ عمق تراژدی جامعهٔ بشری است. مجید گلپور: جامعه شناس: پاریس

● در لابلای کارهای شهره فیض جو می‌شود خاطرات دوران مدرسه را شکافت و کپی نقاشان بزرگ کلاسیک را در زیر باران خاکستر کشف کرد. آنی مورو: حقوقدان: پاریس

● کارهای شهره فیض جو فنا ناپذیرند...تاریخ این را تضمین خواهد کرد...آمی باراک: مدیر فدراسیون هنرهای مدرن: پاریس

این متن روز جمعه، اول مارس ۱۹۹۶ در گورستان Pantin Parisien توسط لیلی عشقی خوانده شده است. متن اصلی به زبان فرانسه بوده که مقاله زیر ترجمه فارسی آن است.

***

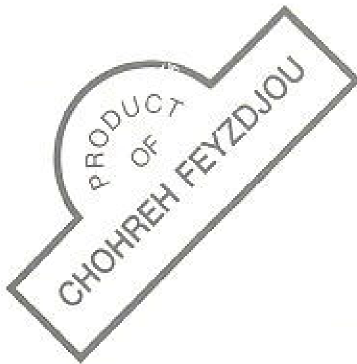
شهره برای من در عین حال یک حضور بود و یک جدائی. معمائی در وجود او، شاید راز هنرش، او را در فاصله از ما نگاه می‌داشت. امّا نشاط زندگی و لطفی خاص فضا را از حضور او متراکم می‌کرد.

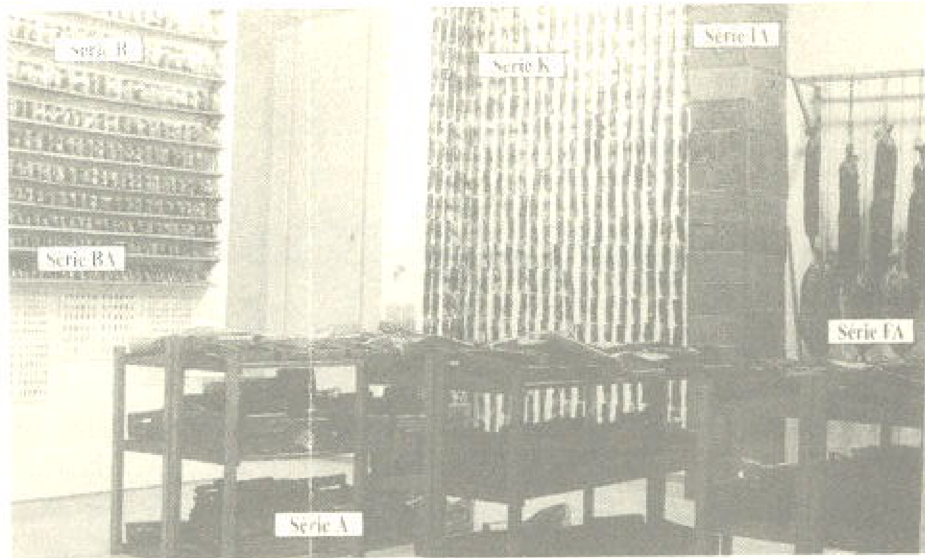
شهره یک وضوح بود در پرده‌ای از ابهام. اشتیاق خاصش به زندگی، به اثبات خود، به شناساندن هنرش، استدلالش و دیدش از دنیا. وضوحی بود بی تردید و بی سازش. مثل انتظار سرشار و بی سازشش از زندگی، از خودش و از دیگران، او در وضوح و قاطعیت حرکت میکرد اما پیچیده در پرده‌ای از ابهام.

هرگز نمی‌توانیم از شهره، از یک جنبهٔ شهره صحبت کنیم و بلافاصله بُعدی دیگر از وجود او ما را تکذیب نکند. به شهره، همچنان که به آثارش نمی‌توان نگاهی یک جانبه، راحت و مطمئن کرد. همچون هنرش او آسایش و اطمینان را بهم می‌زد. هرگز هنرمندی این چنین به اثر خودش شبیه نبوده. نه اینکه یکی توضیح دیگری باشد. نه اینکه بشود اثر هنری را از روی زندگی هنرمند توضیح داد یا توجیه کرد. نه، شهره خود شبیه به آنچه که خلق می‌کرد بود. گویا ظاهر او از همان قواعد زیبا شناسی پیروی می‌کرد که هنرش. شهره همان اثر را بر بیننده می‌گذاشت که آثارش. همان احساس آشنائی و در عین حال غربت. در مقابل او می‌پنداشتی که او را از همیشه می‌شناختی و برای اولین بار بود که می‌دیدی‌اش. مثل آثارش خاطراتی را زنده می‌کرد که شکل معما به خود می‌گرفتند. نمی‌دانستی که از گذشته می‌آیند یا از آینده. مثل لوله‌های کاغذ دیواریش رازی دیرینه‌ای در خود داشت که دیگر دسترسی مستقیم به آن ممکن نیست. شاید راز زمانه‌اش بود، عصر اشباع تصاویر. که دیگر تصویر در قاب خود نمی‌گنجد و توان عرضهٔ خود در شکل اثری واحد را ندارد. تصاویر از قاب‌ها فراری شده و خود را لابلای لوله‌های زمان که مثل توپ‌های پارچه یا کاغذ دیواری به دیوار آویزانند پنهان کرده‌اند. و هر گاه لوله‌ها را باز کنی از وراء تاراج و تخریب زمان بزحمت قابل شناسائی هستند. در آثار شهره هر چیزی به شکل پنهان خود را در معرض نگاه قرار می‌دهد. باید کنجکاو بود، کشوها را باز کن. شاهکارهای کوچکی آنجا پنهان هستند، تازه همه قضیه نیست. مثل فیش‌های کتابخانه هر یک ما را به جای دیگری ارجاع می‌دهد. به یک کتاب، به یک دنیای ناشناخته.

شهره چنین بود. فقط یک باستانشناس خبره می‌توانست آنچه که در پس نگاه و قهقههٔ شهره پنهان بود حدس بزند. شاید غمی در پوشش لبخند و نشاط. نه اینکه یکی حقیقت باشد یکی دروغ. غم و نشاط با یک قدرت و با یک حدّت در شهره بود. همچنان که در هنرش شرر تخریب و شور خلاقیت لازم و ملزوم به یکدیگر بودند.

رنگ سیاه در آثار شهره نشانهٔ تلخی و پوچ انگاری نیست. «سیاهی» است به اندازهٔ کافی خاکستری یا به اندازهٔ کافی قهوه‌ای که با نور در تضاد نباشد. مثل «سیاهی» که بکت از آن صحبت می‌کند «دودی سیاه» یا «سیاه





روشن». نه نور نه ظلمت. رنگ بی تفاوتی «تهی» که عمق هر وجودیت است. مثل مکان بی طرف «هستی» که می تواند زمینه‌ای باشد برای جهش حادثه، فوران ستاره، با ظهور قوس و قزح. چیزی از بکت در آثار شهره هست.

«سیاه» در آثار شهره سیاهی است که وعده می‌دهد. مثل نگاتیف عکس که وعدهٔ نور می‌دهد، وعدهٔ آفتاب، مناظر رنگارنگ، وعدهٔ لبخند، مثل خنده‌های شهره.

گویا کسی به مکانی پس از یک آتش سوزی عظیم، برای مبارزه با نیستی باقی مانده‌های سوخته و سیاه شده را برمی‌دارد و با آنها «ایده» می‌سازد. «ایده‌ها» به شکل اشیاء ناشناخته، هرگز دیده نشده، کاملاً تازه. آیا در هنر نقاشی در این آخر قرن بیستم آتش سوزی رخ داده بود؟ شهره «ایده»ها را که کمتر از هر چیز به شیئی نزدیک هستند و به حداکثر شیطنت می‌رساند و آنها را به شکل کالای تجارتی، با شماره و بسته بندی به نگاه‌ها عرضه می‌کند. با این حال آنچه که در اثر شهره به نگاه عرضه می‌شود کمتر خطاب به دیده و لذت دیده است که خطاب به کار و زحمت فکر.

از این جهت کمی مثل ماگریت. تابلوی **"La lunette d'approche"** این اواخر مرا به فکر شهره انداخت. پنجره‌ای که بروی خالی باز میشود مرا به یاد قابهای خالی شهره انداخت. خالی از تصاویر، همچنان که نزد ماگریت اینجا نیز بیننده به کوششی عظیم از تفکر خوانده می‌شود. کوششی که بتواند «خالی» را فکر کند «تهی» را به عنوان یک مفهوم فلسفی. گویا تصاویر رفته‌اند تا مبدأشان در قابها به نمایش گذاشته شود.

همچنین رنگ سیاه که شهره در بر می‌کرد، نشانه‌ای از عزاء از تلخی، یا از برداشتن فاجعه‌آمیز از دنیا نبود. سیاه در لباس‌های شهره همیشه با رنگ بی طرف دیگری علامت گذاری شده بود، با یک خاکستری کوچک یا یک بژ کوچک، به علاوه «سیاه لباس» همیشه با نور نگاه و نور لبخند شهره به «سیاه روشن» تبدیل می‌شد. نور چهره که خود محاط بود در تودهٔ انبوه گیسوان سیاه. سیاهی که خود از تک جرقه‌های نقره‌ای روشن می‌شد.

«سیاه - بژ»، رنگ واقعی شهره، یک استیل بود، یک قاعدهٔ زیبا شناسی وجود بود نه ترجمان یک احساس. شهره در هماهنگی با وجود خود حامل این «سیا - بژ» بود. آن را به طریقی اشرافی با خود حمل می‌کرد. مثل یک زینت، مثل یک استعاره. استعارهٔ ایدهٔ زیبائی. زیبائی بی زرق و برق، زیبائی پنهان، زیبائی که چشم را خیره نمی‌کند. همچنان که قرار گرفتنش در کنار دیگران یا جابجا شدنش در فضا تابع استیل و زیباشناسی مخصوص به خودش بود.

رابطهٔ شهره با خودش مثل رابطهٔ او با هنرش بود، در شباهت و نزدیکی اما همچنین در فاصله و دل کندگی. با چنین ذهنیتی، در این همانندی و در عین حال دل کندگی بود که شهره موفق شده بود نبردش را در دو جبهه پیش ببرد. نبرد برای زندگی بر ضد بیماریش و نبرد با هنر و برای هنر. طنز شهره خود یک نوع حفظ فاصله بود. از خودش، از دنیا و حتی از هنرش. در این اواخر پزشکان ادامهٔ زندگی شهره و فعالیتش را یک معجزه می‌دانستند. بیلان پزشکی بسیار ناامید کننده بود. او تنها با شور زندگی و شوق هنر و طنز مخصوص به خودش مرگ را هم تا آنجا که در قدرتش بود مطیع خود کرده بود.

«همه چیز باید غیب شود»، **"Tout doit disparaite"** طنز بی امان شهره این اصطلاح مخصوص حراج مغازه‌ها را انتخاب کرده بود. انگار سرنوشت این شوخی او را جدی گرفت. انگار شهره خود، کلمهٔ «غیب» را برای آثارش تاب نداشت و خودش به جای آنها ناپدید شد.

در اینجا چند سطر آخر مقاله‌ای که برای شهره نوشته شده بود و شهره خود را در آنها می‌یافت، می‌خوانم:

«یک خواست، همه چیز را از دست دادن و خود را متقاعد ساختن که هیچ چیز از دست رفته نیست. که حتی عدم را نیز می‌توان باز ستاند و بکار آورد. خلق چیزها با ته مانده‌ها و دور ریختنی‌ها، در هم شکستن برای احیاء دوباره، از دست دادن برای بدست آوردن، خطر کردن و گرو بستن.»

آنجاکه والدین به مشکل بر می‌خورند

برگردان: شهرام فرشاد فر

ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر شارون مشغول تدارک شام برای بچه‌هاست. جیسون و اسکات ۶ و ۸ ساله در حال جنگ برای تماشا کردن برنامه دلخواه خود و جنی دختر یازده ساله گریه‌کنان از مدرسه برگشته که چرا امروز در امتحان حساب رد شده. نوزاد شارون هم فریاد زنان اعلام گرسنگی می‌کند و بالاخره موقعیت با به صدا در آمدن زنگ تلفن تکمیل شده و اریک شوهرش خبر تأخیر را به اطلاع می‌رساند.

ساعت ۶ بعد از ظهر شارون همه را رام کرده و سر میز شام حاکمیت خودش را ثابت کرده که ناگهان اسکات برای برداشتن سیب زمینی لیوان شیر را که جلوی بشقابش بود به خورد میز می‌دهد. فرزند بیچاره بعد از این اتفاق سر جای خود میخکوب شده و نمی‌داند که عکس‌العمل بعد چیست که ناگهان یک زلزله عظیم را در وجود خود احساس می‌کند. بله شارون در حال انفجار شانه‌های اسکات را با دو دست گرفته و به شدت تجربه زلزله را به او نشان می‌دهد و فریاد کنان بی شعور و دست و پا چلفتی را در وجود این فرزند جا می‌دهد. فرزندان دیگر سکوت کامل را سر میز حکمفرما می‌کنند و روی صندلیهایشان میخکوب شدند.

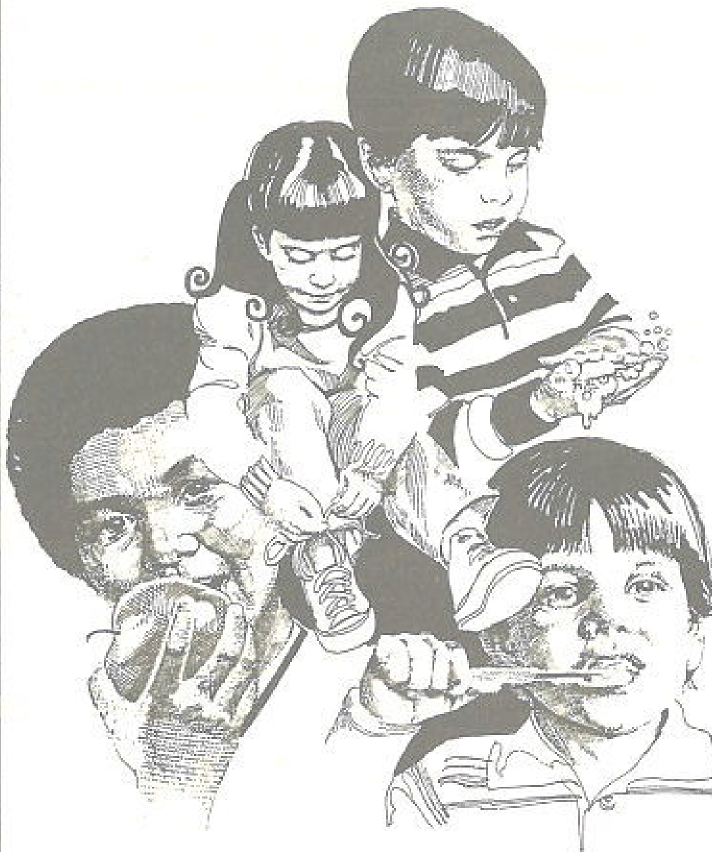
اکثراً ما والدین با این گونه صحنه‌ها آشنائی داریم. انتظار داریم محیط خانوادگی آرامش بخش و مطمئن باشد در صورتی که این انتظارات والدین بیهوده است. در واقع موقعیت خانوادگی با به دنیا آمدن کودکان تبدیل به غلبه کردن بر مشکلات می‌شود، اصولاً ما در مقابل وقایع ناشناخته آمادگی قبلی نداریم و گاهی به قدری فرسوده می‌شویم که احساس می‌کنیم به آخر خط رسیده‌ایم.

به گفته ربای جوئل میشکین، این شرایط حتی برای والدینی که قصد آزار کودکان را ندارند به وجود می‌آید که منشأ اصلی آن فشارهای مختلف زندگی است و در این مورد از مثال‌های کتاب مقدس نظیر لاوان و لوط استفاده کرده و اضافه می‌کند که شرایط اجتماعی آن زمان در مورد تربیت دخترانشان را باید در نظر داشته باشیم.

جان کهن، وکیل و تنظیم کننده امور اجتماعی در مورد کودکان آزار دیده و خدمات خانوادگی فدراسیون یهودیان بالتیمور معتقد است که این شرایط ناگوار روحی برای هر طبقه اجتماعی پیش می‌آید. صرف نظر از موفقیت‌های مالی و مذهبی کودکان یهودی نیز از مصونیت بخصوصی در مورد این شرایط برخوردار نیستند.

چه عواملی باعث از دست دادن کنترل در مورد کودکان است؟

گاهی یک رفتار و اشتباه و کاملاً معصومانه. دقیقاً همان اتفاق برگشتن لیوان شیر روی میز که باعث ایجاد عکس‌العمل‌های ناگهانی و نامتعادل از طرف والدین چه به صورت فریاد زدن و چه به صورت تنبیهات بدنی مانند تکان دادن یا پرت کردن کودک می‌شود. این گونه نا



متعادلی‌ها تنها نمایانگر مسایل دیگری به جز اعمال و رفتار کودکان است و در برخی موارد به صورت قطع شدن روابط عاطفی بین فرزندان و

والدین به چشم می‌خورد.

اصولاً چندی پس از به وقوع پیوستن این انفجارهای روحی والدین احساس گناه و شک در مورد خود و اعمال خود می‌کنند و با ابراز نگرانی در مورد فرزند سعی می‌کنند سرپوشی به روی تمامی اتفاق گذاشته و مسأله را در همین مرحله خاتمه دهند و گاهی نیز به خود اطمینان می‌دهند که هرگز این گونه تعادل خود را از دست نداده و با اراده قوی از این رفتارهای نا متعادل بپرهیزند.

باید در نظر داشت که احساس گناه کردن و نادیده گرفتن این رفتارهای نا متعادل نه تنها به تکرار شدن این وقایع کمک می‌کند بلکه به شدت آنها نیز می‌افزاید.

نکته قابل توجه آگاه شدن از مسایل نگران کننده و تخریب کننده در زندگی روزمره و فارغ از مشکلات مربوط به کودکان است و در صورت لزوم به تغییر دادن آن شرایط پرداخت. آیا این شرایط مربوط به کار، روابط زناشویی و یا مسئولیت‌های خانوادگی است.

در مورد شارون و فرزندش اسکات کدام یک از این شرایط تأثیر مستقیم دارند؟

شوهر شارون در معرض خطر از دست دادن کار خود است و ساعات بیشتری را وقف کار می‌کند و شارون که به تربیت و رشد کودکانش را به کار خود ترجیح داده احساس محدودیت کرده و کمبود موقعیت کاری، خود را شدیداً احساس می‌کند و در ضمن خود را در مورد انتظاراتش از فرزندان مقصر و گناهکار می‌داند. اضافه بر آن در مورد درک شدن احساساتش از طرف شوهرش اطمینان کامل ندارد. او باید به این مسأله توجه داشته باشد که این انفجارها نمایانگر شرایط روحی خود است و قبل از آن که این شرایط روحی وخیم‌تر شوند کاری در مورد آن انجام دهد.

رفتارهای کودکان که گاهی در ظاهر مخرب یا نا جایز مرور می‌شود. به عنوان مثال اگر به کودک ۷ ساله بخواهیم با خواهر سه ساله خود به بازی مشغول شود و نهایتاً این بازی به جدال تبدیل شود. یا آن که فرزندی بدون اجازه به محلقات پدرش دست درازی کند یا به شیئی که برای مادرش ارزش شخصی دارد صدمه وارد کند و عکس‌العمل‌های عصبی ناشی از این اعمال کودکان به جاست و مهم‌تر از آن عکس‌العمل‌هائی است که کودک به اعمال والدین نشان می‌دهد. **قبل از این که رفتارهای شدید به کودک نشان دهیم باید توجه داشته باشیم آیا این اعمال کودکان نمایانگر ناخوشایندی از رفتار پدر و مادر به یکدیگر یا**

اظهار ناراحتی جسمی نیست؟ آیا این اعمال از نظر کودکان نوعی انتقام جوئی از اعمال والدین نیست؟

در چنین مواردی جوان گرسون معتقد است که باید رفتار کودک را از شخصیت او جدا کرد به این ترتیب که کودک را از عمل نادرست خود مطلع کرد. (کتک زدن خواهرت کاری غیر قابل قبول است)، (شکستن بشقاب شبات که یادگاری مادر بزرگ بود و باعث عصبانیت شده) ولی از خُرد کردن شخصیت او با استفاده از جملاتی مانند (تو بچه بدی هستی) عملی غلط شناخته شده و پیغامی مخرب به کودک می‌دهد.

همانطور که می‌توانیم اعمال و شخصیت فرزندان را از یکدیگر تفکیک کنیم اعمال و شخصیت خود را نیز می‌توانیم تفکیک دهیم. و بدانیم که گاهی کودکان بازتاب وابستگی‌ها و تأثیر پذیری‌های خود ما هستند بخصوص در مواردی که بد اخلاقی یا بد رفتاری از آنها مشاهده می‌شود. فراموش نکنیم که خود ما نیز زمان طفولیت از اشتباهات خود درس گرفته‌ایم.

باید از خود بپرسیم که آیا توقعات ما از کودکان بجاست، آیا پدری که از فرزند خود توقع بهترین نمرات آموزشی را دارد سعی نمی‌کند کمبودهای خود را در این مورد جبران کند. تا زمانی که فرزندان خود را ادامه‌ای از خود بدانیم و مشکلات آنان را بازتاب شکست‌های خود، قادر به درک خصوصیات اصلی و منحصر به فرد بودن آن خصوصیات نخواهیم بود.

آزار دادن به کودکان به صورت دیگری نیز امکان پذیر است و آن انتقادهای مداوم و به رخ کشیدن حماقت‌های آنان است در این مورد نشریه ***Ohel Children's Home and Family Service*** باکمک سازمان‌های ارتدکس و مدارس نیویورک چنین می‌نویسد:

جملاتی مانند، تو بچه خوبی نیستی -کاش هرگز به دنیا نیامده بودی - چطور می‌توانی اینقدر احمق باشی - زخم‌های روحی عظیمی به کودکان وارد می‌آورد که نتیجهٔ آن کمبود اعتماد به نفس و نا امنی است.

لازم است که در مورد به کار بردن این جملات و امثال آن (نق زدن را بس کن لوس نئر) - (اگر این کار را دوباره انجام بدی می‌کشمت) دقت بیشتر به خرج دهیم.

این گونه جملات بخصوص زمانی که مادری مشغول خرید است بسیار شرمنده می‌شود که کاملاً ناخودآگاه و به دور از هرگونه منظور واقعی است اما تأثیرات واقعی به همراه دارند.

تربیت کودکان یک آموزش است و اگر ما تصور می‌کنیم پدران و مادران ما در مواردی اشتباه کرده‌اند و ما نمی‌خواهیم مرتکب اشتباهات آنها شویم باید به آموزش خود در مورد رفتار با کودکان بپردازیم.

آنچه به ما گذشته، قابل تغییر نیست ولی آنچه به فرزندان ما می‌گذرد تغییر پذیر است. زمانی که احتیاجات خود ما برآورده نمی‌شوند، زمانی که فرسودگی و فشارهای مداوم را تجربه می‌کنیم و از کوره در می‌رویم باید آگاه باشیم و احتیاجات خود را از آنچه فرزندان ما نیاز دارند تفکیک کنیم و راه حلی برای مشکلات خود دریابیم.

ربای هارولد شول وایز پیشنهاد می‌کند که به فرمان پنجم رجوع کرده که پدر و مادر خود را احترام بگذار و اضافه می‌کند پسر و دختر خود را احترام بگذار.□





اعتبار کیترینگ های لوس آنجلس

اورنج کانتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پرخاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.

بهادر کیترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر

همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیترینگ بهادر

زیر نظر مستقیم ربای

Rabbi Yehuda Bukspan

میباشد



تلفن: ۷۱۳۵-۶۰۹(۸۱۸)

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

برگردان از متن اصلی فرانسه : نینا استوار

نوشته: الی ویزل



Professor Elie Wiesel

NIGHT
شب

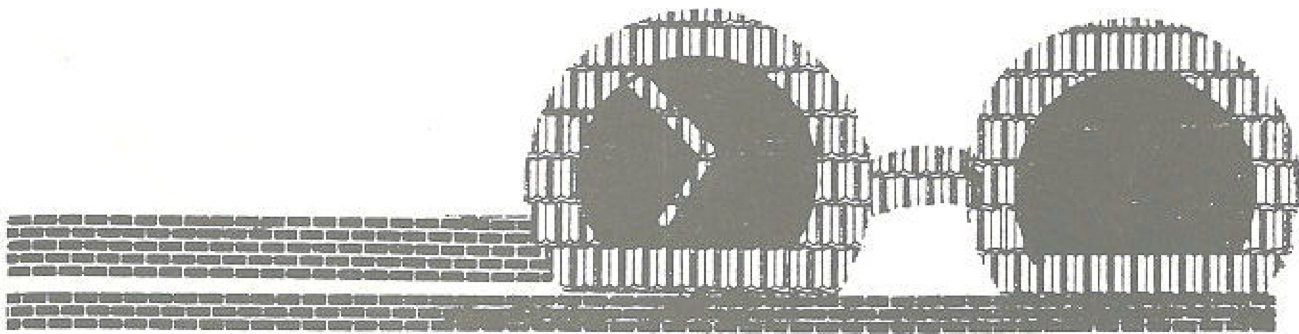
از بیرون سروصدای فریاد بلند شد . (S.S) ها دستور دادند که دوباره صف ببندیم مجدداً راه پیمایی را شروع کردیم . مرده‌ها چون نگهبانان با وفا در حیاط و زیر برف ماندند بدون کفن ودفن . هیچکس برای آنها دعای مربوط به مرده را نخواند . فرزندان بدون قطره‌ای اشک پدران خود را رها میکردند . روی جاده برف میبارید . برف یکریز میبارید و ما آهسته تر از قبل راه میرفتیم . نگهبانان ما هم خسته بنظر میرسیدند . پای مجروح من دیگر درد نمیکرد حتماً کاملاً یخ زده بود . این بار از نظر من از دست رفته بود .

مثل یک چرخ از یک ماشین . چه بد میشد بایستی خودم را قانع میکردم که خوب با یک پا زندگی خواهم کرد مهم این است که دیگر فکرش را نکنم مخصوصاً دراین موقعیت فکر کردن را باید به بعد موکول کرد . راه پیمایی ما نظم و ترتیب ظاهری را از دست داده بود . هرکس هرجور که میخواست برای خودش راه میرفت . هر جور که میتوانست دیگر صدای تیر بلند نمیشد نگهبانان هم باید خسته باشند ، اما مرگ به کمک دیگران احتیاج چندانی نداشت .

سرما با وسواس و دقت عجیبی کار خود را انجام میداد . درهر قدم یکنفر نقش به زمین میشد و از رنج کشیدن راحت میشد . گاهگاه (S.S) های موتورسوار نزدیک صف آمده و این سستی رو به فزونی را تکانی میدادند ، یاالله داریم میرسیم - شجاعت داشته باشید چند ساعت بیشتر نمانده داریم به (GLEIWITZ) میرسیم . این سخنان امیدوار کننده و تشویق آمیز با اینکه از دهان قاتلین ما بیرون میامد ولی بحال ما مفید واقع میشد . حالا دیگر کسی نمیخواست تسلیم مرگ شود درآستانه رسیدن درست قبل از اینکه به پایان راه برسیم

چشمان ما در افق بدنبال نرده‌های (GLEIWITZ) میگشت . تنها آرزوی ما این بود که هرچه زودتر برسیم . درست در اوج شب بود و برف دیگر نمی‌بارید بازهم خیلی راه رفتیم تا برسیم . اردوگاه را وقتی تشخیص دادیم که جلوی درآن رسیده بودیم . مسئولان خیلی زود مارا در اطاقکها مستقر کردند . همدیگر را هول میدادیم . یکدیگر را به زمین میزدیم . درست مثل اینکه اینجا دری است که رو به زندگی باز میشود . انگار پناهگاه معبود است روی بدنهای دردآلود یکدیگر راه میرفتند . چهره‌های دردناک را زیرپا لگد میکردند بدون آنکه صدای فریادی برخیزد . فقط گاهگاه ناله‌ای حزین بگوش میرسید .

من و پدرم هم همینطور توسط این موج خروشان جمعیت به زمین افتادیم . زیر قدمهای ما کسی می‌نالید . رحم کنید دارید مرا له میکنید . صدایی که بنظرم نا آشنا نبود . رحم کنید ، رحم کنید مرا له کردید . عین این صدای گرفته و نظیر این ناله را من جای دیگر هم شنیده بودم . این صدا روزی با من صحبت کرده بود . کجا ؟ کی ؟ سالهای سال است ؟ نه جز اردوگاه جای دیگری نباید باشد . رحم کنید حس میکردم که مانع نفس کشیدن او شده و دارم خفه‌اش میکنم . خواستم خود را کنار بکشم . سعی میکردم که خود را دور کنم تا او نفس بکشد اما من هم زیر بدن دیگری افتاده بودم . ناخنهایم را در صورت ناشناسی فرو بردم و هرچه در اطرافم بود بدندان گرفتم تا راهی برای ورود هوا بازکنم . صدایی از کسی در نمی‌آمد . ناگهان بخاطرم آمد این (JULIEK) بود آن پسر اهل ورشو که در (BUNA) ویولون میزد . تو هستی (JULIEK) ؟ و تو ؟ (ELIEZER) ؟ یادم آمد



آن ۲۵ ضربه شلاق و ساکت شد . مدت طولانی گذشت - (JULIEK) صدایم را می شنوی . با صدای ضعیف گفت بله چه میخواهی ؟؟؟ حالت چطور است (JULIEK) از او سئوال کردم نه برای اینکه جوابش را بدانم فقط میخواستم صدایش را بشنوم و حس کنم که زنده است - خوبم الیزر - خوبم ، خسته‌ام و پاهایم ورم کرده اما استراحت کردن لذتی دارد ..... ولی ویولونم . فکر کردم عقلش را از دست داده - ویولون چه ربطی به حالش دارد . چی ؟ ویولون ؟ به سختی نفس میکشید . من ..... میترسم ..... که ویولونم بشکند آخر آن را با خودم آورده‌ام . نتوانستم جوابش را بدهم یکنفر روی من دراز کشیده و صورتم را پوشانده بود .

نه از دهان میتوانستم نفس بکشم و نه از بینی . عرق سردی از پیشانی و پشتم جاری شده بود . دیگر آخرش بود . یک مرگ ساکت و خاموش . یعنی خفگی .

امکان فریاد زدن و درخواست کمک هم نبود . سعی میکردم این قاتل ناشناس را از خود دور کنم . تمام میل به زندگی‌ام در ناخنهایم جمع شده بود . چنگ میزدم برای یک دم هوا مبارزه میکردم تکه گوشتی را چنگ میزدم که جوابم را نمیداد نمیتوانستم از این باری که برویم افتاده بود خلاصی پیدا کنم کسی چه میداند شاید هم با یک مرده داشتم مبارزه میکردم . این موضوعی است که هرگز موفق نشدم بفهمم . تنها چیزی که میتوانم بگویم این است که از دستش خلاص شدم .

از دیواری که از انسانهای نیمه‌جان تشکیل شده بود موفق شدم روزنه‌ای به بیرون ایجاد کرده و کمی هوا بخورم . بمحض اینکه توانستم صحبت کنم پرسیدم پدر چطوری ؟ میدانستم که نباید زیاد دور باشد . صدایی که بنظر میامد از دنیای دیگری میاید از دور جواب داد - خوبم ، دارم می‌خوابم . دارد می‌خوابد ؟ یعنی کار خوبی میکند ؟ میشود خوابید ؟ حالا که مرگ در اولین فرصت میتوانست پنجه خود را بروی ما بیاندازد ؟ یعنی خطرناک نیست که انسان از خودش غافل شود ؟

دراین افکار بودم که صدای نواختن ویولونی بگوشم خورد . در اطاقی تاریک و خاموش . درجایی که مزده ها چون کوهی بروی زنده ها افتاده بودند . این دیوانه کیست که بر آستان گورش ویولون میزند . شاید خواب و خیال است ؟ اما نه باید (JULIEK) باشد . او قطعه‌ای از یک کنسرت بتهوون را اجراء میکرد .

هرگز چنین توایی آنهم در چنین سکوتی نشنیده بودم . چطور موفق شده بود از زیر بدن من خودش را بیرون بکشد بدون آنکه من چیزی حس کنم ؟ همه جا تاریک و ظلمات بود فقط صدای ویولون را می شنیدم انگار که روح (JULIEK) بعنوان آرشه بر روی سیمهای ویولون میلغزد . او زندگی خود را مینواخت . تمام زندگی او از روی سیم میلغزید . تمام آرزوهای از دست رفته‌اش ، گذشته‌اش که آتش گرفته و از بین رفته بود ، و آینده خاموش و تاریکش که مبهم بود . او چیزی را نواخت که دیگر هرگز نمیتوانست بنوازد . هرگز نخواهم توانست او را فراموش کنم . چطور میتوانم این کنسرت را که برای انسانهایی دم مرگ و آدمهای مرده اجراء شد فراموش کنم . هنوز هم تا به امروز هر وقت کنسرتی از بتهوون میشنوم چشمانم را می بندم و در تاریکی محض چهره رنگ پریده (JULIEK) را می بینم که برای یک عده شنونده مشرف به موت ویولون میزند . نمیدانم چقدر نواخت خواب بر من غلبه کرد . و وقتی که بیدار شدم در روشنایی روز دیدم که (JULIEK) در مقابل من روی خودش خم شده است . او مرده بود . در کنارش ویولون او بر زمین افتاده و زیرپا شکسته و خورد شده بود . جسدی نا مانوس و ناراحت کننده .

سه روز در (GLEIWITZ) ماندیم . سه روز بدون آب و غذا . اجازه نداشتیم آن اطاقک را ترک کنیم چون (S.S) ها مراقب در بودند . تشنه و گرسنه بودم و از ظاهر دیگران اینطور میشد فهمید که کثیف و ژولیده هم هستم . نانی که از (BUNA) باخود آورده بودیم مدتها پیش تمام شده بود و خدا میداند جیره بعدی را کی بما میدادند . صدای توپهارا از خیلی نزدیک می‌شنیدیم . جبهه بدنبال ما پیش میامد اما ما دیگر حال و حوصله این را نداشتیم که فکر کنیم . نازیها

وقت پیدا نمیکنند که همه مارا سر به نیست کنند و روسها بهمین زودی ها خواهند رسید . خبر رسید که مارا به قلب آلمان خواهند برد و روز سوم از آن اطاقک بیرونمان انداختند . هریک پتویی را چون (TALET) به دور خود پیچیده بود .(شالی که هنگام دعا بر روی شانه‌ها میگذارند) . ما را بطرف دری هدایت کردند که میدان را به دو قسمت میکرد . درآنجا گروهی (S.S) ایستاده بود و خبری در صف دهان به دهان میگشت ، جداسازی . نظامیان (S.S) داشتند انتخاب میکردند . ناتوانها بطرف چپ و آنهایی که سرپای خود ایستاده و خوب راه میرفتند طرف راست . پدر مرا بطرف چپ فرستادند منهم بدنبالش دویدم یک نظامی از پشت سرم فریاد کشید ، برگرد اینجا . اما من خودم را لابلای دیگران پنهان کردم . چند (S.S) با عجله بسوی من دویدند ، اما چنان وضع درهم وبرهمی شد که عده‌ای از طرف چپ به راست آمدند در بین آنها من وپدرم هم بودیم . درعین حال چند تیر هم شلیک شد و چند نفری مردند . همه از آن محل بیرون آمده و پس از نیمساعت راه پیمایی درست در وسط میدان بزرگی رسیدیم که خط آهن از آنجا میگذشت . ما میبایستی منتظر قطار باشیم . ما اجازه حرکت کردن و یا نشستن را نداشتیم . برف بشدت میبارید و کم کم بصورت پوشش ضخیمی روی پتوهایی که بدوش داشتیم می نشست . جیره نان را برای ما آوردند و ما فوری آن را بلعیدیم .

چندنفری باین فکر افتادند که تشنگی خود را با برف برطرف کنند و بزودی همه از او پیروی کردند . اما چون حق نداشتیم خم شویم همه قاشق های خود را در آورده و از برفی که روی شانه جلویی جمع شده بود میخوردیم . و این موضوع باعث خنده (S.S) هایی که شاهد صحنه بودند شده بود . چشمان ماکه در افق بدنبال ترن رهایی بخش گشته بود خسته شده بود تا اینکه شب دیروقت ترن آمد . قطاری طویل که از واگنهای مخصوص دام تشکیل شده بود . واگن های بدون سقف .

(S.S) ها ما را در واگنها جابجا کردند و ما آنقدر لاغر بودیم که هر ۱۰۰ نفر در یک واگن جا میشدیم وقتی که همه سوار شدند ترن براه افتاد .

همگی برای مقاومت در برابر سرما بیکدیگر چسبیده بودیم . سرهایمان بدون پوشش و با اینحال سنگین بود و مغزمان راگردابی از خاطرات زنگ زده فراگرفته بود . بی تفاوتی فکرمان راکرخت کرده و بخواب برده بود . امروز مردن و یا فردا مردن و یا دیرتر ..... اینجا و یا جای دیگر چه فرقی میکرد .

شب دراز بود ، دراز و بی پایان . وقتی که بالاخره یک روشنی خاکستری رنگ در افق نمایان شد توده درهم وبرهمی که شبیه وجود انسانی بود بچشم خورد .

سرها در گریبان خود رفته ، بدنها مچاله شده و قامتها رویهم انباشته شده بود مانند قبرستانی که سنگهایش در اولین روشنایی سحر گردآلود بنظر رسد . بخود فشار آوردم تا تشخیص دهم چه کسی زنده است و چه کسی مرده . اما تفاوتی بین آنها نبود . نگاهم مدت درازی بر روی مردی ماند که با چشمهای باز به خلاء مینگریست ، چهره کبودش را پوششی از برف و یخ فراگرفته بود . پدر درحالیکه پتویش را بدور خود پیچیده و شانه‌هایش پراز برف شده بود در کنار من کز کرده بود . یعنی او هم مرده است ؟ صدایش کردم اما جوابی نشنیدم . اگر قدرت داشتم فریاد میکشیدم چون اصلاً حرکت نمیکرد

ناگهان این موضوع برایم مسلم شد که دیگر دلیلی برای مبارزه نیست . دیگر علتی برای زیستن وجود ندارد . ترن در بیابانی ایستاد و

این توقف ناگهانی عده‌ای را بیدار کرد ، آنها سرپا ایستاده و مات ومبهوت باطراف خود مینگریستند . در بیرون عده‌ای (S.S) رد شده و فریاد میزنند - مرده هارابیرون بیندازید . زنده ها خوشحالی میکردند . آنهایی که جان سالم بدر برده بودند مرده‌ها را لخت میکردند . اینهم یکی دیگر ، بگیرید و با حرص و ولع زیاد لباسهایش را بین خود تقسیم میکردند ! و بعد دو نفر «مرده‌خوار» او را از دست گرفته چون کیسه آردی از واگن به بیرون پرت میکردند . از هر طرف این صدا بگوش میرسید .

بیائید اینجا ، یکی دیگر . بغل دستی من دیگر تکان نمیخورد .

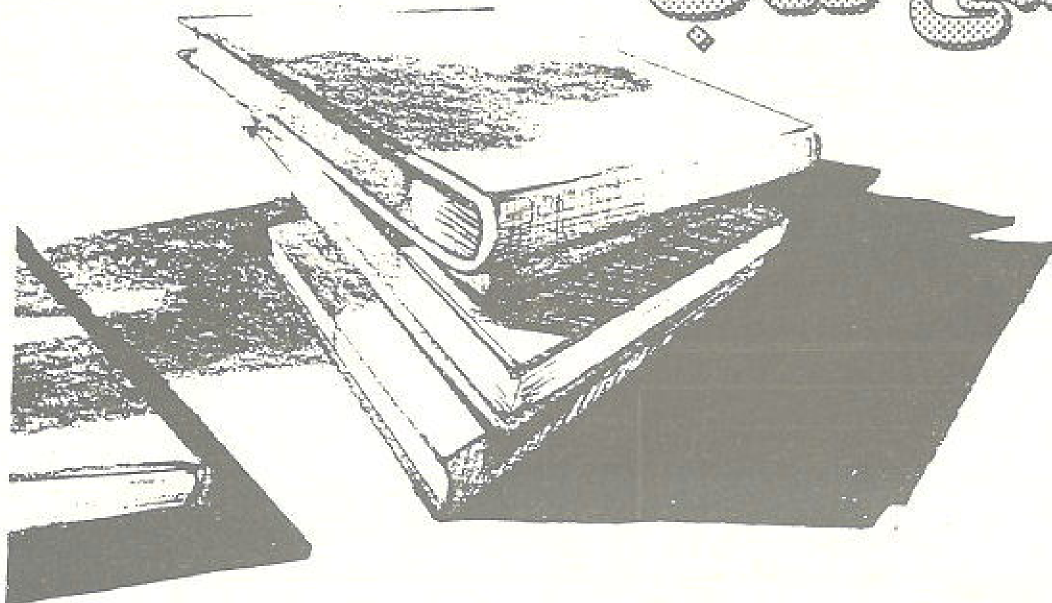
من از حالت بیحسی و خمودی خودم درنیامدم تا موقعی که دو مرد به پدرم نزدیک شدند . آنوقت خود را بروی پدر انداختم سرد بود باو سیلی زدم و بعد دستهایش را مالیدم . پدر ، پدر ، بلند شو ترا از واگن بیرون میاندازند . بدنش بیحرکت مانده بود . فریاد زدم او نمرده است . هنوز نمرده است . با آن دو مرد گلاویز شده و تا میتوانستم آنهارا کتک زدم ، پدر برای لحظه‌ای کوتاه چشمانش را که دیگر تار شده بود نیمه باز کرد و با بیحالی و سستی نفس میکشید . با شادی فریاد زدم ، دیدید ، دیدید گفتم او زنده است .

آن دو مرد دور شدند . از واگن ها ۲۰ جنازه بیرون انداخته شد . آنوقت ترن راه افتاده و درحالیکه پشت سرش چند صد نفر بیکس و غریب را لخت و بدون کفن ودفن در یک نقطه پراز برف لهستان بجا میگذاشت براه خود ادامه داد .

چیزی برای خوردن بما نمیدادند ما بجای نان از برف تغذیه میکردیم . روزها شبیه شب بود و شبها دُرد تاریکی و ابهام سکوت و ظلماتش را در روح و فکر ما ته نشین میساخت. قطار آهسته بر روی ریلها می‌چرخید ، گاهی اوقات چند ساعتی توقف میکرد و مجدداً براه میافتاد . ریزش برف قطع نمیشد . روزها و شبها همگی رویهم کز کرده و مچاله شده باقی ماندیم . بدون اینکه حرفی بر زبان بیاوریم . حالا دیگر جز یک بدن یخ بسته چیز دیگری نبودیم و با چشمان بسته منتظر توقف بعدی ترن بودیم تا مرده‌هارا خالی کنند .....

تهیه شده برای نشریه «چشم انداز»
ژانویه ۱۹۹۶ - دکتر ژاله پیرنظیر

بررسی کتاب



در شمارهٔ گذشته در صفحه بندی مقالهٔ خانم ژاله پیرنظر اشتباه فاحشی رخ داده بود که درک این مقاله مهم و آموزنده را غیر ممکن ساخته بود. با عرض پوزش از خانم دکتر پیرنظر و خوانندگان گرامی بار دیگر اقدام به چاپ این مقاله نموده‌ایم.

جامعهٔ یهودی و اعضاء آن در ایران از دیرباز در فرهنگ و ادبیات ما به عنوان پدیده‌ای غریب و بیگانه تصویر شده است. این تصویر عموماً یک جانبه و منفی بوده و با وجود قرن‌ها زندگی همجوار و هم سرنوشت با اکثریت جامعه، هنوز اقلیت مذهبی «غیر خودی» و در کنار محسوب می‌شود. چون مسلمان نیست، نویسنده یا شاعر او را مستوجب اهانت و توهین دانسته و سزاوار مسخره و طرد. کمتر بوده‌اند ادبا و شعرای بلند نظر و انسان دوستی که خود از تعصبات و کینه ورزی به دور باشند و از این هم وطنان غیر مسلمان به عنوان همسایه‌های خودی و محرم و هم سرنوشت یاد کرده باشند.

اگر نویسنده در دیانت خویش متعصب باشد که غیر مسلمان و یهودیان را بطریق اولی «نجس» دانسته و هر گونه تماس و نزدیکی با آنان را ممنوع و مکروه شمرده است. اگر نویسنده متجدد بوده و به ملیت خود و ایرانی بودن خود متعهد، باز هم، هم وطن یهودی را به عنوان همقطار و هم سرنوشت و محرم و دوست به حساب نیاورده است. اگر در ایران دوستی و نژاد ایرانی و آریائی خود ره مبالغه رفته، که با یهودی ایرانی بمثابه غیر آریائی و غیر ایرانی برخورد کرده و خصمانه او را طرد نموده و اگر در سطح بین‌المللی خواهان همدردی با برادران عرب و فلسطینی بوده، که باز در ضدیت با دولت اسرائیل مجوزی برای ابراز نفرت و کینه به یهودی ایرانی یافته است و بار دیگر یهودی ایرانی آماج حملات اوست.

به طور خلاصه، کمتر دیده شده که نویسنده‌ای قلم خود را متوجه این هم وطنان نماید و از بی عدالتیها و ستمهایی که عامه و خواص روشنفکر و مترقی در طی قرون نسبت به او روا داشته، مطلبی بروی کاغذ آورد. و یا دستکم او را به صورت یک فرد عادی با خصایل عادی بد و نیکو ترسیم نماید.

اساساً هر کجا که در ادبیات ما از یهودی سخنی رفته، به طور قالبی یهودی دارای چهره‌ای بوده منفور و نفرت برانگیز. یهودی همواره به صورتی الگووار تصویر شده. یا عرق فروشی می‌کرده. یا کهنه خر است

و کهنه فروش یا طلبکار و طماع و یا دوره گرد و اهل سماع. خصایل اخلاقی‌اش همواره ثابت و زننده و ظاهر و رفتارش هم مزموم و گزنده. خسیس است. چاکر منش و نوکر صفت است. به زندگی محقرانه خو گرفته و اگر هم استطاعت و توان مالی داشته باشد (که بالطبع نتیجهٔ خست او و حقیرانه زیست کردن اوست) باز هم مال خود را می‌اندوزد و هنوز به زندگی پست و خورده خور خود ادامه می‌دهد و ظاهر ترحم طلب و تظلم خواه خویش را حفظ می‌نماید. «جهود بازی» در می‌آورد و سمج است «عقل جهود پشت سر است» و وای به وقتی که طلبکار باشد و امان از روزی که «جهود خون ببیند»!

اگر روزی در خیابان در حال گذر باشی و شاهد کتک و آزار مظلومی باشی، به دفاع از مضروب مظلوم جلو می‌روی و از ضارب، خیلی ساده می‌پرسی **«مگر جهود گیر آورده‌ای؟ ولش کن. خدا را خوش نمی‌آید. گناه دارد»** و شفاعت می‌کنی. یعنی اصطلاحاً می‌گویی این ضرب و شتم را و این همه انرژی خشم‌آلود را بدین گونه تباه نکن. باشد تا واقعاً جهود گیر بیاوری که در آن حال این آزار و شماتت مباح باشد و حق مسلم تو. در آن وقت به قول سعدی

بیار آنچه داری ز مردی و زور

که دشمن به پای خود آمد به گور!

خوب بگذریم! شاید این مراتب «لطف» نسبت به یهودیان در فرهنگ عامه و در فلکلور ما بیشتر یافت می‌شود و در میان اهل قلم و اهل کتاب به این شدت نباشد و تعدیلی پذیرفته باشد. شاید از صافی دانش و معرفت و حقیقت جوئی و حقیقت گویی گذشته و... شاید.

ولی متأسفانه در ادبیات ما (بمانند ادبیات کلاسیک انگلیس و فرانسه و...) همواره یک چهرهٔ قالبی منفی از اقلیت‌های مذهبی به طور عموم و یهودیان به طور اخص بوده و هست. هم در ادبیات کلاسیک و هم معاصر. هم در داستان و هم در مقالات و سایر نوشتجات اجتماعی.

به ندرت کسی این تصویر را شکسته و پی ترسیم یهودی ایرانی رفته که فردی عادی است و مانند بقیه انسانها در این قرن پر تلاطم به دنبال معنائی برای این هستی پر از سؤال خویش است. انسانی با خواست‌ها و تمایلات عادی و معمولی، احساسات و عواطف معمولی و همگانی، مادری با عواطف مادرانه، پدری یا فرزندی با احساسات طبیعی، انسانی با ترس‌ها و دلهره‌ها و بیمهای معمولی، شادیها و امیدها، نگرانی‌ها و آرزوهای انسانی، عاشق شدن‌ها، تب و تاب‌ها، وطن دوستی‌ها و دلتنگی‌ها، دوستی‌ها و محبت‌های عادی و معمولی. بدون غلو و تخریب. آن گونه که هست و دانم و دانی.

اخیراً با کتاب به ظاهر معمولی و عادی برخوردم که ظاهراً باز یکی از همین کتبی است که در خارج از کشور - آن هم در لوس آنجلس - چاپ شده. کتاب شرح یک نسل سرگردان و آواره‌ای را می‌دهد که در آمریکا ساکن است. این نسل، خود به راستی **«از بد حادثه اینجا به پناه آمده»** و نه **«پی حشمت و جاهی»**. نه راه برگشت دارد و نه راه پیش. نه از گذشته دل کنده و نه به آینده دل بسته و نه زمان حال را پذیرفته. به مفهومی، در زمان و مکان معلق مانده. کتاب شرح آوارگی و درد روحی و غم از دست دادن است. شرح دوران برزخی از زندگی نویسنده کتاب است و دوستانش. عنوان کتاب هم خیلی ساده و عادی «کتاب اکبر» است و باز هم عادی‌تر این که نام نویسنده، **اکبر صادقیان** است.

تا اینجای قضیه که نه مطلب تازه‌ای در کتاب مورد معرفی هست و نه تازگی در سرنوشت نویسندهٔ آن. چه بسا خود ما خوانندگان هم همین

نوع تجربه را کم و بیش داشته‌ایم و داریم و دوران ناامنی را بمانند نویسنده کتاب، آقای اکبر صادقیان طی می‌کنیم. ولی خیر، کتاب به ویژه از یک نقطه نظر حائز اهمیت زیاد است. آن این که یکی از دوستان بسیار نزدیک آقای صادقیان در این غربت جوانی است یهودی ایرانی به نام ناصر. ناصر به مانند اکبر صادقیان و سایر اعضاء جمع کوچکشان غریب است و مهجور و در غم دوری از وطن می‌سوزد. با آمریکا و زندگی در آن مأنوس نیست و زندگی اینجا نیز با ناصر و مادرش سر سازگاری ندارد.

بارها در طول کتاب شاهد تلاش شبانه روزی این دوستان هستیم که معاش فراهم کنند و معنائی برای این دربدری خود بیابند. ما شاهد بحث‌های طولانی اینان هستیم که به دنبال راهی و فرجی برای خود و کشورشان در جستجویند.

کتاب اکبر در سال ۱۹۸۸ در لوس‌آنجلس انتشار یافته است (چاپخانه *Image Printing*) ۲۹۲ صفحه دارد و به گفتهٔ نویسندهٔ آن، کتاب مجموعه‌ای است گزارش گونه از حوادث و صحبت‌های جاری در سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ بین این جمع کوچک دوستانه و با احساس. اکبر صادقیان «گوشه‌هائی از زندگی مردم خود را به ذهن سپید تاریخ به امانت می‌سپارد» و صادقانه درد دل و گفته‌های یاران و تضادهای موجود در افکار و احساسات آنان را بیان می‌کند. با ناصر و جلال و هوشنگ آشنا می‌شویم و رفته رفته با آنان مأنوس می‌شویم. شوخی‌ها و دست انداختن‌های این دوست‌ها ما را به یاد دوستان خودمان می‌اندازد. زبان یاد گرفتن روزانه و تعجب‌ها و مسخره کردن‌ها نسبت به زبان و فرهنگ «ینگه دنیا» خاطرات روزهای اول زندگی در مهاجرت خود ما را به یادمان می‌آورد. این‌ها در سالهای بلافاصله پس از انقلاب ایران در شهری کوچک و کم جمعیت در وسط‌های «ینگه دنیا» «پرتاب» شده‌اند و به علت خشونت و خصومت محیط نسبت به ایرانی‌ها (به ویژه در آن سالهای گروگان گیری و بعد) و دلتنگی‌های خود این جمع، بیشتر و بیشتر به جمع کوچک و سادهٔ خود رو می‌آورند. بیشتر به خود کشانده می‌شوند و دوستی و نداری که بین اینان حاکم است عمیق‌تر و صادقانه‌تر می‌شود.

ولی در میان این جمع ساده و بی آلایش با یک ستارهٔ درخشان آشنا می‌شویم که با چهرهٔ گرم و قلب گرم‌ترش رونق و صفای این جمع هم وطن است. این چهره به مادر ناصر تعلق دارد. زنی است دلسوز و با محبت. مادری یهودی و به شیوهٔ مام وطن مادرانه وظیفهٔ تغذیه و پرورش جسمی و روحی این فرزندان دور از میهن را به عهده پذیرفته است. «مادر» برای همه مادری می‌کند. اکبر با احترام و علاقه‌ای ویژه از «مادر» صحبت می‌کند به او عشق می‌ورزد.

ناصر شاید «ایرانی» تر از همه، همه روزه نغمهٔ ایران و بازگشت به ایران را سر می‌دهد و از این که مادر هم برای بازگشت بی تاب است، با اشتیاق دو چندان در پی چاره جوئی است. ناصر در عین حالی که به دیانت خانوادگی خود پای بند است، به پیروان ادیان دیگر احترام گذارده و آدم‌ها را بر اساس مذهبشان دسته بندی نمی‌کند. می‌گوید: «اگر چه وجود یک کشور یهودی برای من حکم عشق را دارد، اما من خودم یک ایرانی یهودی هستم و میهنم را عاشقانه دوست دارم و تا وقتی که قادر باشم

در آنجا زندگی کنم، به هیچ جای دیگر توجهی ندارم». (ص ۳۵)

و ساعت‌ها در جستجوی علل شکست جنبش‌های سیاسی، علل روی کار آمدن «حکومت آخوندها»، ضعف‌های سیاسی و اجتماعی رژیم پهلوی، معنا و اهمیت دمکراسی در ایران با سطح فرهنگی مردم و... گفتگوها صمیمی است و جستجوها صادقانه.

مادر، در این گفتارها به نوعی به نمایندگی از یهودیان ایرانی آگاه و میهن پرست که در تجربهٔ زندگی و مبارزه سیاسی در میهنش آبدیده شده شرکت می‌کند و بُعد و عمق نوینی به این گفتگوها می‌دهد. آیا یهودیان ایران در دوران حکومت پهلوی‌ها - پدر و پسر - آزاد و در حال شکوفائی فرهنگی و اجتماعی بودند؟ آیا توانسته بودند به بالاترین مقام علمی و پژوهشی و بازرگانی برسند؟ آیا یهودی یا هر اقلیت مذهبی دیگر از حقوق اساسی خود برخوردار بود؟

یک روز نشریهٔ «پیوند» چاپ اسرائیل به زبان فارسی برای ناصر می‌رسد و ناصر با دوستانش دربارهٔ مقالات آن و اظهار نظرهای یهودیان ایرانی مقیم اسرائیل صحبت می‌کند. همه با مواضع آن ایرانیان آشنایند. ناصر هم نظرات و مواضع خود را دارد و از عقایدش دو آتشه دفاع می‌کند.

مهم این نیست که خواننده موافق و یا مخالف باشد. مهم این است که صدای تازه‌ای در ادبیات فارسی طنین افکنده است. صدای یک اقلیت مذهبی که دربارهٔ حوادث کشورش و سیاست‌های جاری این قرن در آن دارد نظر خودش را می‌دهد. و چه صاحب نظر، چه فصیح! ناصر سمبل جوانان متعهد اجتماعی و سیاسی ایرانی و یهودی است که برای اول بار صدایش را در نثر معاصر داستانی می‌شنویم. آن هم نه از زبان خودش و یا به قلم هم کیش و یا هم مسلکش. ناصر یهودی را اکبر غیر یهودی به ما می‌شناساند. این اکبر است که به من و توی ایرانی دارد می‌گوید هم وطنان غیر مسلمان ما، درست مثل خود ما، دربارهٔ تاریخ معاصرمان نظر دارند، فکر کرده‌اند، بحث دارند. اینها حضور دارند و در صحنه هم بوده و هستند. بمانند ما برای وطنشان و نجات آن اقداماتی کرده‌اند، زندان و سختی هم دیده‌اند و درد تبعید را هم چشیده و دارند تحمل می‌کنند. ما در یک صف هستیم. غریبه و بیگانه نیستیم.

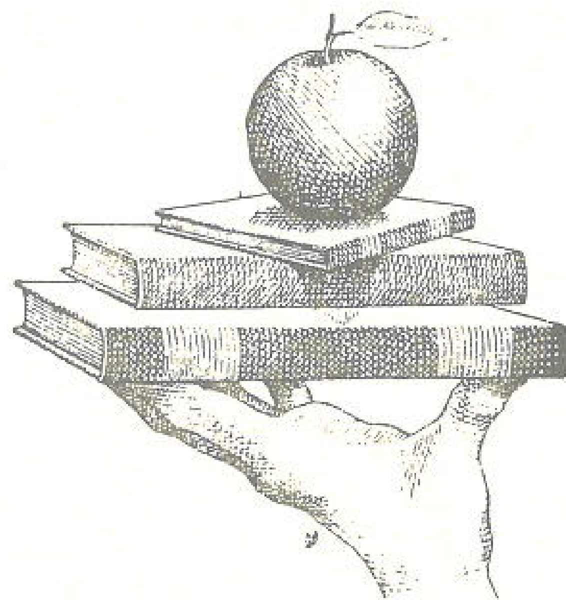
مادر ناصر به دنبال یک بیماری طولانی در بیمارستان بستری می‌شود و از آن پس این چند رفیق شفیق چه بی ریا بالای سر مادر کشیک می‌دهند و «شیفت»های متعدد بجای ناصر و دیگران کار می‌کنند تا کشیک مداوم بالای سر مادر بی خدشه و بی وقفه دنبال شود. فداکاریها بی ریا و رفاقت‌ها خالصانه. یهودی و مسلمان غمخوار یکدیگرند در دوران سختی و غربت.

کتاب اکبر آقای صادقیان را از نقطه نظر ارزش ادبی باید در جائی دیگر بررسی نمود. این کتاب همانگونه که خود صادقیان اذعان دارد «گزارشی» است از شرح روزگار چند جوان ایرانی در آمریکا. ولی از نقطه نظر دوری از تعصبات مذهبی و دست یافتن به یک رابطهٔ انسانی والا و با ارزش بین ناصر و اکبر نوشته‌ای است ارزنده و نمونه‌ای است کمیاب. صرفاً از این دیدگاه هم که شده باید به نویسندهٔ کتاب اکبر تبریک گفت و دست او را فشرد. نویسنده روحیهٔ مدنی ایرانیت و برادری را درک کرده، تجربه کرده و خوب بیان کرده و از این نظر سرمشق است. مطالعهٔ این کتاب را به شما توصیه می‌کنم.

همان گونه که در بالا اشاره رفت نوشتجات دور از تعصب و تنگ نظری که در آن به شرح تجربه‌ای انسانی در ورای ایدئولوژی و دین و نژاد بپردازند در ادبیات ما بسیار کمیاب و نادر است. از جمله این نادرها، باز اخیراً داستان کوتاهی از یک نویسندهٔ ایرانی در بلژیک به نام آقای ابولفضل اردو خانی به دستم رسید که جا دارد مروری از آن را در اینجا با شما در میان بگذارم. نام این داستان کوتاه «دکتر یوسف کلیمی» است. این داستان در مجموعه‌ای به نام «مرگ پلنگ» به سال ۱۹۹۴ در بلژیک منتشر شده است.

در این داستان حسین آقا تعریف می‌کند که دکتر یوسف کلیمی رفیق جون جونی بابای خدا بیامرزم بود. اوایل انقلاب زن دکتر یوسف مرد و او بعد از این مرگ به ناگهان خُرد شد. بعدها دختر او و شوهرش رفتند خارج و بعد از یک سال دو پسر دیگرش هم به دنبال خواهر از ایران رفتند. هر چه به پدر هم اصرار کردند، گفت «من نمیام. من جائی ندارم غیر از اینجا. جد اندر جدم کرمانی بودن و تو این آب و خاک. کجا برم خودم رو الاخون والاخون کنم؟ هر جا برم غریبم...این بقال سر کوچه، این قصاب، مشد اکبر تونوا که بچه‌اش رو نصف شب از مرگ نجات دادم، محسن لبنیاتی که اگر یه خورده دیر رسیده بودم زن و بچه‌اش سرزا رفته بودن...من این مملکت رو دوست دارم. با خوب و بدش هم می‌سازم...» حسین آقا از خدمات این پزشک با جامعه‌اش شمه‌ای می‌گوید و بعد ادامه می‌دهد: بعد از رفتن بچه‌ها، دکتر یوسف دیگر طبابت نمی‌کرد. اغلب میومد خونه ما، من میرفتم خونه‌اش. بعضی‌ها

می‌گفتن مأمور اسرائیله. به من هم تهمت جاسوسی می‌زدن که با مأمور اسرائیل رابطه دارم. منم چند بار بردن کمیته که بگم دکتر یوسف چی میگه، حتی تلفنش رو گوش میدادند. قصاب و لبنیاتی سر کوچه‌اش بهش



دست نمی‌دادند. آخه کلیمی بود و نجس. این مرد می‌فهمید و به روی خودش نمی‌آورد. با خنده می‌گفت این نیز بگذرد. پیر مرد خیلی بزرگوار بود...میدونی تو دنیا یک مذهب و یک مکتب هست که از تمام مذاهب و مکاتب بالاتره. اونم مکتب و مذهب عشقه. دکتر یوسف عاشق بود. مذهب و مکتبش هم عشق بود. این آدم کلیمی به دنیا آمده بود. مسلمون و زرتشتی و کلیمی براش فرقی نمی‌کرد. به خدا هم ایمان داشت. نه از طریق مذهبش بلکه از راه دلش. یک رابطه‌ای بین خودش و خداش بود. یک اصولی را هم رعایت می‌کرد نه از طریق مذهبش، بلکه از روی وجدانش. می‌گفت «خدایا قبل از این که وجدانم رو بکشی، من رو بکش...» حسین آقا باز هم از دکتر یوسف کلیمی تعریف‌ها دارد که پیر مرد چگونه خود را به آب و خاک ایران وابسته می‌دید و چگونه دور و بری‌ها تحت تأثیر جوّ متعصب و عقب افتادهٔ حاکم او را «نجس» دانسته و از او دوری می‌کردند و تماسی با او نداشتند تا اینکه: «همین محسن لبنیاتی نصف شب بچه‌اش مریض شد. هر چی گشت دکتر گیر نیاورد. با خجالت آمد سراغ دکتر یوسف. اون هم بلند شد رفت». دکتر کارش را کرد و محسن لبنیاتی «این دفعه بجای این که دست دکتر را بگیره و فشار بده، دو تا دست‌هاشو گرفت ماچ کرد و رو چشمش گذاشت». (از کتاب مرگ پلنگ، نوشته ابولفضل اردوخانی، اوت ۱۹۹۴ - بلژیک). □



عشق

برگردان مینو ذهابیان (کوتال)

می‌پذیرم که بمن نیازمند باشی،
ولی مفهوم عشق تکیه کردن نیست،
و امیدوارم که خواستار من باشی.
می‌پذیرم که مرا ببازی بگیری،
ولی عشق بیش از یک فانتزی است.
و من از برملا شدن احساس واقعی خود واهمه دارم.
می‌پذیرم که بمن اعتراض کنی،
اما عشق جنگی پایان ناپذیر نیست.
من احساس تنهایی می‌کنم اگر تو
احساسات خود را پنهان کنی.
می‌پذیرم که با من رقابت کنی،
ولی مفهوم عشق در برد و باخت خلاصه نمی‌شود.
من می‌خواهم سهم بزرگی از زندگی تو باشم
نه جزئی از بازیها و سرگرمی‌های تو
می‌پذیرم از من حمایت کنی،
ولی مفهوم عشق کنترل کردن نیست.
من امیدوارم که تو نیازگاه به گاه من به تنهایی را درک کنی.
می‌پذیرم که از من انتقاد کنی،
ولی مفهوم عشق تحقیر کردن نیست.
امیدوارم که بدانی من عاشق تو هستم،
همچنان که عاشق خود نیز هستم.





تازه‌های پزشکی

از
دکتر نیسان بامداد

سرطان پستان در میان یهودیان

در مورد سرطان پستان در بین یهودیان در شمارهٔ ۴۵ چشم‌انداز با شما سخن گفتم. اینک آگاهیهای تازه را در این راستا به خوانندگان تقدیم می‌کنم.

جامعه سرطان آمریکا ***(American Cancer Society)*** گزارش می‌دهد که در این سال ۴۴۳۰۰ زن آمریکایی از سرطان پستان تلف خواهند شد. تلفات سرطان پستان بعد از سرطان ریه شایع‌ترین عامل مرگ و میر در اثر سرطان می‌باشد.

سرطان پستان در بین جوانهای زیر ۳۰ سال کمیاب است و بین هر یک میلیون نفر ۱۷ نفر دچار می‌شوند. ولی این نوع سرطان در بین زنهای جوان یهودی اشکنازی که از اروپای میانی و خاوری به آمریکا مهاجرت کرده‌اند زیاد دیده می‌شود و در حدود یک چهارم موارد سرطان پستان را در زنهای زیر ۴۰ سال تشکیل می‌دهد.

پژوهش‌های انجام شده در دو سال گذشته نشان داده است که این نوع سرطان پستان در بین زنهای ۲۰ تا ۴۰ ساله زنهای یهودی اشکنازی، ریشه‌ی خانوادگی و ژنتیک دارد و هر چه سن زنِ دچار شده کمتر باشد جنبه‌ی ژنتیک آن بیشتر است.

ژن مسؤول این نوع سرطان در جوانها به نام اختصاری ***BRCA1*** می‌باشد که اگر دگرگونی پیدا کند ***(Mutation)*** باعث سرطان پستان می‌شود.

در سپتامبر سال گذشته، پژوهشگران گزارش دادند که در بین زنهای یهودی اشکنازی یک در صد آن‌ها دارای این ژن می‌باشند که اگر دگرگونی پیدا کند و تغییر حالت بدهد ***(Mutation)*** سرطان به وجود می‌آید.

پژوهش‌های انجام شده توسط ***Massachusetts General Hospital in Boston*** و نیز ***Fred Hutchinson Cancer Research Center*** در سیاتل و گزارش منتشر شده در ***New England Journal of Medicine*** و نیز طبق اظهار نظر ***Francis Collin*** که رهبری ***Center for Human Genome Research*** را به عهده دارد در حدود ۳۸ در صد سرطانهای پستان در بین زنهای اشکنازی زیر ۳۰ سال ناشی از دگرگونی ژنتیک می‌باشد.

در بین زنهای زیر ۴۰ سال که دچار سرطان پستان هستند ۲۷ در صد در بین زنهای اشکنازی مسؤول سرطان ژنتیک می‌باشد. این رقم در بین

- مردهایی که ازدواج کرده‌اند عمرشان ۱۸۰۰ روز درازتر است از مردهایی که ازدواج نکرده‌اند!!!

- هر سیگاری که دود می‌کنید ۱۲ دقیقه زودتر می‌میرید.

- هر نوشابه رژیمی (*DIET*) که می‌نوشید ۹ ثانیه از عمر خود کم می‌کنید.

- در هر سفر که کمربند را در اتومبیل نمی‌بندید ٦ ثانیه زودتر به مرگ نزدیک می‌شوید.

- هر سال ۲۴۴۰۰۰ نفر در آمریکا تشخیص داده می‌شوند که به سرطان پرستات دچار شده‌اند و ۴۱۴۰۰ نفر از سرطان پرستات هر سال می‌میرند. در بین مردهای ۵۰ سال به بالا ۳۰ تا ۴۰ در صد به سرطان پرستات دچار هستند ولی فقط ۸ در صد آن‌ها از عوارض آن رنج می‌برند.

داروهای تازه برای ناتوانی جنسی

سی میلیون مرد آمریکایی از ناتوانی جنسی شکایت دارند. داروی تازه‌ای که با نسخه تجویز می‌شود بنام بازرگانی *Caverject (Alprostadil)* نخستین دارویی است که به وسیله‌ی سازمان غذا و دارو (*F D A*) تصویب می‌شود.

این دارو یکی از مشتقات *Prostaglandin* است که یک نوع هرمون طبیعی بدن است و وقتی در پوست آلت مرد تزریق می‌شود باعث گسترش سرخرگ مربوطه شده و نعوظ برای مدت ۳۰ دقیقه تا دو ساعت برقرار می‌شود. مقدار تزریق شده برای اشخاص متفاوت است و بایستی به وسیله‌ی پزشک تعیین شود تا از به درازا کشیدن زمان و عوارض پیشگیری شود. چه در پاره‌ای موارد نعوظ به مدت ۴ ساعت ادامه یافته و ناراحتی‌های جدّی به وجود می‌آورد. نخستین تزریق با کمترین اندازه‌ی دارو توسط پزشک متخصص در مطب انجام می‌گیرد. پزشک متخصص بایستی در دسترس باشد تا اگر تزریق باعث عوارضی شد فوراً به کمک طلبیده شود. این دارو توسط آزمایشگاههای داروسازی *Pharmacia & Upjohn* ساخته می‌شود.

جامعه‌ی سرطان آمریکا گزارش می‌دهد

AMERICAN CANCER SOCIETY

علت مرگ

خوردن یک استیک در هفته - ۱ در ۵ میلیون

زنهایی که به وسیله‌ی شوهر یا دوست پسر خود کشته می‌شوند - ۱ در ۸۰۰,۰۰۰

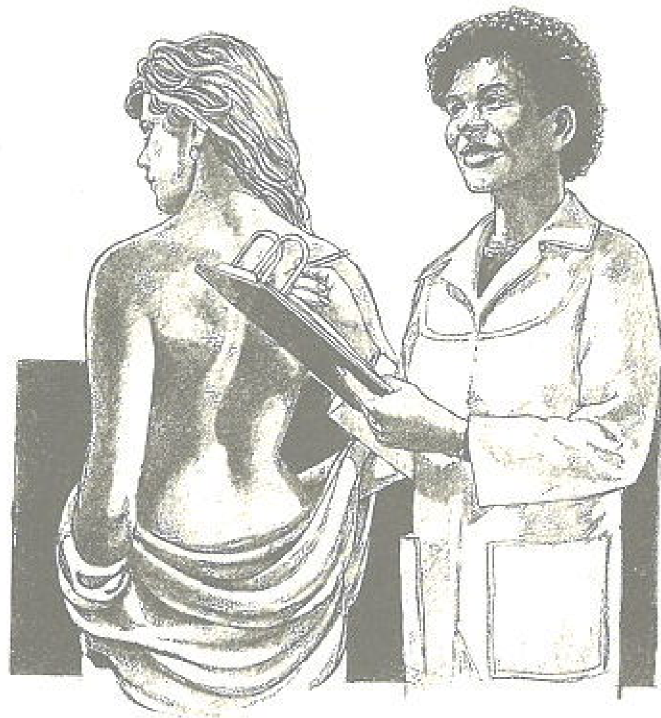
ابتلا به سرطان به علت نوشیدن یک قوطی آبجو در روز - ۱ در ۷۰,۰۰۰

زایمان و خطر مرگ - ۱ در ۱۱,۰۰۰

آدم کشی - ۱ در ۱۰,۰۰۰

خطر تصادف اتومبیل - ۱ در ۸,۰۰۰

خطر مرگ از هر گونه سرطان - ۱ در ۵ یعنی از هر ۵ نفر یک نفر از سرطان خواهد مرد.



زنهای غیر یهودی فقط ۵ در صد می‌باشد.

در این پژوهش‌ها ۴۹۸ بیمار جوان که به سرطان پستان دچار بودند مورد بررسی قرار گرفتند.

انستیتوی ملّی سرطان آمریکا *National Cancer Institute* در حال حاضر پژوهش‌های انجام شده روی زنهای یهودی اشکنازی را در منطقه واشنگتن هماهنگ می‌نماید تا فراوانی ژن دگرگون شده و ارتباط آن با سرطان پستان و تخمدان در بین این گروه را روشن سازد.

Cataract

رابطهٔ چاقی با آب مروارید چشم

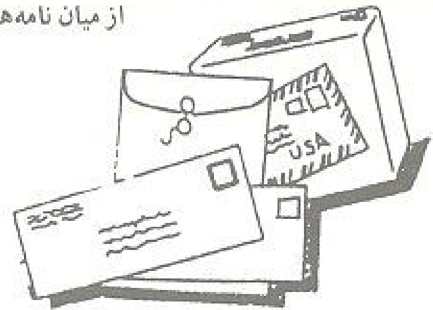
سازمان *Physicians Health Study* بررسی ویژه روی ارتباط بین چاقی و بروز آب مروارید چشم (*Cataract*) به عمل آورده است و چنین نتیجه می‌گیرد: مردانی که بین ۴۰ و ۸۴ سالگی سن قرار دارند اگر وزنشان ۲۰۰ پاوند یا بیشتر باشد، خیلی بیشتر در معرض خطر بروز کاتاراکت چشم می‌باشند با مقایسه با آنهایی که در این گروه سنی قرار دارند و وزنشان ۵۰ پاوند و یا کمتر است. علت این امر معلوم نیست.

آیا می‌دانید...

- دود کباب به شما احساس می‌دهد که اطاقی که در آن قرار دارید کوچکتر از عادی جلوه کند و برعکس بوی سیب سبز باعث احساس بزرگی اطاق می‌شود.

- آیا می‌دانید که خانم‌ها به طور میانگین ۲۷۰۰ روز بیش از مردها زندگی می‌کنند.

از میان نامه‌های رسیده



مدیریت محترم مجلهٔ ماهیانه چشم انداز، غرض از نوشتن این نامه بحث در مورد نمایشنامه از استر تا استر می‌باشد در طول مدتی نزدیک به چهارده سال که از اقامتم در لوس آنجلس می‌گذرد، ندیدم و نخواندم در جایی که خانم هما سرشار پیس نویس هم هستند. من واقعاً برای ذهن و هوش، قدرت قلم و شخص خانم هما سرشار احترام زیادی قائلم و اغلب از خواندن مقالات ایشان لذت برده‌ام و خوشحال بوده‌ام و هستم که در جامعهٔ ما چنین نویسندگانی چون خانم سرشار وجود دارند که در جای خود باعث افتخار برای ما هستند. اما نمی‌دانم مقاله نوشتن و آن هم با چنان قلم شیوائی چون قلم خانم هما سرشار چه ارتباطی با پیس نوشتن دارد، آن هم در کشوری که ما در آن زندگی می‌کنیم و کم و بیش به موضوعات جامعه آن آشنا شده‌ایم که یک جامعهٔ تخصصی می‌باشد و هر کس رشته خودش و تخصص خودش را دنبال می‌کند. من نمی‌دانم چگونه خانم سرشار پا فراتر از تخصص خودشان گذاشتند و پیس نویس و کارگردانی آن را هم به عهده گرفتند. من فکر نمی‌کنم حتی عدهٔ قلیلی از بینندگان آن به اصطلاح نمایش نظری مثبت به این کار خانم سرشار داشتند. اصولاً تماشاچی‌ها انتظار دیگری از دیدن این نمایش داشتند که بر طبق روایات تاریخ بوده. بنده بعد از اتمام این نمایش دست به یک آمارگیری چند دقیقه زدم به امید اینکه شاید اشتباه در قضاوت کردم عده‌یی حاضر به جواب دادن نبودند و شک داشتند مبادا نا آگاه باشند به عدهٔ زیادی برخورد کردم که نظرشان با من یکی بود آنقدر انتقاد و نظرهای نامساعد به گوشم خورد که تصمیم گرفتم این نامهٔ انتقادی را برای آن مجله بنویسم.

در تمام طول مدتی که با کنجکاوی بسیار به این نمایش گوش می‌دادم، چقدر افسوس خوردم برای خانم آغداشلو برای پذیرفتن بازی و اجرای نقش به صورت انفرادی در این نمایش. خانم آغداشلو آمده بود بعد از سالها زحمت جای سنگین و با اعتباری برای خودش در عالم هنر بین جامعهٔ ایرانی باز کند. ایشان چرا دست به چنین اشتباهی زدند و هنوز نمی‌دانم چقدر طول می‌کشد تا مردم این گناه و یا اشتباه ایشان را فراموش کنند و ایشان اعتبار قبلی خود را در عالم هنر به دست بیاورند که در این مورد هم خانم سرشار سهمی بسزا داشتند و شما آقا یا خانمی که این نامه را می‌خوانید باور کنید هیچکس نیامده بود به دیدن این نمایش برای دیدن استر تلفنی و یا شنیدن صدای ناپیدایش که درباره خریدن میوه و جا دادن آن در یخچال پر از میوه و غیره که اصولاً ربطی به این داستان تاریخی نداشته بشنود و یا ببیند. جملات را کوتاه می‌کنم، بیش از دو هزار سال است که این داستان خوانده می‌شود به خصوص در این ایام برداشت‌های مردم عادی از خواندن و شنیدن این داستان بسیار بسیار متفاوت است با نمایشی که خانم سرشار ارائه دادند. امیدوارم خانم هما سرشار از این انتقاد ناراحت نشوند.

با تشکر فراوان برای وقت شما

امضاء محفوظ

با سلام و احترام، در شمارهٔ ۴۵ آذر ماه ۱۳۷۴ نشریه چشم‌انداز نوشته‌ای تحت عنوان «**نظرخواهی از ربانیم محترم جامعه در مورد قتل زنده یاد ایتصحاک رابین**» به چاپ رسیده که خواهشمند است دستور فرمایید نقدی بر این نوشته به شرح زیر در چشم‌انداز به چاپ برسانند.

قتل ناجوانمردانه اسحق رابین، نخست وزیر اسرائیل قلب هر انسان آزاده و طالب صلح را در سراسر جهان به درد آورد و در این مورد مقالات و نظرات و مصاحبات به تعداد مفصل در روزنامه‌ها و مجلات و سایر رسانه‌های گروهی جهان نوشته و گفته شده است که همه کم و بیش از آن آگاهی دارند. این عمل وحشیانه هر چند توسط فردی صورت گرفت که دارای افکار قرون وسطائی و واپس گرایانه بوده و شخصی متعصب و خشک مقدس می‌باشد ولی انگیزه آن را نمی‌توان بجز یک انگیزه سیاسی چیزی دیگر تلقی نمود که حزب مخالف کابینه اسحق رابین زمینه‌ساز و هموار کننده آن بود. بنابراین هیچگونه مسئله دینی و مذهبی در این زمینه موجود نیست که برای بودن به آن به «ربانیم محترم» متوسل شد و از آنها نظر خواهی نمود.

اسحق رابین به عنوان یک رهبر سیاسی با برخورداری از حمایت و رأی سایر دولتمردان کابینه و نمایندگان مجلس که منتخب مردم می‌باشند اقدام به طرح ریزی یک صلح همه جانبه برای کشور اسرائیل می‌نماید و مسلم است که مانند حل اختلاف هر دعوای معمولی بین دو نفر، طرفین دعوا باید امتیازات و گذشتی برای یکدیگر قائل باشند تا دعوا فیصله یابد و صلح و آشتی بین آنها برقرار گردد. در مورد دعوا و اختلاف اسرائیل و اعراب این اسرائیل است که باید از خود گذشت نشان دهد و با چشم پوشی از مقداری از زمین‌های متصرف و محترم شمردن حقوق اجتماعی و سیاسی همسایگان باعث برقراری صلح و آرامش در منطقه گردد و این راهی بود که اسحق رابین در آن گام نهاده بود و در این خصوص آن زنده یاد خطای شرعی مرتکب نشده بود که برای تعبیر آن خطا و تعیین حد شرعی آن از «ربانیم محترم» نظرخواهی شود. این عمل درست ریختن آب به آسیاب کسانی است که مخالف جدائی دین و سیاست می‌باشند و همواره تلاش می‌کنند به نحوی سیاست و دین را قاطی نمایند و عنان آنرا به دست مذهبیون بدهند.

به زبانی دیگر اگر نشریه چشم‌انداز در صدد نظرخواهی در خصوص انگیزه قتل اسحق رابین برمی‌آید، باید یک نظرخواهی عمومی باشد که تمام طبقات جامعه اعم از کارگر و کارمند و روشنفکر و دکتر و مهندس و روحانی و بازاری و کاسبکار را در بر گیرد، نه آنکه فقط به ربانیم محترم بسنده نماید.

و اما نکته غیر قابل باوری که در این نظر خواهی به چشم می‌خورد پدیده نو ظهور «مرجع تقلید» برای یهودیان سفارادی دنیا می‌باشد که توسط یکی از ربانیم محترم مطرح شده است که فکر می‌کنم تا به حال بر یهودیان دنیا پوشیده بوده است. ایشان بکرات از اظهار نظرهای خود به نظرات مرجع تقلید سفارادیهای دنیا استناد می‌نمایند.

من از این ربای محترم می‌خواهم بپرسم که در کدام یک از کتابهای متعدد مقدس یهود اعم از کتب نیایش، فلسفی، اجتماعی و غیره نامی از مرجع تقلید برده شده است و در کجا یهودیان را موظف به تقلید نموده است و اصولاً در مذهب یهود مرجع تقلید چه معنائی دارد که ایشان نسخه آنرا برای یهودیان پیچیده‌اند.

بدین ترتیب که جلو می‌رویم فردا روزی یک ولی فقیه برایمان دست و پا می‌کنند و فاتحه را می‌خوانند. به قول معروف «نه بر مرده بر زنده باید گریست».

با احترام فراوان، سیاوش اخگرنیا

«برنده شدم»



نوشته: ویولت سلیمان زاده

از ته دل فریاد کشید: برنده شدم، بالاخره برنده شدم. رؤیای سالهای دراز کودکی و جوانی‌اش به حقیقت پیوسته بود. با حیرتی جنون‌آمیز دور و بَرِش را نگاه کرد و به خود گفت: عجیب است که اصلاً یادم نمی‌آید کی این بلیط را خریدم. از شادی سر از پا نمی‌شناخت. سالها بود که منتظر چنین لحظه‌ای بود. سالها بود که تقریباً هر شب قبل از خواب مدتها به برنده شدن فکر می‌کرد. بارها خوابش را دیده بود. و حالا با این پول بی حساب می‌توانست به همهٔ آرزوهایش برسد. آرزوهای بزرگ و کوچک، فکر کرد: اوّل یک خانه بزرگ می‌خرم. خانه‌ای که بشود تویش نفس کشید. با وسائل راحتی، اطاقهای بزرگ، از این آپارتمان کوچک خلاص می‌شوم. می‌روم به یک منطقهٔ اعیانی پر از درخت و منظره‌های زیبا. جائی که از پنجره‌هایش بشود همه زیبائی‌های شهر را تماشا کرد. به شوهرش فکر کرد. دیگر لازم نیست صبح تا شب کار کند و همیشه هشتش گرو نُهش باشد. مگر از مردهای دیگر چه کم دارد. یک اتومبیل بزرگ آخرین سیستم. بگذار چند سال هم مثل آقاها اینطرف و آنطرف برود و ژست بگیرد. به دوستانش فکر کرد. به فامیلش، به آنهائی که می‌خواست شب و روزش را با آنها بگذراند و به آنهائی که می‌خواست دیگر محلشان نگذارد. بخود گفت: حسودها را می‌گذارم کنار و با اعیان و اشراف رفت و آمد می‌کنم، برای آیندهٔ بچه‌ها هم خیلی بهتر است. بچه‌هایش، آه این بچه‌های نازنین. حالا دیگر آینده‌شان تأمین است. لازم نیست دیگر غصهٔ پول ماشین و خرج تحصیل و تأمین زندگی آینده‌شان را بخورد. چه آیندهٔ درخشانی در انتظارش بود. توی آیینه به خودش نگاه کرد و اندیشید: جوانی‌ام را فدای فکر و خیال آینده کردم. ولی مهم نیست جوانی‌ام را برمی‌گردانم با عمل‌های جراحی زیبائی. لباس و جواهر، استراحت زیاد. آرامش خیال. دیگر غصه چک‌ها و صورت حساب‌های گوناگون را نمی‌خورم. دیگر منتظر حراج فروشگاهها نمی‌شوم هر چه می‌خواهم می‌خرم. چه آرامش خاطری، هر چه که بخواهم صاحب آن خواهم بود. شادی زندگیِ در ناز و نعمت را زیر دندان مزه مزه می‌کرد. دلش باز شده بود، دلواپسی از وجودش رخت بربسته بود و زرق و برق زندگی او را در خلسه‌ای خوشایند فرو برده بود.

همه چیز به خوبی پیش می‌رفت بجز اینکه بچه‌ها دیگر زیاد حوصله درس خواندن را نداشتند. سرشان به ماشین‌های آخرین مدل و مهمانی‌های جوراواجور و تفریحات عجیب و غریب گرم بود. مدرسه آخرین محلّی بود که توجهشان را جلب می‌کرد. حتی خانه بزرگ پدر و مادر برایشان تنگ بود. خانه‌های جداگانه می‌خواستند. دوستان تازه، زندگی پر ماجرا و آزادی می‌خواستند. نمی‌توانست فکرش را آزاد کند. پسرش بسختی تغییر کرده بود، پول می‌خواست. خشونت می‌کرد. با کسی حرف نمی‌زد. دخترش ترک تحصیل کرده بود و هر روز با دوستان تازه دیده می‌شد. وقتی گله‌ای می‌کرد بچه‌ها می‌گفتند: چرا باید درس بخوانیم در حالیکه زندگی آینده‌مان تأمین است. مردم درس می‌خوانند برای اینکه به پول و پله‌ای برسند. ما چه احتیاجی به مدرسه رفتن داریم، دنیای پر زرق و برق اطراف هر لحظه این دو بچه را در خود می‌کشید. اگر می‌شد

یک جوری جلوی آنها را بگیرد همه چیز به خوبی پیش می‌رفت. بجز اینکه دلش برای دوستان قدیمی‌اش تنگ شده بود. حوصله دوستان تازه‌اش را نداشت. آنهائی که ظاهراً چیزی می‌گفتند و منظورشان چیز دیگری بود. آنهائی که مجبور بود برای دیدنشان چند ساعت خودش را بسازد و وقتی که به آنها می‌رسید نه تنها دلش باز نمی‌شد بلکه بیشتر دلش می‌گرفت. همه چیز به خوبی پیش می‌رفت بجز اینکه از پشت پنجرهٔ خانه شیک و رؤیائی‌اش منظره‌های زیبا نمی‌دید بلکه کنار استخر را نگاه می‌کرد و شوهرش را می‌دید که صبح تا شب نشسته و گیلاس مشروبی در دست دارد و با کلفت‌های رنگ و وارنگ که دور و برش می‌پلکند لاس می‌زند. چقدر از این منظره بدش می‌آمد. فکر می‌کرد: چقدر تنبل شده، ایکاش دوباره برمی‌گشت سرِ کار. یادش می‌آمد که آنوقتها شوهرش شبها خسته از مغازه برمی‌گشت و پاکتی میوه یا بسته‌ای حلوا شکری دستش بود و با اشتهای تمام آشپزخانهٔ کوچکشان را بو می‌کشید و قربان صدقه‌اش می‌رفت و دستپخت او را می‌خورد. چقدر با هم حرف می‌زدند و چقدر با هم می‌خندیدند. چقدر قدیم‌ها با هم فکر می‌کردند و افکارشان را با هم در میان می‌گذاشتند. چقدر از ترس‌ها و دلهره‌هایشان و از آرزوها و افکارشان با هم می‌گفتند. چقدر همدیگر را قبول داشتند. و دوباره از پنجرهٔ تنهائی‌اش نگاهی به کنار استخر می‌انداخت و دلش می‌لرزید. غریبه‌ای کنار استخر خانه‌شان روی تخت لم داده بود و با کلفت‌ها خوش و بش می‌کرد. غریبه‌ای که دیگر حتی شباهت کوچکی هم به شوهرش نداشت. احساس گزنده‌ای به او هشدار می‌داد که دیگر او را دوست ندارد. دلش فشرده می‌شد. چقدر همه چیز رنگ عوض کرده بود. چقدر رنگها بی رنگ شده بود. دیگر خوشحال نبود. تنها بود و خودش را گول می‌زد اگر فکر می‌کرد که همه چیز بخوبی پیش می‌رود. دیگر هیچ چیز به خوبی پیش نمی‌رفت. او مانده بود و پولهایش، تنهای تنها. فامیل دیگر حوصله‌اش را نداشتند چون از وقتی که برنده شده بود خیال می‌کرد که همه به ثروت او نظر دارند و دلش نمی‌خواست هیچکس حتی دختر خالهٔ عزیزش را ببیند. دیگر فرصتی برای پدر و مادرش نداشت. خیال می‌کرد که پرستاری که برایشان استخدام کرده جای چند ساعت صفای بودن در کنار او را پُر می‌کند. مدتها بود که به آنها سر نزده بود. می‌دانست که سخت از او گله دارند. دیگر هیچ چیزی آنطور که او می‌خواست پیش نمی‌رفت. دیگر هیچ چیزی خوب پیش نمی‌رفت.

با صدای زنگ تلفن از خواب پرید. چه خواب عجیبی، چه خواب عمیقی، چه بیداری گرم و آرامی، رؤیای سالهای کودکی و جوانی‌اش اینبار طولانی‌تر و عمیق‌تر او را در خود فرو برده بود و پرده‌های شگفت انگیزی از زندگی را نمایان ساخته بود. پرده‌های هولناک و هشدار دهنده. باورش نمی‌شد که بعد از ظهر به چنین خواب عمیقی فرو رفته. گوشی تلفن را برداشت. همسرش بود. می‌پرسید: چیزی لازم نداریم؟ دارم می‌آیم خانه. مثل گذشته‌های دور صدایش آرام و مهربان بود. وقتی جوابش را داد و گوشی تلفن را گذاشت، تازه بطور کامل از خواب بیدار شده بود. دوروبرش را نگاه کرد، آپارتمان کوچکش را با تکه‌هائی ریز و درشت از اشیاء مختلف که در تاریک و روشن غروب به او چشمک می‌زدند. چراغ را روشن کرد و سرش را چرخاند و دور و بر اطاق را تماشا کرد. فریاد کوتاهی از شوق کشید و زیر لب گفت: برنده شدم! بلیط‌های برنده در همهٔ فضای خانه پراکنده بود. عکس عروسی‌اش توی قاب شیشه‌ای. کار دستی دخترش که در مدرسه برای او درست کرده بود. ساعت دیواری ارزان قیمتی که از پدر و مادرش هدیه گرفته بود. و عکس فارغ‌التحصیلی پسرش با آن لبخند دوست داشتنی. بوسه‌ای افتخارآمیز برای عکس فرستاد. شوقی کودکانه قلبش را چنگ می‌زد. مثل اینکه برای اولین بار برگ‌های برنده زندگی‌اش را لمس می‌کرد. براستی برنده شده بود. برنده جوایزی با ارزش‌تر از بلیط لاتاری. سرش را شادمانه تکان داد و به آشپزخانه رفت. □

اخبار یهودیان ایرانی تبار در جهان

یهودیان مقیم لس آنجلس

اخبار مجتمع فرهنگی اور آمونا

مجتمع فرهنگی اور آمونا از اول فوریه ۱۹۹۶ به محل دائمی خود واقع در شمارهٔ ۵۰ لاسینگای شمالی (محل سالن اجتماعات گیلورد) انتقال یافت. این سازمان، در حال حاضر به عنوان یک سازمان غیر انتفاعی به ثبت رسیده و زیر نظر هیئت مدیره موقت به سرپرستی آقای دکتر آقائی اداره میشود.

آقای ابراهیم نورانی که فارغ التحصیل یشیوای «ماکوم گُلد» از اسرائیل می‌باشند و قبلاً ریاست مدارس اوتصر هتورا و همچنین دبیر عبری مدارس آلیانس و اتفاق را عهده‌دار بوده‌اند، مسئولیت امور مذهبی کنیسای مجتمع را به عهده دارند. هر هفته روزهای شنبه و همچنین در اعیاد مذهبی پس از انجام مراسم تفیلا، آقای نورانی با بیاناتی شیوا و فصیح و با تسلط کاملی که به قوانین، مقررات و تاریخ و تفسیر شریعت یهود و همچنین زبان عبری دارند به تفسیر پارشای هفته می‌پردازند و سپس سخنران هفته مسائل روز را مطرح ساخته و درباره آنها بخصوص درباره آنچه که در سراسر جهان به خصوص اسرائیل و ایران در ارتباط با جامعه ما می‌گذرد به بررسی و تجزیه و تحلیل می‌پردازد و هر چند گاه یک بار نیز یکی از متخصصان و دانشمندان جامعه ما مسائل فرهنگی - بهداشتی و حقوقی را مطرح کرده و اطلاعات لازم به شرکت کنندگان در مراسم نیایش می‌دهند.

برای آگاهی بیشتر خوانندگان گرامی در مورد تأسیس مجتمع فرهنگی اور آمونا خاطر نشان می‌سازد که در سال ۱۹۹۱ پس از آنکه کنیسای نصح اسرائیل به محل فعلی خود در سانتامونیکا انتقال یافت و به منظور آنکه اهالی بورلی هیلز و اطراف نیز از خدمات مذهبی و انجام مراسم نیایش و تفیلا بهره‌مند گردند آقای دکتر آقائی کنیسای بنه آمونا را در بورلی هیلز پایه گزاری نمود که با استقبال شدید مردم روبرو گردید. در سال گذشته پس از آنکه محل کنیسا تخریب گردید موقتاً مراسم نیایش و تفیلا در سالن اجتماعی هتل نیکو انجام می‌گرفت. نظر به اینکه شرکت کنندگان در مراسم مذهبی کنیسا بر این اعتقاد بودند که انجام مراسم تفیلا در سالنهای سینما و تأتر منافی شئونات مذهبی ما می‌باشد، پس از جستجوی فراوان برای تهیه محل مناسب، سالن جدید برگزیده شد و به نام مجتمع فرهنگی اورآمونا در خدمت همگان قرار گرفت. ضمناً از اول ماه فوریه کلاسهای عبری و بت میتصوا و برمیتصوا در روزهای یک شنبه صبح زیر نظر آقای نورانی در ساختمان واقع در ۲۱۵ لاسینگای جنوبی اطاق شماره ۱۰۱ که از طرف آقای یعقوب کامران مجاناً در اختیار این مجتمع قرار گرفته است دایر و شروع به کار کرده است. ضمن تشکر از آقای یعقوب کامران اطمینان کامل داریم که با احاطه فراوانی که آقای نورانی به زبان عبری و تدریس مقررات و قوانین یهود دارند، شرکت کنندگان در این کلاسها بخصوص نوباوگان ما نه تنها زبان عبری بلکه به مقررات و شعائر مذهبی آشنا شده و آماده قبول مسئولیتهای اجتماعی و مذهبی خود خواهند بود. هیئت مدیره مجتمع فرهنگی اورآمونا ضمن سپاسگزاری از همه کسانی که با استقبال فراوان و کمک‌های مادی و معنوی خود پایداری و ماندگاری این کنیسا را تضمین نموده‌اند لازم می‌داند از مجتمع فرهنگی ارتص بخصوص هیئت مدیره محترم آن که در بنیان گزاری این سازمان همه گونه تشریک مساعی نموده و از بذل هیچ گونه کمک و مساعدت دریغ نفرموده‌اند صمیمانه سپاسگزاری و تشکر نموده و برای این خدمتگزاران واقعی جامعه ما که سازمان عظیم مجتمع ارتص را بنیان گزاری نموده‌اند از خداوند متعال سلامتی و توفیق خدمت آرزو می‌نماید.

مجتمع فرهنگی ارتص

نظر به اینکه آگاهی از وضع خواهران و برادران یهود در هر نقطه از دنیا وظیفهٔ ملّی هر فرد یهودی می‌باشد و لازمهٔ آن داشتن یک پایگاه محکم و موثق و صحیح آزمایش شدهٔ ملی است که در مواقع ضروری بتوان به آن مؤسسه و واحد ملّی دسترسی داشت. هیئت مدیره و مشاورین مجتمع تصمیم گرفتند که با پیوستن به *American Jewish Council* موجودیت آتی خود را حفظ و در برنامه‌های ملّی آن ذینفع گردد.

صندوق ملّی مجتمع فرهنگی ارتص: در چند سال قبل مجتمع فرهنگی ارتص با توافق کلیه سازمانها و عدهٔ کثیری از خدمتگذاران

جامعه موفق شده این صندوق را تشکیل دهد. متأسفانه غیر از عدهٔ قلیل کمک‌های خود را به صندوق واریز نفرمودند. با وجود این جای بسی افتخار است که با ضعف مالی مجتمع توانست از درآمد این صندوق اکثر کارهای عام‌المنفعه ملّی سایر سازمانها شرکت نموده و قسمت مهمی از بودجه ساختمان مدرسه روزانه و اولین باشگاه نوجوانان یهودی را تقبل نماید. از کلیه همکیشان عزیز انتظار دارد که بیش از پیش صندوق ملّی یهودیان ایرانی را تقویت فرمایند تا این صندوق بتواند به توسعه کارهای ملّی خود موفق گردد.

از آنجائی که مجتمع فرهنگی ارتص متعلق به ملت می‌باشد و بحمدالله با کمک خداوند و همکیشان ارجمند روزبروز بر توسعه آن و برآوردن اهداف ملّی و عام‌المنفعه نزدیکتر می‌شود کلیه افراد ملت دارای این حق می‌باشند که از نزدیک شاهد کارهای انجام شده و رسیدگی بامور جاری بوده و چنانچه تمایل داشته باشند می‌توانند در جلسات هیئت مدیره و کمیته مشاورین که در تاریخ اولین چهارشنبه هر ماه بین ساعت ۷ الی ۸ بعد از ظهر با اطلاع قبلی حضور بهم رسانده و ما را در پیشنهادات مفید همکاری و یاری فرمایند.

ضمناً در تاریخ ماه می ۱۹۹۵ طبق اعلامیه مندرج در شماره ۴۱ مجله وزین چشم‌انداز و کتباً طی نامه‌های جداگانه به کلیه سازمانهای غیر انتفاعی ارسال شده است که برای تبادل نظر و جلوگیری از برخورد و تداخل برنامه‌ها می‌توانند یک نفر نماینده برای شرکت در این جلسات بفرستند. اینک عین اطلاعیه را که در مجله چشم‌انداز چاپ شده است مجدداً به چاپ می‌رساند:

«هیئت مدیره مجتمع فرهنگی ارتص طی تصمیمی که در یکی از جلسات اخیر خود اتخاذ نموده، بدین وسیله باطلاع کلیه سازمانها می‌رساند که در صورت تمایل می‌توانند یک نماینده به عنوان ناظر در جلسات ماهانه هیئت مدیره بفرستند.»

اکنون جای بسی خوشوقتی است که شورای سازمانها تشکیل گردیده و این امر مهم را به عهده گرفته‌اند.

ساختمان مدرسه روزانه و اولین باشگاه جوانان یهودی در دست ساختمان می‌باشد. برای پیشرفت ساختمان احتیاج به کمک بیشتر شما عزیزان داریم، و از همگان تقاضا داریم که برای مشاهده ساختمان هر روزه می‌توانند به محل ساختمان تشریف آورده و چنانچه افرادی مایل باشند که قسمتی از ساختمان یا کلیه آن را به نام خود یا یکی از عزیزان نمایند با دفتر مجتمع فرهنگی ارتص تلفن ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) تماس حاصل فرمایند.

اخبار یهودیان نیویورک

سازمان پاراس

سازمان پاراس اولین سازمان یهودیان ایرانی در نیویورک است که در سال ۱۹۸۴ در کوئینز نیویورک توسط دکتر لاله‌زاری و پروانه صراف تأسیس شد و تا سه سال پیش یکی از فعال‌ترین سازمانها بود که در طول این مدت با بنای یک کنیسای آبرومند جوابگوی تقریباً نیازهای اجتماعی و فرهنگی و نمادی از همبستگی بود. تا سه سال پیش که فعالیتهای آن کم گردید. ولی خوشبختانه هنوز کلاسهای عبری و زبان و قرائت توراه و شبهای شعر و برگزاری تفیلاها و اعیاد ادامه دارد و بهترین فعالیت این سازمان، فعالیت بانوان است به سرپرستی خانم مهین هماپور و خانم یگانه، هر چهارشنبه با نهار از بانوان مسن و تنها پذیرایی کرده با نهار گرم و سخنرانی‌های مفید که بسیار باعث افتخار و شادی است (برای کسانی که از هر نظر نیازمندند).

در سازمان پاراس، کلاسهای برمیصوا، قرائت توراه، کلاسهای زبان برای همگان در ساختمان سازمان پاراس دائر است. و روزهای شبات بعد از ظهر بحث و آموزش متن توراه هفته برای مشتاقان همچنان دائر است.

سازمان مرکزی - بت هداسا

این سازمان ۵ سال پیش در محیط لانگ آیلند در گریت نک توسط عده‌ای از خیّرین و به سرپرستی آقای موسی مهدیزاده ساخته و تأسیس گردید که بسیار زیبا و مجلل بوده و مدیر داخلی آن و کارهای فرهنگی آن زیر نظر آقای منوچهر امیدوار می‌باشد.

فعالیتهای این سازمان از نشر هفته نامه و برنامه برای جوانان - کلاسهای برمیصوا و بت میصوا و نیز کودکستان برای محصلین ۶-۴ ساله همه روزه دائر است. گزارش فعالیتها:

کمیته بانوان بت هداسا: به سرپرستی خانم ژیلا خانی و استر موره.

هر دو هفته یکبار برنامه نهار گرم و سخنرانی در محیط بت هداسا برای دوستان برگزار می‌گردد. در این برنامه‌ها از مسائل اجتماعی - فرهنگی و یهودی صحبت شده و گاهی از بازی بینگو و موسیقی نیز استفاده می‌شود و اکثراً با استقبال فراوان همراه است.

یکشنبه ۱۰ مارچ - برگزاری بازار عید مشترکاً با خواهران مشهدی در محل بت هداسا برگزار گردیده است.

سازمان «شای» Shai

این سازمان نو پا متشکل از جوانان امروزی جا افتاده «خوب» در

حدود ۵ سال پیش شکل گرفته تنها لغتی که معرف این عزیزان است این که با اساس هستند. کارهای سنجیده، مفید و **To The Point** است.

این سازمان به سرپرستی هرتصل هارونیان و ژوزف امیریان تعدادی دیگر جوانان خوب و دوست داشتنی هستند.

در ۲۴ ژانویه ۱۹۹۶ با همکاری بنیاد مکابی یک سخنرانی توسط نماینده **ADL** آقای کنت جاکوب سُن که معاون مدیر کشور در آن سازمان است را ترتیب داده‌اند.

دومین گردهمایی که توسط کمیته امور اجتماعی این سازمان برگزار گردید تحت عنوان «ملاقاتی با شهردار» سخنرانان این جلسه شهردار **Kings Point** آقای مایکل کالینک و شهردار گریت‌نک، خانم ایزابل وارلوتا بودند.

سازمان بانوان هداسا

به سرپرستی خانم نورا راکو به مدت ۹ سال است که خوب فعالیت می‌کنند.

۱ ـ ماهنامه بانوان هداسا مرتباً چاپ می‌گردد.

۲ ـ مرتب در کتابخانه گریت‌نک هر ماه برنامه فرهنگی و آموزشی برقرار است.

۳ ـ در ماه مارچ از دو بانوی ایرانی تجلیل شده در مجلس نهار در گریت‌نک، خانم ملمد و خانم گئولا ثابت همراه با نمایش مد.

۴ ـ در ماه مارچ سخنرانی توسط وکیل الی اریه درباره تنظیم و لزوم نوشتن وصیت نامه که ورود برای همگان آزاد است.

۵ ـ مسافرت به موزه هالاکاست در واشنگتن در ماه **May**

۶ ـ برگزاری روز مادر ـ ۱۹ مارچ ـ دکتر ژلن معدل جراحی از طریق اشعه لیزر.

۷ ـ ۱۷ ژانویه شب آشنائی برای مجردها.

دریافت مـدال

این ترجمه نامه از طرف اهود اُلمرت شهردار اورشلیم به دست ما رسیده باعث افتخار و سرمشقی برای توانگران مالی جامعه ما می‌باشد که در این قسمت به این منظور درج می‌گردد.

بپاس خدمات پر ارزش و پی‌گیر خارق‌العاده چند سال اخیر آقای ژاک هارونیان برای بالا بردن سطح بهداشت عمومی در کشور اسرائیل بخصوص در شهر یروشالائیم و فعالیت‌های ایشان در سطح جهانی برای جمع‌آوری هدایا برای بیمارستان شعرِه صدق در یروشالائیم که منجر به تکمیل ساختمان بزرگترین مرکز درباره بیماریهای قلب گردید. همچنین اخیراً اقدام به شروع ساختمان چند مهد کودک نموده‌اند.

با نهایت افتخار و سربلندی ایشان توانسته‌اند به دریافت بزرگترین مدال طلای افتخار به عنوان «امین شهر مقدس یروشالائیم» نائل شوند. کسب این افتخار بزرگ برای آقای ژاک هارونیان اولین باری است که نصیب یک فرد اسرائیل ایرانی که مقیم و یا تابع کشور ایرانی نیست شده است. لازم به یادآوری است که ایشان علاوه بر اینکه خود پیش قدم در یکی از بزرگترین رقم هدیه برای بیمارستان هستند اخیراً برای جشن سه هزارمین سال یادبود تاج گذاری حضرت داود در پایتخت ابدی ما شهر یروشالائیم به عضویت کمیته بین‌المللی جشن‌های سه هزار ساله انجام وظیفه می‌نمایند.

برای من نهایت بسی افتخار است در جشن تاریخی و پرشکوهی که در هفته سپتامبر ۱۹۹۶ در گراند بال روم هتل هیلتون نیویورک بر پا میشود حضور داشته و شخصاً مدال طلای امین شهر یروشالائیم را توأم با حایل و طومار آن به ایشان تقدیم کنم، که در مقابل در تاریخ شهر یروشالائیم به ثبت خواهد رسید.

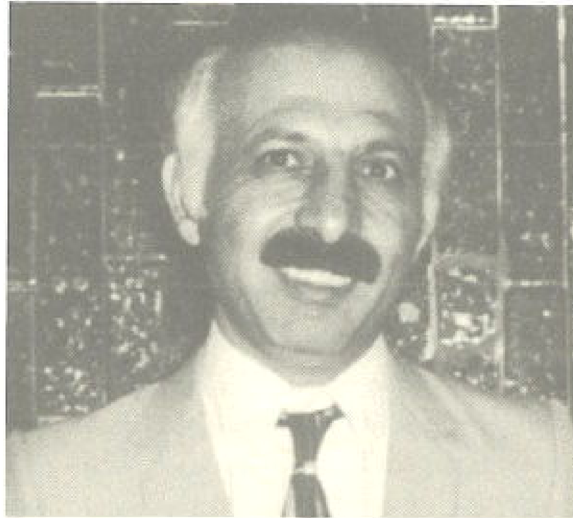


دوستدار صمیمی شما

اهود المرت

دکتر منوچهر الیاسی

در مجلس شورای اسلامی نمایندهٔ منتخب جامعهٔ یهودیان ایران



در انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی آقای دکتر منوچهر الیاسی از سوی جامعهٔ یهودیان ایران به سمت نمایندهٔ یهودیان در مجلس شورای اسلامی انتخاب شدند. آنچه که در زیر می‌خوانید شرح احوال آقای دکتر منوچهر الیاسی از زبان خودشان می‌باشد.

اینجانب دکتر منوچهر الیاسی در سال ۱۳۲۰ متولد شده و به لطف خداوند دارای همسر و سه فرزند می‌باشم.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس آلیانس سنندج به پایان رسانده و وارد دانشکده پزشکی شدم. در سال ۱۳۴۵ از دانشکده پزشکی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل گردیده و پس از گذراندن دوره تخصصی در رشته بیماریهای داخلی به حرفه پزشکی پرداختم.

از اوان تحصیلات دانشگاهی با فعالیت‌های عملی در امور اجتماعی جامعه کلیمیان آشنا شدم و با علاقمندی کامل در جهت پیشرفت و سربلندی ملت ایران و جامعه کلیمی تلاش کرده‌ام.

هیچگاه از کوشش برای اعتلای دین و فرهنگ یهود و سربلندی و آزادی و استقلال ملت ایران غفلت ننموده و در جریان انقلاب اسلامی مردم ایران با تمام نیرو و توان خود در کنار همکیشان عزیز و ملت بزرگوار ایران فعالیت کرده‌ام.

از سال ۱۳۶۳ تاکنون عضویت هیئت مدیره انجمن کلیمیان را دارا بوده و یک دوره هم در سمت ریاست هیئت مدیره انجمن خدمت کرده‌ام و در تمام سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کانون خیرخواه (بیمارستان دکتر سپیر) به خدمتگذاری دردمندان مشغول بوده و به گواه تمام کسانی که مرا می‌شناسند در حرفه پزشکی هیچگاه از مسیر خدمت به همنوع منحرف نشده و خود را مفتخر به این صفت می‌دانم.

اینک با امید به آینده و با تکیه بر ۳۵ سال تجربه کار اجتماعی آماده‌ام مسئولیت نمایندگی کلیمیان ایران را در مجلس شورای اسلامی بعهده بگیرم.

مهمترین اصلی که در آینده پیش روی خود قرار داده‌ام دخالت دادن هر چه بیشتر افراد جامعه در امور اجتماعی است. به نظر من هیچ مشکلی بدون حضور همکیشان عزیز حل نخواهد شد، ایجاد علاقه در مردم برای مشارکت در کارهای اجتماعی جامعه کلیمی ایران و آماده نمودن سازمانهای مسئول به قبول همکاری و تشویق مردم به مشارکت هر چه بیشتر در امور اجتماعی امری بسیار مهم و حیاتی در جامعه کنونی یهودیان ایران است.

تشویق و هم‌آهنگ نمودن جامعه کلیمیان ایران برای ادای سهم خود در سازندگی ایران عزیز را یکی از مهمترین وظایف نماینده مجلس می‌دانم. در شرایطی که جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری ما را بساختن ایرانی آباد و آزاد و ملتی سربلند و آسوده راهنمایی می‌کنند وظیفه هر ایرانی شرافتمند مشارکت در سازندگی میهن عزیز است.

در زمینه امور فرهنگی - اجتماعی - رفاهی جامعه کلیمی که هر یک جای بحث جداگانه دارد از بهبود وضع تحصیلی و آموزش دانش آموزان گرفته تا پرداختن به مسایل و مشکلات نسل جوان یهودی ایران و سامان دادن به امور کشروت و رسیدگی به احوال شخصیه با رعایت موازین شرعی یهود و بسیار موارد دیگر همه با برنامه‌ریزی و پشتکار و همکاری مردم و توانایی و مرکزیت سازمانهای مسئول می‌تواند به نتیجه مطلوب برسد.

اینجانب وظیفه خود می‌دانم که همواره در مشورت و تبادل نظر با سازمانهای یهودی و معتمدین و مسئولین کنیساها باشم و موجبات همکاری متقابل جامعه محترم کلیمیان و همه سازمانهای مسئول را فراهم نمایم.

امیدوارم با اعتمادی که جامعه کلیمیان ایران به اینجانب خواهد نمود بتوانم در تاریخ زندگی یهودیان و ملت بزرگوار ایران نقشی مفید و سازنده داشته باشم.

یادی از جرج برنز



GEORGE BURNS

از: دکتر موسی میکائیل (مایکل) فیلادلفیا

شاید همگی ما جُرج را با قیافهٔ پرچین و متبسم و با عینک ضخیم و سیگار برگ به دست و با لطیفه‌های کوتاه و دلچسب او دیده و می‌شناسیم. جرج هنرپیشهٔ بزرگی بود که در زمینهٔ متعدد شغلی خود پیروزی و شادمانی در برداشت. از جمله: در اجرای برنامه‌های رادیو و تلویزیون، در اجرای فیلم‌های سینمائی، در موسیقی و خوانندگی در باشگاههای شبانه Night Clubs و در نگارش کتب مختلفه. شاید بزرگترین هدف و آرزوی او رسیدن به سن صد سالگی بود! در جشن تولد صد سالگی او از طرف مرکز پزشکی سیدر سایناى لوس‌آنجلس Cedar Sinai به عنوان قدردانی شایان از وی خیابان مجاور بیمارستان به نام او و همسرش گریس الن Gracie Allen Drive نامیده شد.

جرج دوست داشت که سر به سر دوستان مورد علاقه خود بگذارد. در این میان جک بِنی Jack Benny هنرپیشه کمدی بسیار معروف یهودی را می‌توان نام برد. جرج هنگام تعریفی از جک گفت که «جک دنیایی را بخنده وامی‌داشت و من یکی از کسانی بودم که جک را به خنده درآوردم.»

آخرین اجرای برنامهٔ جرج در جولای ۱۹۹۴ بود که متعاقب آن در منزلش به زمین خورد و پس از آن در اثر ناراحتی‌های مربوط به این حادثه قادر به اجرای برنامه‌ای نگردید.

جرج در بیستم ژانویه ۱۸۹۶ در نیویورک در یک خانوادهٔ یهودی پا به عرصهٔ وجود گذاشت. اسم اصلی وی ناتان برن‌بام Nathan Birnbaum و یکی از دوازده فرزند خانواده‌اش بود. او از سن ۷ سالگی شروع به خواندن نمود و گفت که من از سن هشت سالگی وارد «شغل نمایش - Show Business» شدم و هیچگاه به مدرسه نرفتم ولی معلم به خانه می‌آمد. مادرم مرا صدا می‌زد که میس اولیور Miss Oliver برای تدریس اینجاست و من به محض شنیدن فوراً در را بروی خود می‌بستم تا موقعی که مادرم در اطاقم را می‌زد و می‌گفت معلمت رفت ولی هنگامی که من از اطاقم خارج می‌شدم با کمال تعجب می‌دیدم که معلمم هنوز در گوشه‌ای نشسته است!! جرج گفت که من بیش از چهار کلاس ابتدایی درس نخواندم، دلم می‌خواست که تحصیلات بهتری داشتم ولی به هر حال تحصیلات من بر روی شغل هنرپیشگی است.

جرج تا سال ۱۹۲۲ موفقیت زیادی در کارش نداشت ولی از ۱۹۲۲ همراه با همسرش Gracie Allen شروع به اجرای برنامه‌ها و فیلم‌های سینمایی نمود که به مدت سی و شش سال ادامه داشت و پس از فوت همسرش به همکاری با هنرپیشگان دیگر مشغول گردید. در سال ۱۹۷۵ به دریافت جایزهٔ آکادمی نائل گردید. از میان فیلم‌های مشهور او دوشیزه‌ای در پریشانی A Damsel in Distress و Oh God را می‌توان نام برد. وی در سن ۸۵ سالگی برندهٔ جایزهٔ هنری Grammy شد.

جرج مجموعاً ده کتاب به رشتهٔ تحریر در آورده است از جمله: Gracie (یک داستان عشقی) و کتاب «صد سال و صد داستان» که به زودی منتشر خواهد شد. در سال‌های آخرین زندگیش وی با علاقه و شوق بسیاری به نمایش یک نفرهٔ خود در باشگاههای شبانه Night Clubs پرداخت. او در برنامه‌ای خطاب به تماشاچیان گفت: «من مرد ۹۹ ساله‌ای هستم و حالم کاملاً به خوبی سال گذشته که ۹۸ ساله بودم می‌باشد!» و یا گفت که: «من تنها با خانم‌های هم سن خود بیرون می‌روم ولی خانمی باین سن و سال پیدا نمی‌شود!» روزی از او پرسیدند: راست است که تو هنوز با دختران جوان بیرون می‌روی؟

جرج: بله

سؤال: درست است که هر روز مشروب مارتینی می‌نوشی؟

جرج: بله

درست است که روزی ۱۵-10 سیگار برگ می‌کشی؟

جرج: بله

سؤال: پزشک تو به تو چه می‌گوید؟

جرج: پزشکم خودش مرده است!!

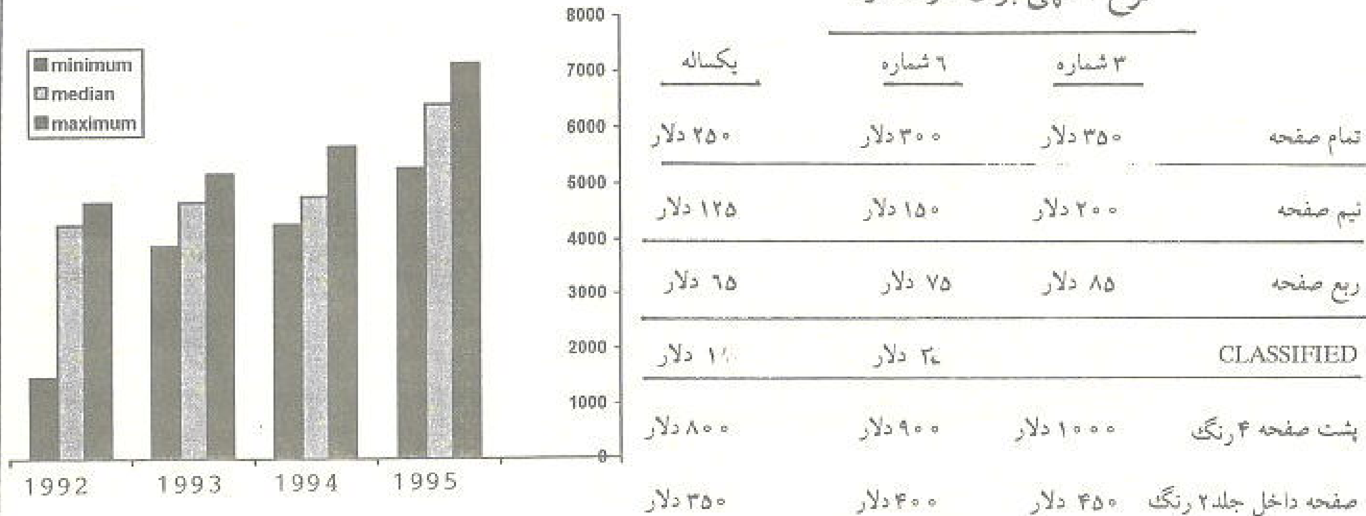
جرج که از یکی از برجستگان هنری یهودی معاصر بود به دنبال ناراحتی‌ها و عواقب جسمی کبر سن در نهم مارس ۱۹۹۶ در سن صد سالگی رخت از جهان بربست و خاطرات و آثار و نکات شیرینی از خود بر جای گذارد. روانش شاد. □

آگهی درچشم‌انداز بنفع شما و جامعه است

چشم‌انداز در عرض مدت کوتاه کمتر از پنج سال عمر خود پرخواننده‌ترین نشریه غرب آمریکا است.

گواهی اداره پست آمریکا برای شماره گذشته، نشان دهنده ارسال آن به **۷۷۴۹** خانواده میباشد. تیراژ کلی این نشریه ۸۵۰۰ شماره میباشد که مازاد آن در گردهمایی‌های لوس آنجلس پخش میشود و یا به کشورهای دیگر ارسال میگردد.

ادامه انتشار این نشریه کمکی به روشن شدن اذهان - بالا بردن غرور و نگهداری میراث‌های یهودی است و ارزشهای انسانی برای جهانیان.



نرخ آگهی برای هر شماره

	۳ شماره	۶ شماره	یکساله
تمام صفحه	۳۵۰ دلار	۳۰۰ دلار	۲۵۰ دلار
نیم صفحه	۲۰۰ دلار	۱۵۰ دلار	۱۲۵ دلار
ربع صفحه	۸۵ دلار	۷۵ دلار	۶۵ دلار
CLASSIFIED		۲۰ دلار	۱۰ دلار
پشت صفحه ۴ رنگ	۱۰۰۰ دلار	۹۰۰ دلار	۸۰۰ دلار
صفحه داخل جلد ۲ رنگ	۴۵۰ دلار	۴۰۰ دلار	۳۵۰ دلار

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن
(۳۱۰)۴۷۹_۴۷۹۸ تماس حاصل نمائید



آقایی هستم ۴۰ ساله ساکن نیویورک، قد ۵/۶، مهربان، نجیب، فوق لیسانس، شغل در رشته کامپیوتر، روشنفکر، علاقمند به آشنایی با دوشیزه‌ای ۳۵-۲۵، قد ۵/۶ تا ۵/۲، خانواده دوست و مهربان، زیبا، تحصیلات حداقل دیپلم، خوش اخلاق و روشنفکر. کد ۶۳۳

خانمی پزشک، ۳۸ ساله، یکبار ازدواج کرده، به گفته دوستان زیبا و خوش برخورد، اهل ورزش و موسیقی و مطالعه، خواهان آشنایی به منظور ازدواج با آقایی با تحصیلات مشابه، حدود سنی ۳۸ تا ۴۳ ساله، قد بلند و سالم، بدون اعتیاد به سیگار یا مشروبات، که خواهان تشکیل خانواده باشد می‌باشم. کد ۸۰۴

خانمی هستم ۵۲ ساله، فوق دیپلم، کارمند، قد ۵/۴، سبزه‌رو، شیک پوش و خوش اندام، بدون فرزند، مهربان و دوستدار خانواده، پای‌بند به اصول اخلاقی، مایل به ازدواج با آقایی ۶۳-۵۵، فهمیده و خوش برخورد، شیک پوش، پای بند به اصول اخلاقی و اهل مسافرت. کد ۸۱۰

آقایی ۵۱ ساله، پزشک، ۵/۷ فوت قبلاً ازدواج کرده، خوش قیافه، ورزشکار، صادق، مهربان، صمیمی مایل به ازدواج با خانمی تا ۴۵ سال، فهمیده، زیبا، خوش اندام و خوش اخلاق میباشد. کد ۹۳۵

خانم جوانی خوش اندام،علاقمند به یوگا، رمانتیک، مهربان، خوش قلب، اجتماعی، خوش سلیقه آشنا به زبان‌های عبری و انگلیسی، شاغل، قبلاً متأهل، بدون فرزند، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۵۵-۴۵ ساله، خوش پوش، صادق و وفادار، اهل ورزش و گردش با درآمد مکفی می‌باشد. کد ۵۵۷

دختر خانمی ۲۸ ساله با قد ۵/۳ فوت لیسانس حسابداری، مجرد، جذاب، با هوش، با شخصیت و احساس و تحصیلکرده، مهربان، نظر بلند، با معرفت، خوش سلیقه از خانواده بسیار خوب و درستکار، علاقمند به ازدواج با آقایی بین ۲۸ - ۳۸ سال، قد ۵/۵ فوت، دیپلم به بالا با شغلی آبرومند و درآمدی در سطح رفاه، ازدواج نکرده، مهربان، با شخصیت، دست و دلباز، نظر بلند، خوش اخلاق، با قیافه‌ای در سطح قابل تحمل، قدر شناس. کد ۵۳۹

دوشیزه‌ای هستم آرژانتینی، ۳۲ ساله، قد ۵/۹، تحصیل کرده، شاغل، زیبا، خوش برخورد، مایل به آشنایی با آقایی ۴۰-۳۲ ساله، قد بلند، تحصیل کرده، مهربان، خانواده دوست، قبلاً ازدواج نکرده و خوش برخورد. کد ۴۰۳

آقایی هستم ۴۳ ساله، لیسانسه، خوش اخلاق، خانواده دوست، با مسئولیت و پایبند به اصول اخلاقی، قبلاً ازدواج کرده، علاقه به موسیقی، طبیعت و ورزش، مایل به اشنایی با خانمی ۳۸-۳۲ ساله، مجرد یا قبلاً متأهل، با تحصیلات دانشگاهی، خوش‌رو، مهربان و با مسئولیت کد ۵۴

خانمی ۴۳ ساله، دیپلمه، شاغل، خوش رفتار با محبت، خوش قلب و مهربان، درستکار مایل به ازدواج با آقایی ۵۳-۴۱ ساله، اجتماعی، پای‌بند اصول اخلاقی، قدرشناس، باوفا و فهمیده میباشد. کد ۷۴۱

دوشیزه‌ای ۲۸ ساله، مهربان، علاقمند به موسیقی، مایل به ازدواج آقایی ۳۶-۲۸ ساله و مهربان. کد ۳۶۲

خانمی ۲۸ ساله هستم، جذاب، تحصیلکرده، روشنفکر، اهل ورزش، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۳۰ تا ۳۸ ساله با مشخصات مشابه می‌باشم. کد ۶۰۰

آقای آنتون فلتون ***Anton Felton***، ساکن انگلستان دست‌اندر کار انتشار کتابی دربارهٔ فرش‌های ایرانی با سوژه‌های یهودی هستند. بدینوسیله از کلیهٔ افرادی که دارای این گونه فرش‌ها هستند دعوت می‌نمایند که عکس و احیاناً شرح حال فرش خود را جهت درج در این کتاب ارسال دارند.

آدرس آقای فلتون به قرار زیر است:

Mr. Anton Felton
Kingshead House
The Ridgeway
Mill Hill
London, England

SIAMAK'S YARAN

HORSE BACK RIDING

SADDLE UP COWBOYS



We will picnic at the Park
following Horse Back Riding!

Put on your cowboy boots and join us for a day of fun in the sun! We'll be horsin' around all day long...

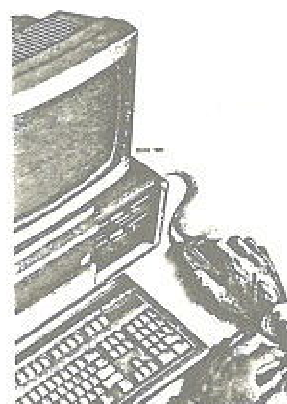
Sunday - April 21, 1996

Location map will be provided at the time of ticket purchase
Advance ticket purchasing is a **must!**
$30.00 - Members $35.00 - Non-Members

SIAMAK'S YARAN
JEWISH BUSINESS NETWORKING SERIES

Presents...

I N T E R N E T



Guest Speaker: Robert Wasserman

Tuesday, April 23
7:00 - 9:30 P.M

BEVERLY HILTON HOTEL
9876 Wilshire Blvd., Beverly Hills

Admission: $10.00 Members / $12Non Members / $15 At the Door

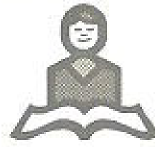
Send your check money **April 18** Payable to:
I.J.F. - P.O. Box 49876, L.A., CA 90049 - ATTN.: Networking

For Further information please call the 24-hour Yaran Line at **(310) 281-1161**
(Participants are urged to bring 100 Business Cards - Network!!)

SIAMAK'S YARAN
P.O. BOX 3074
Beverly Hills, CA 90212
(310) 281-1161



HAPPY PASSOVER!!!



April 1996

Sun	Mon	Tue	Wed	Thu	Fri	Sat
	1	2 Book Club 8:00 P.M.	3 *Passover* *1st night*	4 *Passover* *2nd night*	5	6
7	8	9	10	11	12	13
14	15	16 Book Club 8:00 P.M.	17	18	19	20
21 **Horse Back Riding!**	22	23 Networking 8:00 P.M.	24	25	26	27
28	29	30				

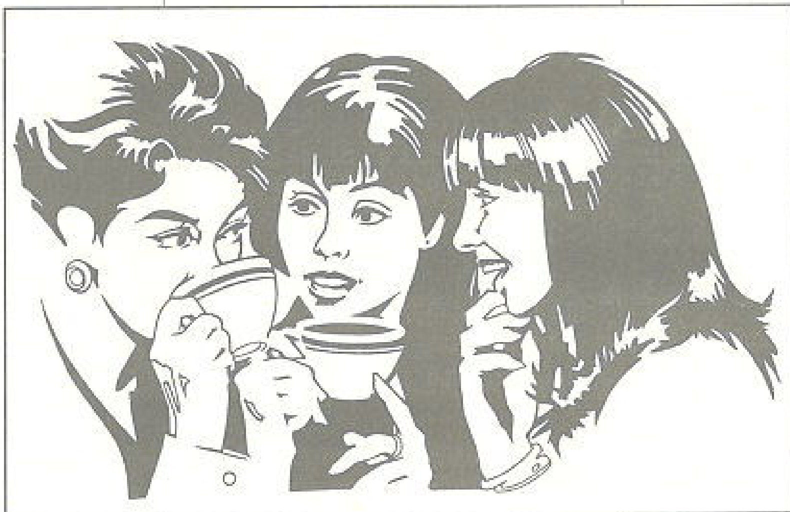
"It's None of Our Business!"

By: Sheila Aboubim—Birmingham High School

It's a fact. Everyone does it, no matter what age or sex. It's part of life. It's part of being in the crowd (especially if your Persian). There are no limits to it. It's something we learn to do from the time we're children. What is this abstract thing I'm talking about- **TALKING BEHIND OTHER PEOPLE'S BACK.** Don't deny it. It seems like everyone in the world does it. But how much of it? When does it ever stop- or at least decrease?

In the Persian society, it seems like the most interesting thing to do is talk behind other people's back's. Other people's business and lives seem to peak the curiosity of everyone else. Sometimes it's due to jealousy, or lack of attention, and other times it is just because people are self-centered, and conceited, and others have nothing better to do. And there's no minimum or maximum age limit. Children of only 4 or 5 can be heard saying things about other children. And then you may think, children mature and it all just passes, but it seems like the elderly have more to say than anyone. They think they have more justification and privilege to do it than anyone else. I myself listen to my parents constantly urging me not to talk about others (I will not deny it, I do it myself)

" Sheila, it's not right. You wouldn't want people saying things about you." When I later come to see that all the people who should be an example for me, in the middle of their gossip. I really get the message they're sending me!



Sometimes talking behind someone's back can cause great problems, and even accusing someone about talking behind your back can cause bigger conflicts. Half the fights and arguments I've seen are caused by people talking behind other peoples back, or people accusing other. And it doesn't seem like anyone's being an influence to stop it. For instance, when you go to temple, on either Shabbat, or holidays, it seems like the women *and* men are more interested about the person sitting next to them, than their whole purpose of coming to " Kenissa." Did you hear what happened to him? Do you know what she said? Do you know how much money they have? Can you believe what she was wearing? Do you know who their family is? She is so ugly! — how many times have we heard these phrases? Everyday.

It appears that most Persians make assumptions on what they hear, or what is seen from the outside of the person rather than really knowing the person, and who they are inside.

In Hebrew the phrase used for talking behind others is " Lashoan Harah", the evil language. It can be very destructive in families, friends, and communities. It may permanently change, or harm others, and even oneself. You may think that it's not a big deal, or you may have the authority to do it, cause you're the best person in the world, but I've seen it permanently damage the lives of many —people emotionally hurt forever. Face it, you wouldn't want someone to say things about you, and I know you're probably saying, " How many times have I heard that?" But it's something that's just going to continue destroying. It goes on and on, and never stops, but once you get hurt, you'll know what it feels like. And that may not even stop you from talking, maybe decrease it, but never stop it. If we don't try to decrease it, this "custom" is just going to continue hurting others and ourselves for generations to come. Accusing others of saying things about you is just as bad. If you think you're pretty sure about it, why don't you try to talk to the person privately, rather then approaching them in front of everyone, and forming a large crowd. And we should all, including myself, learn to, KEEP QUIET!

Advice From Alison Roth

To listen well, to truly pay attention to what another person is saying with interst and understanding may be seen on one level as a very simple task, as listening is a natural sensory function, something that we do every day. Many of us even fancy ourselves as good listeners, listening to problems of our parents, our silblings and our friends. However, on another level, to listen well, to truly pay attention to what another is saying with interest and understanding may be seen as an extremely difficult task. Many unneccessary conflicts have occurred because people do not truly listen to each other. Many hearts have been broken because couples are incapable of listening to each others pain. Many children have been neglected because parents were unable to listen to their needs and many teenagers have committed suicide with the hope that someone will finally listen to their anguish. People tend to believe that they are listening to each other, but they are only hearing. Their brain is responding to the action of sound on the ear, a natural act, but one performed with little or no consciousness. To be a good listener is to listen to the person speking with true interest and true compassion and tom in the moment you are listening, become simultaneously affected with the same feeling as the other person. To be a good listener you must go out of your own experience and enter into another's experience, to listen so closely to another that you can almost feel what it must be like to walk in the other's shoes. This takes developing consciousness of the differences among people and the various problems that people may experience. This takes an understanding of how people may feel throughout these experiences. This takes developing an awareness of your own feelings and how you respond to others. This is a process.

Active Listening

Actively following the thoughts and feelings of another person so closely that you can imagine what life is like from the other person's point of view.

Steps To Active Listening:

1) Concentration
Communicates that you are interested in and care about what the other has to say

2) Silence
—Gives the person the message that all of your attention is focused on him/her

—Allows person to think about what they want to say and/or what you have said

3) Reflection feelings
—Allows the person to express painful feelings that they don't normally talk about but are experiencing inside

—Listen to content and reflect underlying feelings

—Provides a positive way of expressing feelings rather than acting-out, becoming depressed, or using drugs or alcohol

4) Questions
—Use it to begin a conversation "What would you like to talk about?"

—Use it to clarify a situation "What is it about ______ that bothers you?"

—Use it to open the person up

5) Concreteness
—Help person be specific "What was it that happened today that caused you to feel so upset?"

6) Minimal Encourages
—Non-verbal messages which encourage the person to continue talking and which communicate that you are still listening. Examples: eye-contact, nodding, saying "ummhmm", or "go on"

7) Genuineness
—Be yoursef !

8) Self-Disclosure
—Only talk about yourself if it can really be helpful to the other person

Our Parents and Us

by Elham Feradouni—El Camino High

In the relationship between a parent and a child, the most important factor is an open road to communication. We at Paradise Judea wanted more parents and children to be able to have this open road. In order to do so, we held a seminar about communication between parents and teenagers on Wednesday, February 21, at the Olympic Collection.

Many of our members worked hand in hand with Soheil Navidbakhsh the coordinator to help set up this event. Nearly two hundred of our parents gathered together on this night, and opened their minds to new ways of communication through Experimental Technique with the help of Allison Roth, a counselor from the Cedar Sinai

Teen Hotline, and two of our members who volunteered their time with this project. Everyone learned something which they will carry with them throughout their lives.

Many parents and children spoke out about their problems. Although no specific solutions were obtained, we still learned how to think our problems through, and how to compromise. Allison Roth introduced a new way of listening to others' problems which is known as, " Active Listening."



By the end of the night, many parents and children were pleased by what they had learned. We the members of Paradise Judea, have the goal to build stronger relationships with our parents, and to help other teenagers to reach this goal too. We hope that this seminar opened new doors to those who attended. And we also hope to be able to hold more of such events in order to help solve more of our problems. Through this, we hope to build a strong foundation for our relationships, not only with our parents, but with others in our community as well.



Man's Role in a Persian Society

by Sheila Aboubim—Birmingham High School

"It's a boy!"—

One of the happiest phrases a father hears in his life.

It's primarily been the same since the beginning of time. The joy of having a son is the biggest blessing to Persians, especially fathers. The son, or "male", in a non-conspicuous way, has, in the true characteristics of a Persian family, an aloft status. He has an unsurpassed distinction, and unequaled freedom in respect to females. The daughter is of course loved and cherished, and in many cases the most profound of the family, yet never seem to gain the standing the male is born with. In Persian society it appears that men have made the decisions from the beginning of time for the customs a women should follow. I'm not saying that the women had no say, however most decisions were determined by the male, or in this case we would say the father.

The role of the female, or mother, nowdays is usually equal to, or even greater then men's, but the way they learn to run their lives is enticed by the affliction the male has provoked. And in many Persian-Jewish families, where the woman runs the family, she may be ridiculed sarcastically by men as being," sar-kar khanoom" or "khanoom raeis".

In a Jewish-Persian Society their is an uncountable "list" of what is "inappropriate", or "necessary" for a female to do, yet you never see this "list" for males. In many families it may be different, yet it always has a root or distinct connection to customs which have been followed for thousands of years. And you may ask, who made this "list"? I would suspect it to be males.

The role of the woman in the Persian society has successfully prospered, from being a simple "housewife" to a numerously large field of professional careers. Although, more and more females are taking on the positions of men in the work field, displaying the strength and intellect women possess, nevertheless they usually come home to follow the code.

Many Persian males feel they have more authority in families and the society, but the point that they have more of a religious position is completely false. The Torah itself states that women have a greater holiness and rank towards G-D, than men do. Why do you think women do not need to wear Kipas, Tallit, or need at least ten people for a service?

I am not encouraging women not to follow the customs and traditions which have been instilled and observed for hundreds of generations, however I am trying to make them aware of whose traditions they really were, and why men usually don't have very many traditions, or to make it more clear, "rules" to follow. It is definite that most customs women are expected to follow are the "ideas" of the men, but that was in Iran, in a time where women were not allowed much authority, and were not given the chance to express their opinions and views, or the resources to reach towards their goals in life. But now that women's roles as professionals, as well as mothers are advancing and expanding, I believe it's our turn to truly express our views and what we believe. We should not allow ourselves to be illustrated by traditions that were advised centuries ago, yet create new traditions and customs which are better fit for the Persian-Jewish female of the 90's.

We at Paradise Judea welcome your opinions and comments.



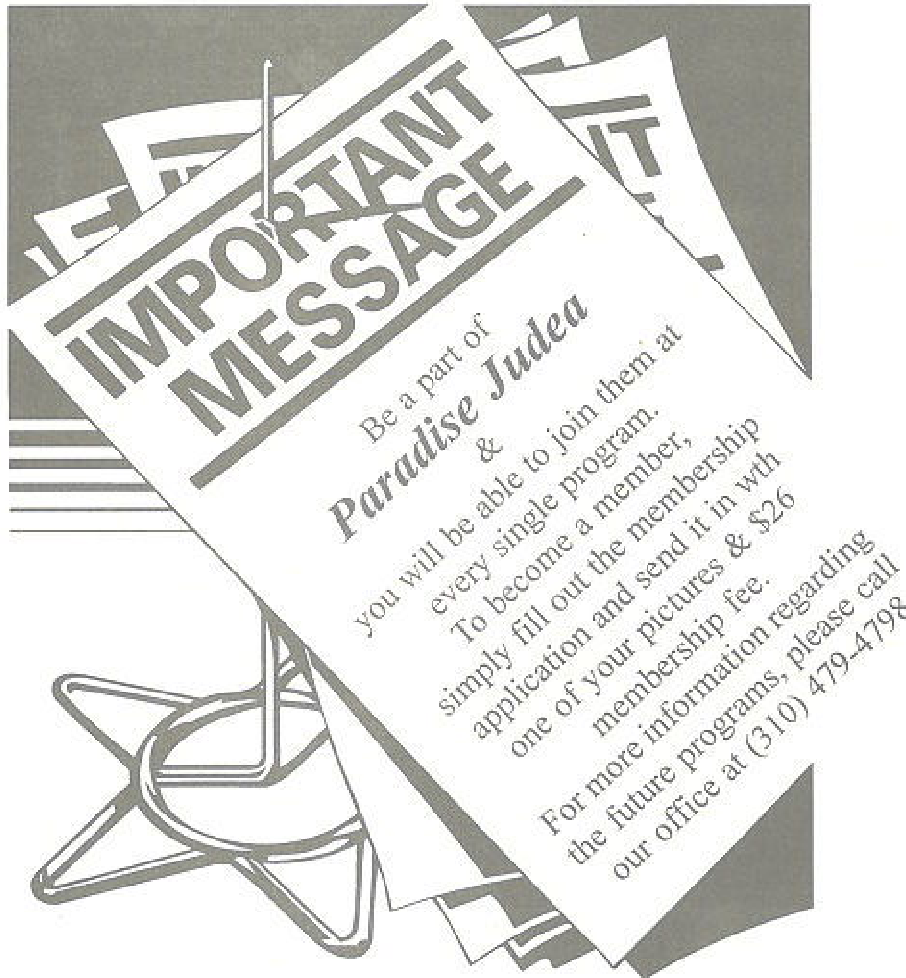
Letter To Our Readers

Over the last month, I have received various comments regarding the article "Persians Unite at University High," in the December issue. Unfortunately, many readers misinterpreted the article and felt that it tainted a poor picture of University High. I would like to make it very clear that the point of the article was not University High, but instead the racial differences that had formed and the way that Persians were able to overcome them.. The Persians at University High that I spoke with believed that the tension at their school was very relevant to all Persians across Los Angeles. In addition, I felt it was important for teens to read how the students united and worked together for a better school environment. I wanted teens to understand that while it was unfortunate that this incident occurred to the students at University High, it could happen to students at ANY school, whether in the westside or in the valley. I apologize for any misinterpretation that may have occurred and hope that none of our readers received an incorrect negative viewpoint of University High. I simply reported the story as it was told to me in an effort to inform my fellow youth.

Sincerely,

Brenda Bahareh Tavakoli
Palisades High School

If you have any questions or comments regarding this article, please write to us.



Paradise Party—A Major Hit!!!

by Brenda Bahareh Tavakoli—Palisades High School

When Paradise Judea was first founded seven months ago, the founders toyed with the idea of having a party. But not just any party- one with class, one with style, and most importantly—one that did not get broken up. However, in July, we knew that we would have to wait until we built a stronger foundation with dedicated members. Patience would be the key to our success. And on February 24,1996, many meetings, picnics, membership drives, I.D. pictures, open seminars and flyers later, our dream became a reality.

Paradise Judea held its "Paradise Party" at the Beverly Hilton in Beverly Hills. The event was held in the L'Eiscoffie room on the eighth floor, providing a breathtaking view of Los Angeles. Extra security measures were also taken to ensure that all attendants were members only. The party drove in many new members, raising our current total beyond 165 members.

The party itself was a blast with over 150 teens in attendance. Drinks and h'ourderves were provided, and guests danced the night away with a terrific D.J. The party also offered a good opportunity for our valley and westside members to become better acquainted. When one Paradise Judea member was asked what he thought of the event, his response was very positive. He stated, "We could be ourselves at the party. Everyone who was there had good intentions, so no one put up a front. We could just kick back, dance and have a good time." Members also expressed their parents joy over the fact that their children were attending a Paradise Judea party, instead of being with strangers. Members stated that the usual arguments over curfew were also lessened due to the trust parents have in our organization.





Of course the characteristics of every Persian party were intact. Girls in black, guys with gel-yet with one major exception: There were no fights. There was no tension, no fear of people shoving each other and starting trouble. That night we achieved what we had always hoped for...a fun AND safe environment.

Overall, the party proved to be the most successful event to date. A special thanks to the heads of Extra Activities, Neema Ahadian in the westside and Ravash Ram in the valley, and their subcommittees for all of their hard work. But most of all, we would all like to thank Dariush Fakheri, Soheil & Rebecca Navidbakhsh and others for spending their Saturday night with Paradise Judea to make sure we have a safe and excellent party.

For readers 15 - 21 years old

Letters From the Editors

Sheila Aboubim—Birmingham High School





Paradise Judea's membership continues to grow every day. We are hop ing to make a positive difference in the lives of many Persian-Jewish teenagers. We have many exciting and new projects in the works which have been organized by the persistent effort of board members of the West Los Angeles and the Valley. Our sub-committees are also open to all those who are interested. Our Valley Chapter has been a tremendous success. Our membership has been successively increasing. If you would like to write for the English section of the magazine, or contribute your ideas to any of the other departments, please contact the Siamak office at 310-479-4798 (West Los Angeles office) or 818-70-JUDEA (Valley office).



LA Chapter



Valley Chapter

BEETHOVEN'S HAIR LINKED TO RESCUE OF DANISH JEW

by Leslie Katz From J.T.A.

SAN FRANCISCO—Who could ever imagine that more than a century after, ludwig van Beethoven composed his greatest masterpieces, a snippet of his hair would help preserve a Jewish life during World War II? As strange as it may sound, that story took place 50 years ago, when a Jew in Nazi-occupied Denmark gave a framed bit of Beethoven's hair to the Dane who helped that Jew escape to safety in Sweden.

Now, a group of' Beethoven aficionados is searching for the grateful Jew's identity as they piece together the fascinating path traveled by the German composer's lock. " The concept of Beethoven, who was a great lover of liberty, being instrumental in helping to save a Jew's life is ispirational," said Ira Brilliant, who founded the Beethoven Center at San Jose State University in 1985 and is now leading the effort to untangle the story of the stands.

The Jewish twist to that tale unfolded after Brilliant and Dr. Alfredo Guevara, an Arizona urologist and another Beetoven fan, together purchased the hair remnant for $7,300 at a 1994 auction at Sotheby's in London. They wanted to know the artifact's background before donating it to the Beethoven Center, so Brilliant asked Sotheby's to forward a request for information to the consignor of the lock.

A month later, Brilliant received a letter from Thomas Wassard Larsen, a young man living in northern Denmark. Larsen's family owned the snippet for half a century. Larsen told the story of his grandfather, Dr. Kay Alexander Fremming, who during World War II practiced medicine in Gilleleje, a small Danish fishing village separated from Sweden by only 10 miles of water.

In the letter he explained how Fremming, like several of the doctors practicing in Gilleleje at the time, was involved in the successful underground movement to rescue Jews. One of those Jews gave him the strands, either as payment or merely as thanks. Freming's family held onto the hair as a keepsake since the war and was finally forced to sell it for economic reasons, the letter said.

Who was the few who gave the valuable relic to Fremming, and how did he or she acquire it? Brilliant said the individual might have been one of a German named Paul Hiller, who died in 1934. Hiller's father, Ferdinand, was a noted 19th-century Jewish composer and conductor whose own music teacher, Johann Hummel, also taught Beethoven.

It is documented that shortly before Beethoven's death in 1827, Hummel's favorite pupils—to visit the ailing composer, Brilliant said. Hiller, in fact, visited Beethoven several times during the composer's last days.

Beethoven died March 27, and the next day Hiller visited the composer's deathbed. This time, he snipped a lock of the musician's hair to keep as a tangible reminder. "What was done by other people, too," Brilliant said. "It was a sort of custom then." Hiller kept the lock until 1883, two years before his own death, when he gave the hair as a birthday present to his son Paul, a journalist. From the time Paul Hiller died in 1934 until the hair resurfaced in Gilleleje in 1943, the lock's whereabouts are unknown.

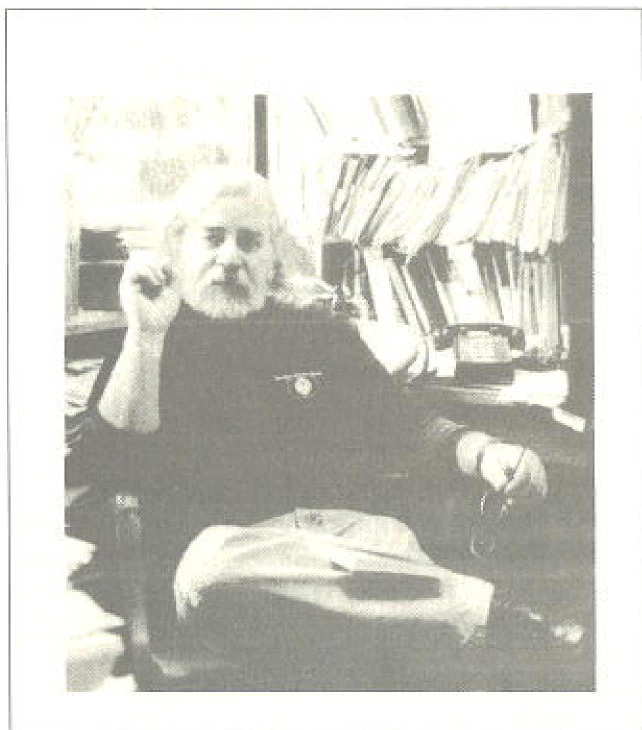
Those nine years are of particular interest to Brilliant, a retired commercial real estate developer who lives in Phonix and who is Jewish. The Jewish angle to this saga "was sort of a bonus when we bought the hair. We had no idea of its origin," he said. Since beginning to unlock the history of the hair a year ago, Brilliant, Guevara and a team from the Beethoven center have been busily checking into German, Swedish and Danish sources in hopes of locating information on the grateful Jew. "We are interested in tracking the whole story down so we can put it into the center," Brilliant said. "Hopefully, we'll have a complete story in 1996."

To date, the researchers have located the names and birthdates of Paul Hiller's sons and are now trying to determine where they lived in 1943. Should it emerge that one fled to Denmark to escape Hitler, Brilliant said, it is 95 percent likely it was he who passed the hair on.

This bit of Beethoven is not the only such relic in existence. According to Brilliant, the Library of Congress houses 26 locks of the composer's hair, the University of Hartford in Connecticut possesses two and several more belong to private collectors.

Fotenote:

1. Erev rav. Exod 12:38, but Neh 13:3, speaks of the separation of the alien admixture from Israel.
2. Exod 19-20; Deut 5.
3. Lev 23: 10-15.
4. Cited in Joseph H. Hertz, Editor, The Pentateuch and Haftorahs With Hebrew Text, English Translation, and Commentary (London: Soncino Press, 1966, Second Edition), p. 521.
5. Exod 34:22; Num 28:26; Deut 16: 9-10,16; 2 Chr 8:13. Also, in the Apocrypha book, Tobit 2:1, "... in the feast of Pentecost, which is the holy feast of the seven weeks."
6. The phrase in rabbinic tradition, Zeman Matan Torahteinu ("The Season of the Law-Giving"). In accordance with the tradition of the "Seven Weeks," the Israelites assembled at the foot of Mount Sinai, when the Ten Words (Decalogue) were proclaimed by God, on Sivan
7. Num 28:26; the feast is called "Feast of Harvest" (Hag ha-Kazir) in Exod 23:16. On the offering of Pentecostal first fruits, see, Exod 23:19,34: 22,26; Lev 23: 17, 20; Num 18:13; Dent 26:2; Ezek 44:30; Neh 10: 36, 13:3 1.
8. Likewise in Christain tradition. Easter Sunday celebrates the Resurrection of the Body, and seven weeks later on the fiftieth day, the Descent of the Holy Ghost upon the Apostles is reported (Acts 2: 1). In the Nicene cannons (can. 20), the Paschal time between Easter and Whitsunday is called "Pentecost." The Jewish religious influence on the Easter faith is uncontested.
9. Baruch M. Bokser, The Origins of the Seder: The Passover Rite and Early Rabbinic Judaism (Berkely, Los Angeles, London: University of California Press, 1984).
10. Zev Garber, "Interpretation and the Passover Haggadah; An Invitation to Post-Biblical Historiosophyl" BHHE, Vol. 2.2 (Spring 1988), pp. 27-28. The article is reprinted in Duane L. Christensen, ed., Experiencing the Exodus form Egypt (Oakland: Bibal Press, 1988),pp.51-60.
11. Deut 6:20-2 1. Cf. Exod 12: 26f., 13: 8, 14.
12. m. Pesahim 10.4.
13. Exod 12, m. Pesahim 10, Tosefta Pesahim (Pisha) 10.
14. m. Pesahim 10.4.



the commoner and the untutored - to participate in a liturgical ceremony so that all can derive new meaning from the Torah narrative of redemption from slavery,then associated with Roman occupation of the Land of Israel.

"In every generation let each individual see oneself as if s/he came forth out of Egypt" and "For it was not one individual only who stood against us to destroy us; in every generation they stand up against its to destroy us, and the Holy One, blessed be He, saves us from their summarize well the rabbinic Tendenz: Make the biblical odyssey from slavery into freedom personally meaningful so that current crises call be faced. For example, by interlocking Rome and Egypt in the rabbinic Seder,"' a hope theology was born that intended to case the Jewish pain of the first and second centuries by suggesting a day of retribution against the enemy was coming, and that day of victory was at hand, as in the days of Egypt,. so in the days of Rome.

The earliest full description of the Seder is found in the Tannatic collection of Mishnah Pesahim 10 (circa 200 C.E.) and Tosefta Pesahim *(Pisha)* 10, edited in the early third century C.E. Obligated by the biblical injunction, "When, in time to come, your child asks you, 'What mean the exhortations, laws, and rules which the Lord our God has enjoined upon you?' You shall say to your son, 'We were slaves to Pharaoh in Egypt and the Lord freed us from Egypt with a mighty hand'," 11 and ratified by the Mishnah's dictum, "According to the child's intelligence, his father instructs him,"" Jewish tradition over the centuries has augmented the narration of the Exodus well-beyond its biblical-rabbinic *loci classici,* 13 but in the full spirit of the Mishnaic mandate, "Begin with disgrace and end with glory." 14

The manual incorporating the collection of teachings, which became the primary text of the Passover evening Seder is ceremoniously titled, Haggadah shel Pesah ("Narration of Passover"). It contains biblical quotations, talmudic and midrashic explorations, prayers and benedictions, legends and table songs, and guidelines for the ritual performance. The narrative is told in a three-fold sequence: Past, present, future. The "past" comprises the manner of Israel's descent into Egypt, subjugation into slavery, divine deliverance, and chosen-choosing status of Israel to be bearers of God's moral teaching. The "future" praises God for having sustained Israel but it also petitions Him to bring about the rebuilding of the Third Temple in Jerusalem, the symbol of the ingathering of the exiles and a restored mankind. The "present" is blocs of thought patterns reflecting the fluid, constantly changing life of the Jewish society as it understands redemption in accordance with concessions to history.

The Passover in history has evolved from the essential meaning of freedom to the serious lesson of Jewish self-identity and survival. Passover night has become an open-ended forum in which participants anchored in literature, folklore, religion, history and current events contemplate contemporary reality and debate the merits of ideal redemption. By so doing, they enter into sacred tones and a timeless patios that give meaning and value to past (temporal slavery) and future (eschatological redemption), while idealizing the present moment as both afflicted and hopeful. This paridox may explain why the antithesis of the Passover message, the Shoah, is for many a fundamental part of the post-World War II Seder and challenging the Jewish community to create, define and rethink itself.

(continued on next page)

THE STORY OF PESAH

By Prof. Zev Garber

Passover commemorates the birth of the Jewish people and the Exodus from Egypt. Yet in telling the story of national freedom, many contemporary Jews add narrative and song to honor the memory of the Six Million who did no tescape the slave and death camps of Nazi Europe built by the whims of tyrants worse than the Pharaoh. What does Passover inform about the Shoah, and what does the Shoah inform about the Passover was the focus of my address at the 23rd Annual Scholars' Conference, hosted by the University of Tulsa. This essay is dedicated to the blessed memory of my mother. Pearl Garber, who passed away in Jerusalem on Shabbat between Passover and Yom Hasboah 5753 (17 April 1993).

The Preliminary Order

The Festival of Passover (Pesah) commemorates the deliverance from Egyptian bondage of Hebrews and a "mixed group"' who joined them and with it the birth of the Israelite nation. Classical rabbinic thinking understands the Exodus not as an event itself but as a prelude to a greater event: The Revelation at Sinai.' Commenting on "the counting of the Omer:' a levitical law governing the offering of an Omer (measure) of barley from the Spring produce,' Maimonodes states: "We count the days that pass since the preceding Festival (Passover), just as one who expects his most intimate friend on a certain day counts the days and even the hours. This is the reason why we count the days that pass since the offering of the Omer, between the anniversary of our departure from Egypt and the anniversary of the Law-giving. The latter was the aim and object of the Exodus from Egypt."' In other words, the deliverance from Egypt is directed to a spiritual purpose. Indeed, in the talmudic tradition, the Feast of Weeks *(Shavuot)*,' so-called because a period of seven weeks is counted between the start of *Pesah* to the "Festival of the Law-Giving:" also known as the "Festival of the First Fruits:" is often referred to as *Atzeret*, the "concluding festival" of the Passover. Thus, the oldest ongoing story of freedom in the Western world is interpreted in the Jewish tradition as two-fold: Physical (Passover) and spiritual *(Shavuot)*.' The message is clear: Liberty without Law is anarchy; Law without freedom from extenial restraint or compulsion is fanaticism. Both are necessary if a moral society is to function and to flourish.



The transformation of the biblical paschal sacrifice, which became a Temple-based cult, into a family ritual, called the Seder (proper "order" of service), was part of the rabbinic response to the destruction of the Second Temple in 70 C.E. In his important study on the origins of the Seder, the late Baruchii M. Bokser showed that the *Tannaim* salvaged the Passover by moving its communal celebration from the destroyed Temple precincts to home sacred space.' In responding to national catastrophy, the Rabbis democratized a biblical rite: They restructured the Passover from culticact to religious ritual; they encouraged prayer, study and learning in lieu of animal offering; and they implored every Israelite - including,

through the RCA, which has sent out about 400 since it was published three months ago. It is also now being offered to Jewish bookstores, where it will retail for $18, Herring said.

But to have the prenuptial agreement signed by every Orthodox couple getting married requires more than an attractive certificate, Herring said. It requires "recognition of some of the realities and problems out there. There are so many cases of recalcitrant husbands who abuse the system in ways that were not anticipated centuries ago that we have to come up with contemporary responses.

"We're reached the point in the Jewish community where women as well as men understand that we cannot expose ourselves to future blackmail. "With the increasing breakdown of so many marriages there has to be thought given to properly terminating them in a way that does not disadvantage women in particular," he said. When all Orthodox couple wants to divorce, both parties are supposed to go to a "beit din," or religious Court. But the reality in recent years has been that a growing number of men have refused to go to a beit din and sign a get, which only a man can grant according to Jewish law.

The result has been that thousands of women—no one is sure exactly how many have become "agunot," or women chained to dead marriages without the bills of divorce they require to date and remarry. Although there are some tools—from shutting a man out of the life of the community to beating him up—that have been used in the past by rabbinic authorities to try to convince a man to give a divorce, they are ineffective or not widely used today.

Some in the centrist Orthodox community tried to find a solution that would protect women from becoming agunot, and also be accepted by Orthodox rabbinical authorities. The first prenuptial agreements acceptable under Jewish law were used by a few Orthodox couples about a dozen years ago, but were not widely accepted by rabbinic authorities. The Conservative movement has been using a prenuptial agreement since the late 1950s, said Rabbi Kassel Abelson, chairman of the movement's Committee on Jewish Law and Standards. The Reform movement, which does not regard Jewish law as binding, does not require a get to dissolve a marriage. The Reconstructionist movement urges divorced people to have a Jewish divorce before remarrying, though many of the movement's rabbis will officiate at the remarriage of someone who has only a civil divorce decree.

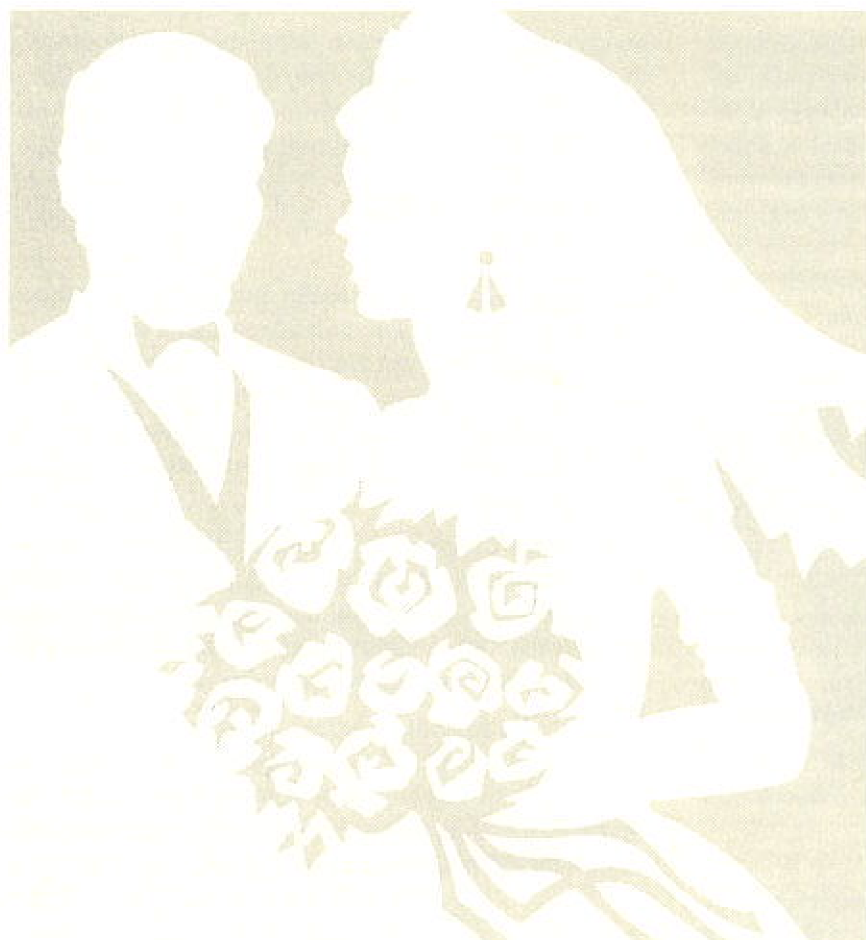
In 1993, after more than a decade of debate on the issue, the RCA endorsed the prenuptial agreement developed by Willig, who teaches at Yeshiva University and leads a congregation in the Riverdale section of the Bronx. The concept Of Using prenuptial agreements to prevent women from becoming agunot is a good one, said Rivka Haut, all advocate for Orthodox women unable to get their divorces. But she expressed reservations about "the ambiguous wording" of the agreement designed by Willig. It permits a man and woman about to step Linder the wedding canopy the option of including or excluding in their prenuptial agreement three specific issues for a religious court to decide: financial disputes; division of assets; and child support, visitation and Custody.

A man's decision to sign a get should not be dependent oil resolution of any of those issues, said Haut, and if a woman agrees to include the three clauses in the prenuptial agreement, she could be signing away her right to have those issues decided by a civil court. Herring of the Orthodox Caucus agreed that a get should be given apart from any of the other issues between a divorcing couple, but that resolution of the other issues is often demanded by a mail before he agrees to give a get. "This prenuptial agreement recognizes reality. We're saying, 'Let's not stick our heads in the sand,' " Herring said.

Bell and Shafrira Wiener, who are now the parents of toddling twin girl, are unequivocal in their certitude that signing the prenuptial agreement was the right thing to do. "I hope that it doesn't benefit me per se, but Jewish women and couples owe it to themselves to sign this," said Shafrira, who stays at home in Teaneck, N.J., with their daughters. Said Bell, who is in both rabbinical school at Yeshiva University and law school at Columbia University in New York City: "We both felt this was part of the commitment of love." " I hope that in 20 years the question is not 'Did you sign a prenuptial agreement,' but 'Why didn't you sign?' " he said, adding, "It should be just another document you sign without even thinking about it."

NEWLY PACKAGED PRENUPTIALS ENCOURAGE JEWISH COURT DIVORCES

by Debra Nussbaum Cohen From J.T.A.



NEW YORK—When Bell and Shafrira Wiener were planning their wedding three years ago, they decided to sigh a prenuptial agreement. 'This prenuptial agreement was not intended to protect their assets from each other in case they split. It was a newly developed document that, when signed by both of them, would compel them to go to a religious court in the event that they wanted to divorce.

The prenuptial agreement was developed by a prominent Orthodox decisor of Jewish law, Rabbi Moidechai Willig, in response to two trends: an increasing number of Orthodox men who are keeping their wives chained to dead marriages by refusing to grant them a "get," or religious divorce, and the growing number of Orthodox women and men who turn to civil, rattler than religious, courts to settle their differences.

For supporters of the prenuptial agreement, the problem is that it is not widely used in the Orthodox world. Although it received the endorsement of the Rabbinical Council of America in 1993, only about half of the RCA's nearly 1,000 member rabbis urge marrying couples to sign it, Rabbi Basil Herring said. Herring, who is promoting the use of'the agreement, is coordinator of the Orthodox Caucus, an organization of Orthodox rabbinical and lay leaders working with the centrist Orthodox community's major institutions on issues of common concern. The group includes the RCA, the Union of Orthodox Jewish Congregations of America and Yeshiva University.

"We think 100 percent of the rabbis should be using the prenuptial agreement, but the only way for that to happen is for people to request it," Herring said. "It's new and different, and many haven't used these things in the past," he said, adding that those rabbis who do use it "tend to be younger." Part of the problem in getting the prenuptial agreement widely used has been that it was in the form of a computer printout, the rabbi said. It was not very attractive and was regarded by some rabbis as all afterthought—not as essential as the betrotal document, called "tena'im," or the wedding contract, the "ketubah," which are both signed immediately before a wedding.

To make it more appealing, the Orthodox Caucus put together a specially designed kit, using heavy paper in shades of teal with embossed gold-foil stickers, containing all the marriage-related documents endorsed by the RCA; the prenuptial agreement; the tena'im; and the ketubali. The kit is being sent to rabbis who request it

One of the major applications of the web has typically been for business advertising. This is by far the most popular use of the web. Many companies provide photos of their products to be viewed by potential customers, and allow direct ordering off of the Internet. This has been beneficial to computer companies (as would be expected) and specifically to software vendors, who allow "trial versions" to be downloaded (gotten off of the Internet) and if the customer likes the demo, he can then purchase the full version.





Figure 4 People using computers on a daily basis to improve life.

Another major use of the web is for educational purposes. Incidentally, several colleges have sites on the web and they provide their course materials in audio-visual format for their students. This allows for more precise communication of ideas, as the student is able to get the information more rapidly and more thoroughly, with diagrams, and sounds as necessary.

And lastly, the Internet is incredibly popular for this reason: Entertainment. Being able to read any major magazine in the world right on your computer screen at home is quite interesting to someone who is used to flipping through pages on the coffee table. How about not wasting time looking for something, and just having the computer search for and find the topic of your interest?

In fact, many companies of an entertainment nature are on the Internet, and provide their services directly to their customers. This may include computer game companies and graphics artists, and even adult entertainment (which is being censored slightly by recent laws).

It is likely that this is the most fascinating development of the 20th Century and that it will change the face of the earth. With its use, we will be able to educate better, work faster and more efficiently, and accomplish more. Avail yourselves of the new technologies and enjoy.

WORLD OF COMPUTING

by Sanaz Ebriani—University High School
Dan Daneshrad—Computer Consultant residing in Los Angeles

Today's world is a world of knowledge and a world of fast-paced action. Every executive knows the impor tance of having necessary information readily available to them. Knowing who they have to meet, what letters they have to answer, and what the addresses were, ad infinitum. Computers have been an enormous aid in achieving miracles in the work-a-day world. The powers that computers avail has now been used in homes and schools as well as in business and in government.

Although the computer is now readily available, and seen in most offices, they underwent a development process which took several decades. The earliest similarity to a computer was in a device used in the east. It was called an abacus and it allowed rapid calculation. The abacus, a wooden instrument of tabs, or buttons, allowed its operator to calculate arithmetic operations extremely fast. In many ways it is similar to the basic operation of a computer.

In the early 50's, with the development of the vacuum tube, one of the earliest forms of the computer was developed. In this development, one of the fundamentals of computers was developed: How to represent information in electronic signals. The first computers were very awkward. They were massive and took up the space of several rooms. They heated up too fast, and their tubes burned rapidly and often needed replacement. They required hours and hours of professional programming to do the simplest functions of adding numbers, and the programming functions were done on paper cards, with punched holes fed to the computer.



Figure 1 Businessman at Work

Nowadays, computers can work faster and do more than was ever possible. They have been standardized so that people can now communicate to each other via the computer, and they can share their work with ease. A school student can at the press of a button view a full motion picture, complete with sound, of any article he requires as part of a school project. Messages can be sent between cohorts in different sections of a company in seconds. People half-way across the planet can exchange communication, photos, documents, sounds. Even recent developments in the computer industry is allowing communication with another at a terminal, while being able to see them on the screen as they are able to see you.

These breakthroughs are so amazing and new that they spur people into the industry, creating a huge demand for the products as they are released. The response to this area of the field is so wide and strong that many companies have sprung trying to keep up with the demand.

One *Major* area of the computer industry which has gained notoriety is the Internet, and more specifically, the World Wide Web. The World Wide Web is an international "web" of computer links, much like the web of a spider. The World Wide Web (or web for short) consists of many computers in different locations linked together on special high speed telephone lines. This web allows international information sharing.

The type of information that the web is capable of transmitting is basically **any** information that is native to a computer, including photos, sound, software, motion pictures, 3-D animation, and the list continues...

> *Major developments in the electronic and computer fields allowed more efficiency in these industries. Better circuitry and newer programming languages allowed these units to be mass produced in smaller and more practical units, and with better quality of work.*

THE ENGLISH LANGUAGE

by Majid Abai

I don't know about you, but I have always thought of the English language as too problematic and somewhat funny. Not from the stand point of learning or understanding, but its construction, its paradoxes, and its slang. In what other language could you possibly find so much irregularity? For example, if past tense and past participle parts of verb 'to take' are 'took' and 'taken', shouldn't the same parts of verb 'to bake' be 'book' and 'baken'?, 'to make' be 'mook' and 'maken'? What other language has verbs that completely change meanings because of a preposition that follows them? For example, the verb 'to look'. This verb completely changes meaning depending on the preposition that is used after it. Look at, look for, look after, and look forward to, and ..., all have different meanings. In what other language can I construct a paragraph of performing completely different activities only by using the verb 'look'?

> *"Last night, I looked after my sick friend whom I look up to and whom I always look forward to seeing. I was looking for a recipe to make him some soup and I looked it up in a cook book. I was telling him that he should look out for his health during winter time, but he always looks down on self pampering. Suddenly, I looked over and looked at someone who was looking in through the window. So I told my friend that I'd look into it, and the stranger kept looking on..."*

Anyway, I was very happy when I found the following article in the internet some time back since it is about a subject that I have always wanted to write about. The name of the writer was not attached, and although I did some research, I was not able to find the name of the original writer. The type and style of comedy and writing seems to be very close to George Carlin's, so I tend to think he is the one who wrote it. If this was written by Mr. Carlin, then great, but if it is not, and you know the name of the original writer, please let me know. Either way, I apologize for not being able to give proper credit where it is due.

Let's face it. English is a crazy language. There is no egg in eggplant nor ham in hamburger, no apple or pine in pineapple. English muffins were not invented in England or French Fries in France. Sweetmeats are candies while sweetbreads, which aren't sweet, are meat.

We take English for granted, but if we explore its paradoxes, we find that quicksand can work slowly, boxing rings are square, and a Guinea pig is neither from Guinea nor a pig.

And why is that writers write but fingers don't fing, Grocers don't groce, and Hammers don't ham? If the plural form of tooth is teeth, why isn't the plural of booth beeth? One goose, 2 geese, so one moose, 2 meese? one index, 2 indices?

Does it make sense that you can make amends, but not one amend, that you comb through annals of history but not a single annal? If you have a bunch of odds and ends and you get rid of all but one of them, what do you call it?

If teachers taught, Why didn't preachers praught? If a vegetarian eats vegetables, what does a humanitarian eat? If you wrote a letter, perhaps you bote your tongue?

Sometimes I think all the English speakers should be committed to an asylum for the verbally insane. In what other language do people recite at a play and play at a recital? Ship by truck and send cargo by ship? Have noses that run and feet that smell? Park on driveways and drive on parkways?

How can a slim chance and a fat chance be the same, while a wise man and a wise guy are opposites? How can overlook and oversee be opposites, while quite a lot and quite a few are alike? How can the weather be hot as hell on day and cold as hell another?

Have you noticed that we talk about certain things only when they are absent? Have you ever seen a horseful carriage or a strapful gown? met a sung hero or experienced requited love? have you ever run into someone who was combobulated, gruntled, ruly or peccable? And where were all those people who were spring chickens or who would actually hurt a fly?

You have to marvel at the unique lunacy of a language in which your house can burn up as it burns down, in which you fill in a form by filling it out, and in which an alarm clock goes off by going on.

English was invented by people, not computers, and it reflects the creativity of the human race (which, of course, isn't a race at all!) That is why when the stars are out, they are visible, but when the lights are out, they are invisible. And, why, when I wind up my match, I start it, but when I wind up this essay, I end it.

abroad," Eilan said. One direct result of the peace process is Israel's improved credit rating.

Because Israel is no longer considered a war zone, Eilan said, "Moody's and Standard & Poor's recently upgraded the country's debt-worthiness ranking to A-minus, making it easier for Israeli companies to borrow money abroad." Because the higher credit rating lowers the interest rate—and therefore the cost—on borrowed capital, it becomes a significant factor in allowing growth to occur.

Eilan stressed that Israel's economic prowess goes part and parcel with an overall growth trend in worldwide markets. "There have been big changes in the global economy. The sheer amount of the 'cake' has grown, especially in the Latin American and American markets," he said.

Although Israeli and foreign investors obviously have a lot to celebrate, the economy is not out of the woods, experts say. Speaking before the Knesset Finance Committee in mid-January, Bank of Israel Governor Jacob Frenkel called the economy "overheated" and said that the high rate of growth belies a 1995 balance of payments deficit of $4.6 billion.

"It is like being overdrawn in the bank," said Eilan of Link Magazine. "We have a growing economy, and it's not as if the country will shut down, but it's not good to have such a balance."

While acknowledging that the economy is "booming," economic commentator Landau cautions that "much of the growth is phony because we're importing so much, and we are covering it" with borrowing. "Fast growth based on consumption is nice, but the question is how to pay for it" down the road, he said.

Exactly flow to reduce the deficit is up for debate, but no one disputes Israel's need to speed up privatization and to increase the productivity of its workers.

Other possible solutions: lowering interest rates, easing foreign currency controls and devaluing the government-regulated shekel.

One problem the government has yet to tackle is taxation. "The government has been unsuccessful in reducing the tax burden," Eilan said. "Ali Israeli earning $50,000 a year will pay close to half in taxes." Still, even with these hurdles, "the country is extremely successful," Eilan said. "Most of the countries in Europe would give their eyeteeth for our economy."

Important News

Chashm Andaaz is in the process of going on Internet. We are preparing to take a whole nod for our organization. For those of you who are interested to advertise on our web site, please contact our advertising department at (310) 479-4798.

ISRAELI ECONOMY BOOMING

in wake of peace process

By Michele Chabin From J.T.A.

JERUSALEM—If, like many people, you consider Israel's economy to be two-thirds socialist, one-third capitalist and four-thirds bureaucracy, it is time to get out from under that rock. With the exception of a few bleak spots, most notably the country's trade and budget deficits, Israel's economy is booming. "Overall, it is unquestionable that people are doing much better than they were," said economic commentator Pinchas Landau.

"Look at the statistics. Real wages are up, particularly in the public sector. The rate of growth is strong, and there is a steady rise in the standard of living. Most people don't have a lot to complain about." Israel's gross domestic product for 1995 grew by a healthy 7 percent, according to figures just released by the Central Bureau of Statistics. During the same period, inflation was just 8.1 percent—the lowest rate in 26 years and unemployment fell to an eight-year low of 5.9 percent, with more than 100,000 jobs added to the economy.

Just two years ago, the jobless rate peaked at 11 percent, due mostly to the influx of immigrants from the former Soviet Union. But since the beginning of 1993, the number of employees has risen 23 percent. Another positive indicator is the rate of foreign investment. "Major multinational companies are taking stakes in Israeli companies or setting up alliances," Landau said.

In the past year Volkswagen, Motorola, Nestle and Intel were among the major companies making significant investments in Israel. Landau expects this trend to continue in 1996. As for the stock market, Landau said, "We are seeing fairly large-scale portfolio investment in Israeli interests by major financial institutions, something that is very encouraging."

"We are seeing fairly large-scale portfolio investment in Israeli interests by major financial institutions, something that is very encouraging."

Michael Eilani, editor of Link, a financial magazine published in Tel Aviv, attributed the roaring economy to three factors: immigration, the rise in exports and the peace process. "The influx of immigrants has definitely led to growth," lie said, citing as examples milk consumption and demand for housing. "Immigrants drink milk, so we need to produce more milk, and then we need more trucks to transport the milk. Immigrants need homes, so homes must be built, and in their jobs they produce things, and these things are then sold." Eilan said he would like to see the Country double its exports in the near future to alleviate much of its $10 billion trade deficit.

In the past several years, "on average, Israel's exports have risen by 8 to 10 percent—except in 1993—which isn't bad," he said. Eilan said much of the exports "hlas been in technology and chemicals, because over the years a great number of people have created a framework in the military, and the civilian high-tech industry has capitalized on it."

Eilan also credits the peace process for the country's economic growth because "it has led to the removal of Israel's pariah-state status." Progress in the peace process has led to the opening of new markets ill eastern Asian and Eastern European countries that have established diplomatic ties with Israel, lie said. It has also led to a weakening of the Arab boycott, which "has meant that Israeli companies can enter more markets and find partners

A BREAKFAST RECEPTION BY ZEV YAROSLAVSKY

by Matthew Delrahim Director of External Affairs

With the up-coming elections for the next term of the Los Angeles county district-attorney office, the nominees have obtained various levels of attention. On March 6, 1996, Zev Yaroslavsky, Los Angeles county supervisor had a breakfast reception at Century Plaza Hotel in Century City. At this reception, he introduce Gil Garcetti who is running for the second term of the district attorney's office. An estimated of three hundred people were invited from the various offices in the city, county and state departments. Zev Yaroslavsky, who is among the board of advisory of International Judea Foundation (SIAMAK) had also invited our organization to be present at the reception.

In the gathering Mr. Garcetti pointed out a few deficiencies in the present California criminal laws and his efforts to propose changes as to its positive impacts in improving them. Los Angeles DA office has over one thousand lawyers on the staff, which is perhaps the largest in the nation. They receive over a million files per year; of which over seven hundred thousands are child-support and alimony cases. The office has a better than 90% case wining ratio, Mr. Garcetti said.

Among the six candidates for the office, Mr. Steve Zand (Saied Zand) who is from the Persian community, announced his nomination. For more information regarding voting and eligibilities, those interested may contact LA county's DA office.

(for the picture, from left to right: Gil Garcetti (LA Dist. Atty.), Matthew Delrahim (SIAMAK representative), Zev Yaroslavsky (LA county supervisor)



from left to right: Gil Garcetti, LA District Attorney, Matthew Delrahim, SIAMAK *representative, Zev Yaroslavsky, LA county supervisor*

CHECHEN JEWS LAND IN ISRAEL

Regional Fighting Escalates

by Alissa Kaplan from J.T.A.

NEW YORK—As the borders of the Chechen war expanded this week, Jews from the area continued to find safety in Israel. A Jewish Agency for Israel refugee camp in the breakaway Russian republic of Chechnya closed its gates when its occupants left for Israel. At the same time, in nearby Dagestan, another crisis was under way, with at least one Jew reported to be victimized by the new round of fighting.

Russian troops this week bombarded areas of Dagestan, a republic within the Russian federation just across the border from Chechnya. The bombing came after Chechen separatist rebels refused to surrender dozens of hostages. The crisis erupted Jan. 9 when a band led by a Chechen secessionist leader took over a hospital with 2,000 people in it in the town of Kizlyar.

Chaim Chesler, the head of the Jewish Agency office in the former Soviet Union, confirmed that at least one hostage was Jewish. Additional information on the ongoing battle was not available. In Chechnya itself, separatists have fought Russian forces since December 1994. As the situation escalated this week, Russian artinery continued to assault Positions this week in Southern Chechnya. But the Clieclieil aliyali continued.

After Chesler "locked by key the gate" of the P'atigorsk refugee camp Tuesday morning, officially closing the site, he boarded an airplane—along with 31 Chechen refugees—bound for Israel. He spoke via telephone from Herzliya, Israel just two hours after the plane landed outside Tel Aviv. Already, the new immigrants were at absorption centers. "It was a very emotional departure," said Chesler, who, with the Jewish Agency, has helped 330 Jewish refugees from the Chechen capital of Grozny immigrate to Israel during the past 14 months. He said he would return to the region in two days.

Some Jews are still in the area. Between 20 and 40 elderly and sick people remain in Grozny, Chesler said. And about 40 people—who are waiting for needed documents—are with family members in other towns. They will be flown out to Israel next month, Chesler said. "That will leave very few Jews," said Chesler, adding, "It's almost the end of the story."

At one time, Grozny had 5,000 to 6,000 Jews, most of them living there for generations.

cies designed to ensure that the concerns of their particular communities are sufficiently addressed. The Iranian community should be no different.

We must not forget that we too come from a country which richly deserves to be proud of its democratic traditions. Based on a Constitution drafted in 1906, Iran's pre-revolutionary political structure, like that in America, consisted of three branches of government and, with limited exception, granted suffrage to all citizens over nineteen years of age through election laws enacted as early as 1963—less than fifty years after the Nineteenth Amendment to the U.S. Constitution gave women in America the right to vote. Every year, the Shah, as head of the executive branch and commander in chief, would deliver an annual "No Ruz" message to the nation, much like the President's annual State of the Union address. The Iranian system for enacting and approving laws served as a model for subsequent governments, and a progressive set of legal codes were enacted beginning in 1925 to govern civil and criminal matters. We owe it to these democratic traditions to remain steadfast in our commitment to individual rights and resolute in our pursuit of political empowerment.

History, and even modern society, is replete with examples of individuals struggling in all parts of the world to secure political rights for themselves and their communities. We are fortunate to live in a country where the sacrifices of others have secured these rights for us. Rather than criticize the shortcomings of excessive freedom, we should take advantage of the opportunities such freedom provides to ameliorate the world we live in. In this effort, we should endeavor to understand the issues and the candidates, to distinguish truth from hollow slogan, and to replace the undesirable with the undeniable. Not long ago, many of us were helpless spectators to the disagreeable political events which unfolded in Iran. It's time to stop spectating.

Empowerment through Involvement

by Pedram Cohan

As the 1996 elections draw near, we are deluged with information regarding the candidates and issues which will shape American politics over the coming years. In the next several issues, and leading up to the November elections, Cheshm Andaaz will present articles discussing both the candidates and issues affecting regional and national politics, particularly those candidates and issues which will have a significant impact on the Jewish Iranian community. The article below is the first in this series.



In Iran, thousands of individuals whose voices have been suppressed or whose attempts to institute reform have been quelled, yearn to some day acquire basic political rights. In America, on the other hand, a country which provides those who live here with an array of political privileges, thousands of Iranians continue to squander their fundamental civic rights, including, every election year, what is perhaps the most fundamental right of all—the right to vote. It is paradoxical that a community which was so profoundly affected by the political events which radically transformed their homeland not long ago can remain politically uninterested in a country where citizens enjoy so much—some would say too much—political freedom. As an election year, this year is a particularly meaningful opportunity for the Iranian community to capitalize on its significant potential to affect politics on a regional, if not a much larger, level.

Iranians, particularly the older members of the community, are quick to criticize various aspects of American society. They complain of a judicial system which is too tolerant of crime, an educational system which is too lenient on students, and liberal policies which are too protective of speech. Regardless of the merit of these views or the conviction of those who espouse them, these pronouncements of discontent are meaningless if they do not find expression in the public forum, or enter the marketplace of ideas. Yet few Iranians seem genuinely interested in working to change the institutions which they fault or even in registering their dissatisfaction at the ballot box. So long as we choose to remain outside the political arena, it is cowardly for us to disparage from afar the results reached by those who have chosen to participate. We must, instead, actively exercise our civic rights if we wish to change those practices we find objectionable.

An equally important reason to exercise our civic rights is the fact that, without our participation, the society we live in will continue to misunderstand our community, and stereotypical images of Iranians will persist. Within both academic and professional spheres, brief interaction with Iranians has led many to regard the community as inconsiderate, materialistic and unscrupulous. Although perhaps appropriate in particular circumstances, such wholesale mischaracterizations undermine the significant positive contributions which the Iranian community has made, and will continue to make, to society—in medicine, law and the arts, in family values and in tradition. Others will come to appreciate our contributions only if the community projects itself positively into the society at large, and shares with that society its insights, beliefs and values. All ethnic minorities in America have galvanized around issues which affect the soul of their communities, and have actively sought to shape poli-

BOOK CLUB: On February 20, Newt Gincrich's book was discussed. On March 5, a play reading was prepared by Shahram Beroukhim. There was a full house for this program and members have asked us for a continuation of this specific program. In the next month we will dedicate one of the nights to English poetry night. For those of you who are interested, please call our office for the date.

POETRY NIGHT was on Sunday, March 17. A huge number of members attended this program. Ms. Nahid Younaie gave us the pleasure of placing her beautiful "Haft Sin" in our event to give the program a feeling of new year. An article has been written in the Farsi section of this issue.



Do not forget our **HORSEBACK RIDING** program on April 21. You need to put on your cowboy boots and join us for a day of fun in the sun. We'll be horsin' around all day long.

If you are interested in joining any of these events, leave a message on their voice mail.

NEWS & EVENTS

Ehud Olmert, Mayer of Jerusalem, on behalf of the Jerusalem Municipality, awarded **MR. JACK HAROUNIAN** with the highest order conferred upon a non-Israeli "Trustee of the City of Jerusalem." His extraordinary work and efforts for the Shaare Zedek Medical Center, as well as many other institutions that strengthen the eternal capital of the Jewish people, entitled him to be recognized as a distinguished Trustee. This award will be presented to Mr. Jack Harounian at the Gala Celebration, Saturday evening, September 7, 1996, in the Grand Ballroom of the New York Hilton. He will also be presented with the Jerusalem Trustees Medal, sash and scroll. This momentous event will be recorded in Jerusalem's history and should also be recorded in our history.



Mr. Jack Harounian, "Trustee of the City of Jerusalem"

• On Sunday, April 28, 1996, the Israeli community of Los Angeles will celebrate **The 48th. Independence Day of the state of Israel.** This event will be held at Hansen Dam Sport Center (Osborne exit off 210 Fwy.) in Sun Valley, from noon to 5:00 p.m. Families will gather to celebrate, enjoy and show solidarity with the State of Israel.

Jewish Festival will be celebrating **Jerusalem 3000** with music, dancing, arts and great Jewish food at Santa Barbara Oak Park (101 N., exit Pueblo or 101 S., exit Mission). This event will be on Sunday, May 5, 1996 from 11 a.m. to 5 p.m.

Jewish Community Library in located at 6505 Wilshire Blvd., has a new program for the children ages 4 to 10. This "Story Hour" will be held on the first Sunday of each month from 2:00 p.m. to 3:30 p.m.



TOUR TO ISRAEL, a wonderful program has been planned for members only by SIAMAK and Eretz Cultural Center. We are pleased to invite you to enjoy a full summer of new experience and exciting adventures in Israel. Gain First hand experience of Israeli people, culture and life style. This program will be from July 6 to August 5, 1996. The program will include transportation, meals, accommodations (modern Youth Centers & hotels), and medical insurance in Israel. Registration deadline is May 1, 1996. There will be a late charge for those who register between May 1 to June 6, 1996. We are catering to 40 attendees only, therefore register as soon as possible.

Our next **SEMINAR** was on Monday, March 25 at Olympic Collection. The topic of "Passover" was presented by Joseph Melamed. How do today's Jews experience Passover? How do you explain Passover to the younger generation? What does Passover mean to you? How important is Passover to you? An article will be provided in the following issue of Chashm Andaaz.

All programs are for members only. We are also offering Paradise Judea T-shirt to all members. This T-shirt can also be a great gift given by you to a friend with the membership. For information on how to become a member or prices, call the offices (Los Angeles Chapter: **(310)479-4798**, Valley Chapter **(818) 70-Judea**).

TIKKUN:

This month, our needy families picked up food and some of the donated clothing; and the rest was donated to National Council of Jewish Women (28 bags of clothing & rose over $2,610.00) and Yeshiva Rav Iscsohn (36 bags of clothing)

You too can help these needy families by **DONATING** clothing, furniture, toys and uncooked to ***SIAMAK*** organization. A receipt will be given to you for your donation to be used for your tax-write off. We would like to thank those who have recently helped: Mitra Rashti, Jack Farahi, Jamshid Abner, Minou Hamoudot, Guita Lalezari, Fariborz Nikhoo, Saeed Saeedfar and George Bral for their donation of clothing and household equipment.

If you are in need of a **JOB** or would like to hire someone, let us know.

YARAN (for single, Jewish adults, under 45) (voice mail # 310-281-1161):

Spend Tuesday nights with Yaran. First & third Tuesday of the month - **Bookclub**, second Tuesday - **Networking**, Forth Tuesday - **Round Table Discussion**.

Join us every Sunday morning at 7:30 a.m. Temescal Canyon Mountains, in front of the information booth for **HIKING.** If you burn enough calories, you can join for breakfast after the hike. Rain will cancel the walk automatically. (Leave a message at YARAN'S voice mail to let them know that you will be joining them on that specific day.)

NETWORKING at Beverly Hilton: On February 13, information on taxation & inflation was presentation by Wayne Burgher, C.L.U. Do to the numerous amount of programs & not enough time to prepare each program, March 12th's networking seminar was canceled. However, we are looking forward in seeing you in the April's networking seminar. This is a great way to promote your business or simply get more information.



CHASHM ANDAAZ:

We, the editorial staff of the English section, would like to extend **our warmest wishes for a happy and prosperous new year** to Iranians around the world, and our readers in particular. Since the last issue (#46), with the help of a few organizations, *SIAMAK* donated $1,000 to a funeral home for the funeral of an old woman who was without a family & $2,000 grant to Professor Netzer for his research.

To have a better business result, **ADVERTISE** with *Chashm Andaaz*. We can connect you to the most affluent, educated & well spenders of the Iranian Jewish community. As you compare our magazine with other existing Iranian publications, you can see a difference in the quality of ***Chashm Andaaz***, and you can see how reasonable our prices are compare to the circulation.

As of this issue (#47), circulation has grown to **OVER 8,500 HOUSEHOLDS**, the mostly circulated Persian publication (U.S. post office certificate is available as the proof of the circulation).

We would like to hear from you, either by letter (**PO Box 3074, B.H., Ca 90212**), fax (310-445-5488)or leave a message (310-479-4798). Your comments are very important to us. To be able to print your comments, your first & last name and your phone number are needed.

• Our subscribers are from all over the world, including: Israel, Italy, England, Germany, Canada.

• Your tax deductible contribution is very much appreciated and will allow us to continue with our goals towards our community.

PARADISE JUDEA:

• The staff of SIAMAK were very proud to have programmed a PARTY on Saturday, February 24, so teenagers would have a clean and safe place to spend their social time with their fellow Jewish friends. Many programs are in the planning process. If you are interested to GET INVOLVE & VOLUNTEER in a committee, please call our office so we can tell you about the different committees under Paradise Judea. Do not forget that by volunteering in a committee, you not just doing something noble but also it good to have in your resume for University and your future job.

• PICNIC II was on Saturday, February 10, 1996. Friends on Paradise Judea joined on this day to have a good time around each other. We will have more of them coming up in the spring time.

• A **SEMINAR** regarding "Communication Between Parents & Teenagers" was held on Wednesday, February 21 at Olympic Collection. This program was performed in an excellent manner. The interaction between the teenagers and the parents was beyond belief. The attendees felt very comfortable to express their opinion about various subjects concerning the family environment. Few role plays were done regarding how to confront a teenager with problems of the society. Our panelists were S. Navidbakhsh and Alison Roth of Cedar Sinai who does research and teaches communicational skills to teenagers in the community at large. Over 150 family members attended this seminar. Although, the seminar lasted for 2:30 hours, it seemed very short for those who attend. Please do read the article written in the Paradise Judea section by Elham Feradouni, one of the members, about the seminar.



First **PARTY** was held on Saturday, February 24 at Beverly Hilton Hotel for members only. Beyond 165 members attended and enjoyed this beautiful night with their Paradise Judea friends. This successful party was enjoyed by all members because of the clean ambiance. New members were antiquated with prior members. As one of the members mentioned in the party "This is the first party I am attending where I am not afraid of a fight distroy the party." At the party, they were served unlimited amounts of food, fruit and drinks. Brenda Tavakoli, co-editor of Paradise Judea section, has written an article in this issue.

IN THIS ISSUE:

Editor In Chief:
Dariush Fakheri
English Editorial Staff:
Majid Abai
Niloufar Aramnia Zakariaie
Robert Salehrabi
Roya Barlava

Associate Editor:
Shahram Siman
Marketing & Advertisements:
Roya Barlava
Design & Typography:
Shayda Soleymani
Dave Champagne
Minoo Hamoodot
Photographer:
Mitra Khorramian

Published by:
International Judea Foundation aka SIAMAK
(Non-Profit Organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel: (310) 479-4798
Fax: (310) 445-5488

Chashm Andaaz is a publication that reflects the thoughts and achievements of Jews all over the world. Our goal is to display problems, hopes, and wishes of Jews, to fight any kind of discrimination, and support all humanitarian goals of people on Earth.

Opinions expressed in this magazine are of the contributors and not necessarily of the organization. Chashm Andaaz will not be responsible for the contents of advertisements, nor will it be responsible for typographical errors. Chashm Andaaz makes no representations as to the kashrut of food products and services. Chashm Andaaz will reserve the right to reject any material received.

No articles, can be used which do not contain the writer's name and address. At your request, we can print your articles anonymously or under an assumed name based on the laws of the United States of America.



کیترینگ گلت کاشر **شادی**

SASON CATERING

آبروی شما، آبروی ماست



اگر مهمانان خود را واقعاً دوست دارید فقط با کیترینگ گلت‌کاشر **شادی** از آنان پذیرائی نمایید.

اگر غذای لذیذ و دلچسب و سرویس خوب و به موقع می‌خواهید کیترینگ گلت کاشر **شادی** را انتخاب نمایید.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر ربانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می‌نماید.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان

با یک تلفن، ما به شما آسایش خیال می‌دهیم

تلفن: (۳۱۰)۶۵۹-۵۹۸۲ — عضو ۸۰ ایرانیان — **پیجر: (۳۱۰)۵۸۸-۸۸۸۵**

فکس: (۳۱۰)۳۶۰-۰۱۳۸

باشد که نوروز آیینه جانتان شود

AT&T سال ۱۳۷۵ خورشیدی را به شما ایرانیان عزیز تبریک میگوید و آرزوی
سالی پر از موفقیت، برکت و خوشبختی برایتان دارد. نوروزتان پیروز.

۱ ۸۰۰ ۸۵۸-۹۰۲۸



AT&T
Your True Choice



International Judea Foundation
P.O.Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
Permit No. 1562
Van Nuys, CA